

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# نیایش در عرفات

شرحی بر دعای عرفه

حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی رحمته

سرناسه	: صافی گلپایگانی، لطف‌الله.
عنوان و نام پدیدآور	: نیایش در عرفات: شرحی بر دعای عرفه / صافی گلپایگانی.
مشخصات نشر	: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی، ۱۳۹۳.
ویرایش	: [ویراست ۲].
مشخصات ظاهری	: ۳۹۷ ص؛ ۵/۱۴×۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۰ - ۷۸ - ۵۱۰۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸ - ۱۵۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: دعای روز عرفه
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ص ۲ / ع ۴ / BP۲۷۰
رده‌بندی دیوبی	: ۲۹۷/۷۷۴
شماره کتابشناسی	: ۳۶۵۵۷۰۷

## دفتر تنظیم و نشر آثار

# حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی رحمته

- نام کتاب: نیایش در عرفات (شرحی بر دعای عرفه)
- مؤلف: حضرت آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی مدظله‌الشریف
- چاپ اول (ویراست جدید): ششم کتاب: محرم الحرام ۱۴۳۶ / پاییز ۱۳۹۳
- شمارگان: ۳۰۰۰
- بهای: ۱۵۰۰۰ تومان
- شابک: ۰ - ۷۸ - ۵۱۰۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
- سایت الکترونیک: [www.saafi.net](http://www.saafi.net)
- پست الکترونیک: [saafi@saafi.net](mailto:saafi@saafi.net)
- آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱
- تلفن: ۳۷۷۲۳۳۸۰ (۰۲۵)

### سوابق نشر این کتاب

۱. دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۲. دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۳ ش.
۳. دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۴. انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، ۱۳۷۸ ش.
۵. مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌الشریف، ۱۳۸۹ ش.

## فهرست مطالب

۹	..... مقدمه ناشر
۱۱	..... مقدمه
۱۳	..... پیشگفتار
۱۷	..... فضیلت دعا
۳۱	..... توضیح مهم
۳۹	..... بخش اول: جهان بینی اسلامی
۴۱	..... جهان بینی اسلامی
۴۵	..... وحی و پیام های آسمانی و الهی
۴۶	..... امامت و رهبری بعد از پیغمبر اکرم <small>ﷺ</small>
۶۹	..... عقیده باطل مجسمه
۷۵	..... بخش دوم: نعمت های الهی
۸۵	..... بخش سوم: بصیرت در دین
۸۹	..... اقسام دعا

- ۹۳..... خشیت، خوف و فرق بین آنها
- ۹۶..... خوف از خدا در قرآن
- ۹۷..... خوف از خدا در احادیث
- ۹۹..... خشیت از خدا در قرآن
- ۱۰۱..... خشیت از خدا در احادیث
- ۱۰۳..... نیک‌بختی و سعادت، بدبختی و شقاوت
- ۱۱۸..... بی‌نیازی روح و حقیقت انسانیت
- ۱۲۳..... فضیلت یقین
- ۱۳۶..... خلوص در عمل (اخلاص)
- ۱۴۱..... مراتب خلوص
- ۱۵۴..... توجه به یک نکته مهم:
- ۱۵۶..... بقیه این بخش از دعا:
- ۱۶۱..... بخش چهارم: ترس از غضب خداوند
- ۱۶۹..... تربیت‌های ربوبی
- ۱۷۷..... ترس از غضب خداوند
- ۱۸۵..... بخش پنجم: حرم رحمت
- ۱۹۷..... بخش ششم: زبان حال بندگان
- ۲۰۹..... بخش هفتم: سلامت دین

۲۳۹	..... مسئله اصطفاء
۲۴۳	..... بخش هشتم: صفات فعلیه و جمالیه
۲۷۵	..... بخش نهم: بحث‌های مهم اخلاقی و اعتقادی
۲۷۸	..... مسئله علم الهی
۲۸۴	..... صفات خدا عین ذات اوست
۲۸۸	..... رزق حلال
۲۹۰	..... عافیت دین و بدن
۲۹۲	..... عافیت دین و اقسام آن
۲۹۲	..... ۱- عافیت فکری و اعتقادی
۲۹۵	..... ۲- عافیت اخلاقی
۲۹۸	..... ۳- عافیت عملی
۲۹۸	..... امان از خوف و آزادی از آتش
۳۰۷	..... بخش دهم: دعا ترجمان دل
۳۰۹	..... نقش گریه و زاری در حال دعا در خودسازی
۳۱۶	..... فضیلت صلوات
۳۲۸	..... بقیه این بخش دعا:
۳۳۶	..... کلمه پایانی دعا
۳۴۳	..... دعای عرفه

- ۳۶۱ ..... توضیح مهم پیرامون وجه عدم اشاره به ذیل دعای عرفه
- ۳۷۳ ..... بررسی کتاب الحکم العطائیه
- ۳۷۷ ..... کتابنامه
- ۳۹۱ ..... آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه



## مقدمه ناشر

### بسم الله الرحمن الرحيم

از دیدگاه اسلام، سرچشمه قدرت روحی و معنوی انسان و یگانه عامل سعادت و کمال او، توجه به خدا و اشتغال به یاد اوست.

تأکید تعالیم اسلامی به «دعا» و «نیایش» از جمله موارد مهم جهت تقویت توجه انسان به درگاه خداست.

ذکر خدا و نیایش با بی نیاز مطلق، آثاری شگرف در وجود انسان ایجاد می کند؛ که از جمله می توان آرامش قلبی و قدرت روحی، نورانیت و بصیرت دل، و آراستگی از لذات مادی، جلب نظر الهی، دوری از گناه و بازگشت به خویشتن را برشمرد.

این اثر، نیایش اسوه کامل آزادی خواهان عالم، حضرت امام حسین علیه السلام در مکان معنوی عرفات می باشد که با شیوه ای بدیع، تعبیری لطیف و مؤثر و توضیحات ارزنده و تأثیرگذار در تربیت انسان، به قلم عالم زاهد و متعبد، مرجع عالی قدر، حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الشریف به نگارش درآمده است.

امید آنکه این اثر، کام تشنه جویندگان اکسیر معنویت را سیراب ساخته و ما را در راه بندگی حضرت باری تعالی ثابت قدم بدارد.

دفتر تنظیم و نشر آثار

حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الشریف

## مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ مُجِيبِ الدُّعَاءِ وَكَاشِفِ الضُّرِّ وَالْبَلَاءِ  
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَصْفِيَاءِ وَخَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ النَّقَبَاءِ النَّجَبَاءِ سَيِّمًا مَوْلَانَا أَبِي  
عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ وَعَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ  
وَوَارِثِ أَوْلِيَائِهِ الْمُكْرَمِينَ بِشَرَفِ الْإِصْطِفَاءِ.

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي  
أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي  
سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

پروردگار شما فرموده است: «بخوانید مرا تا دعای شما را  
مستجاب کنم. البته آنان که از عبادت من به استکبار،  
خودداری می نمایند به خواری داخل آتش شوند».

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ  
وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: «دعا، سلاح مؤمن و ستون  
دین، و نور آسمان‌ها و زمین است».

وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «شَوْسُوا إِيمَانَكُمْ  
بِالصَّدَقَةِ وَحَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ  
الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ»؛<sup>۲</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ایمان خود را با صدقه  
حفظ نمایید، و اموال خود را با دادن زکات در پناه  
درآورید، و امواج بلا را، با دعا دفع کنید».

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸؛ صدوق، عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۰؛ حاکم نیشابوری،  
المستدرک، ج ۱، ص ۴۹۲؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۸.  
۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۶ (ج ۴، ص ۳۵)؛ سیّد رضی، خصائص الاثمه علیه السلام، ص ۱۰۵؛ مجلسی،  
بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۲.

پیشگفتار





## بسم الله الرحمن الرحيم

اکنون که نوشتن این نوشتار را آغاز می‌کنم، ساعات پایانی سال ۱۴۱۰ هجری قمری است و حدود دو ساعت دیگر به وقت لندن، سال ۱۴۱۱ (شب اول محرم) آغاز می‌شود. مدارس و کلاس‌های مکتب حسینی در تمام بلاد، شهرها و دهستان‌های شیعه‌نشین و هرکجا که چند نفر شیعه باشد، باز می‌گردد؛ بلکه اگر در نقطه‌ای از جهان فقط یک نفر شیعه باشد همان یک نفر با خواندن تاریخ واقعه جانسوز کربلا، یا با خواندن اشعار، مرثی، نوحه و گریه، در این کلاس ثبت‌نام می‌نماید.

همگان با حضور در این مدارس و مجالس تعزیه و سوگواری از مولای آزادمردان جهان، درس ایمان و ایثار گرفته و در حمایت از حق و امتناع از همکاری با ظالم و تلاش برای اعانت مظلوم و محکوم کردن استکبار و استعباد، تجلیل به عمل می‌آورند و یاد قیام، نهضت و فداکاری آن حضرت و اصحاب باوفایش را گرامی می‌دارند. در شهر لندن - پایتخت انگلستان - نیز شیعیان در محلات و مراکز مختلف مذهبی، از امشب - که شب اول ماه محرم است - مجالسی برقرار نموده و با شور و شوق فراوان و دل‌های مشحون به اخلاص و تألم، از محرم استقبال نموده و شعائر و مراسم آن را برگزار می‌نمایند.

مجمع اسلامی جهانی لندن که در امر اقامه عزای عاشورا و سایر روزهای جشن و عزا و ایام و اعیاد اسلامی، مؤسس و پیش قدم بوده نیز از امشب طبق برنامه اعلام شده، مجلس سخنرانی، عزاداری، پذیرایی و ضیافت از مؤمنین و مؤمنات خواهد داشت. به این جهت، درودیوار مجمع را با پارچه‌های سیاهی که مزین به اشعار دوازده بند معروف شاعر مرثیه سرا، محتشم کاشانی رحمته الله است سیاه پوش نموده‌اند.

امید است حقیر تا در لندن هستم موفق شوم که در این جلسات شرکت نموده و خود را با عزیزان مخلصی که در سوگواری اهل بیت علیهم السلام توفیق انجام وظیفه عزاداری می‌یابند، هم‌نوا سازم؛ باشد که از برکت خلوص آنها این روسیاه ضعیف نیز مشمول عنایات حضرت اباعبدالله الحسین سیدالشهداء علیه السلام شوم.

ضمناً به این مناسبت که قیام سیدالشهداء علیه السلام برای بقای دین توحید و دفع شرک بود و درحقیقت در کربلا جبهه موحدین و اهل توحید و عدل در برابر مشرکین و اهل شرک قرار گرفت که: «الْعَدْلُ وَالْتَّوْحِيدُ عَلَوِيَّانِ وَالْجَبْرُ وَالْتَّشْبِيهُ أُمَوِيَّانِ» بر این شدم که توسلاً به آن شهیدالموحدین و موحدالشهداء پیرامون ده بخش از بخش‌های دعای مشحون به معارف توحیدی آن حضرت، که در روز عرفه با آن حال سراسر خلوص، توجه و چشم‌گریان انشا و قرائت فرمود، کلمه‌ای تقدیم نمایم.



و پیش از ورود در این دریای ژرف بیکران، پیرامون اهمیّت دعا و نقش آن در حیات عرفانی و اجتماعی انسان و پرسشی که در بعضی اذهان است، دو مطلب را ذیل عنوان: فضیلت دعا و توضیح مهم به عرض می‌رسانم.

چون این کتاب در حال بیماری و گاه در بیمارستان بدون مراجعه به کتاب و مآخذ لازم، نگارش یافته، امید است خوانندگان عزیز از نواقص یا اشتباهاتی که در این نوشته واقع شده است چشم پوشیده و با قلم شریف خود آن را اصلاح فرمایند.

وَمِنَ اللَّهِ نَسْأَلُ التَّوْفِيقَ وَنَسْتَعِينُهُ وَعَلَيْهِ التُّكْلَانُ.

## فضیلت دعا

سخن گفتن از فضیلت دعا با تصریحات مؤکد قرآن مجید و احادیث شریفه بر فضیلت آن، توضیح و اوضحات است. دعا، بخش مهمی از برنامه‌های دینی اسلامی است که متضمّن بخش‌های مهم دیگر مثل تعلیم، تربیت، تزکیه و تکامل در عقل، عقیده، ایمان و اخلاق است.

در هنگام دعا، اتّصال و ارتباط بنده با خدا محکم می‌شود و عالم غیب و وجود صاحب این جهان را که همه به او محتاج و نیازمندند و خواه و ناخواه به حکم:

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا  
وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾<sup>۱</sup>

«هرکس در آسمان‌ها و زمین است - با همه آثار  
وجودیش - به رغبت و اشتیاق و به جبر و الزام، شب و  
روز به طاعت خدا مشغول است».

همه خاضع حکم و فرمان او هستند، احساس و ادراک می‌نمایند و  
شعور، باور و ایمان او به علم و قدرت و سایر صفات کمال او، بیشتر  
می‌شود.

بشر به فطرت خود، نیاز به دعا و میل به نیایش، تضرع و ابتهال در  
برابر قدرت مافوق همه نیروهای عالم مادی و کل جهان خلقت را  
درک می‌نماید و بدون دعا و توجه به حقیقتی که مافوق تمام حقایق و  
قاهر، غالب و حاکم بر همه است، روحش آرام نمی‌شود.

او کسی را می‌خواهد که در هر حال صدای او را بشنود و در خانه‌اش  
همیشه به روی او باز باشد و از حاجات او آگاه باشد و در هنگام بلا  
و سختی به او پناه ببرد و به او امیدوار باشد و از همه حالات و از راز  
دلش مطلع باشد و چیزی بر او مکتوم و مخفی نباشد و از عجز و  
ناتوانی منزّه و مبراً باشد. چنان‌که قرآن مجید می‌فرماید:

﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ  
مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ  
مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾<sup>۱</sup>

«خدا می‌داند آنچه به درون زمین می‌رود و آنچه از آن  
خارج می‌شود و آنچه از آسمان نازل می‌گردد و آنچه  
در آسمان عروج می‌کند و او با شماست هر جا که  
باشید و او به آنچه می‌کنید بینا و آگاه است».

دعا، وجدان‌های تاریک را روشن و اشخاص خسته را از خستگی  
بیرون می‌آورد و نشاط آنها را تازه می‌کند و از تسلط یأس و افکار  
تشویش‌آمیز و خطرناک بر انسان جلوگیری می‌نماید و در هنگام  
مصائب، تسلی‌بخش او می‌شود و در مواقف عظیم و هراس‌انگیز که  
شخص به ایستادگی، مقاومت، تحمل، بردباری و استواری نیاز دارد،  
دعا همه اینها را به او می‌دهد. هیچ ماده و سرمایه‌ای نمی‌تواند به‌قدر  
دعا به انسان کمک و یاری کند.

امام سجاد علیه السلام در یکی از حالات بسیار شورانگیز دعایی اش - که شرحش  
در کتاب‌های سیره اهل بیت علیهم السلام مذکور است - به درگاه خدا عرض می‌کند:

«بَا مَنْ قَصَدَهُ الضَّالُّونَ فَأَصَابُوهُ مُرْشِدًا وَأَمَّهُ  
الْخَائِفُونَ فَوَجَدُوهُ مَعْقِلًا وَلَجَأَ إِلَيْهِ الْعَائِدُونَ

فَوَجَدُوهُ مُؤْتَلًّا، مَتَى رَاحَةٌ مَنْ نَصَبَ لِعَيْرِكَ بَدَنَّهُ  
وَمَتَى فَرَحٌ مَنْ قَصَدَ سِوَاكَ بِنَيْتِهِ؟<sup>۱</sup>

«ای کسی که گمراهان او را قصد کردند و او را راهنما و مرشد خود دیدند و ترسناکان به‌سوی او رفتند و او را پناهگاه خود یافتند و پناه‌جویان به‌سوی او پناهنده شدند و او را پناهنگاه خود یافتند. کجا و چه زمانی راحت است برای آنکه بدنش را برای غیر تو به‌پا دارد (و در برابر غیر تو بایستد و خضوع و بندگی کند) و چه زمان فرح و نشاط است برای کسی که غیر تو را نیت نماید؟».

افرادی که به دعا راه نیافته‌اند از بهترین لذایذ معنوی، محروم و در زندگی، بی‌پناهگاه هستند و در برابر هر حادثه و جریانی روحشان شکست‌پذیر است و ناچار به هر دری روی می‌آورند و به هر چیزی متشبث و به هر کس چاپلوسی و تملق می‌گویند. آنها مخاطب این شعر شاعرند که می‌گوید:

حاجت ز خلق می‌طلبی این چه گمراهی است

خاکت به سرمگر به خدا آشنانه‌ای

البته احساس نیاز به دعا و احتیاج به آن در هنگام شداید، بیشتر می‌شود و بسیاری حتی ناخودآگاه به خدا متوجه می‌شوند و اگر به

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۴۸؛ بحرانی، مدینه معاجز الائمة الاثنی عشر،

ج ۴، ص ۳۸۰، ۳۹۲ - ۳۹۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۰.

زبان هم نگویند به دل «يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» و «يَا مَنْ يُجِيبُ دَعْوَةَ الْمُصْطَرِّينَ» و... می گویند. فطرت آنها که بر توحید است در این مواقع بیدار می شود. چنان که در قرآن مجید می فرماید:

﴿قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ  
السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \*  
بَلْ إِلَٰهَهُ تَدْعُونَ﴾<sup>۱</sup>؛

«بگو آیا می بینید اگر شما را عذاب خدا آمد، یا ساعت (که مراد از آن یا هنگام مرگ یا روز قیامت است) آیا غیر خدا را (برای رفع احوال و سختی های آن) می خوانید اگر راست می گوئید، بلکه او را می خوانید».

در دعا موضوعی که مهم است توجه بنده به فقر و نیاز خود به خدای بی نیاز و غنی است و به عبارت دیگر خودشناسی و خداشناسی است؛ خودشناسی به اینکه چیزی محسوب نیست و مالک چیزی نیست:

﴿لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾<sup>۲</sup>؛

و خداشناسی به این است که انسان بفهمد مالک همه خیرات و ولی همه نعمت ها و برآورنده همه حاجت ها و آفریننده و روزی دهنده

۱. انعام، ۴۰ - ۴۱.

۲. اعراف، ۱۸۸. «من مالک سود و زیان خویش نیستم».

همه چیز، خداوند متعال است. هرچه این احساس فقر بیشتر باشد و معرفت به غنا و بی‌نیازی خدا کامل‌تر گردد، درجه دعا و ربط بنده با خدا بالاتر و قوی‌تر می‌گردد و بیشتر می‌فهمد که خودش و همه به او محتاجند و همه باید به او عرض حاجت کنند. او قاضی الحاجات و کافی المهمات است. همه باید دست حاجت به سوی او دراز کنند که بیشتر حاجات آنها را بدون سؤال و درخواست آنها و بی‌آنکه آنها ملتفت به آن شده باشند برآورده نموده و برآورده می‌سازد که:

«هُوَ الَّذِي يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَلَمْ يَعْرِفْهُ»<sup>۱</sup>

«يَا مُبْتَدِئًا بِاللَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا»<sup>۲</sup>.

و نیز:

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

کرمش نامتناهی نعمش بی‌پایان

هیچ خواهند از این در نرود بی‌مقصود

توجه به غیر او و توسل به غیر و سایلی که او قرار داده و برگزیده

است، مثل توجه و توسل فقیر به فقیر و حاجت‌خواستن گدا از

گداست. همان‌گونه که در این اشعار لطیف است که می‌گوید:

۱. ابن‌شاذان قمی، الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۲۰.

۲. طوسی، مصباح‌المتهدج، ص ۷۰، ۳۳۱، ۵۹۹.

گدائی را گدائی میهمان شد      گدا بهر گدا جویای نان شد  
 ز مسکینان کویک نان طلب کرد      کفی نان از پی مهمان طلب کرد  
 نشد کارش از آن بی‌مایگان راست      که نتوان حاجت آلا از غنی خواست  
 گدایان گر کم و گربیش باشند      همه بی‌مایه و درویش باشند  
 چه در وحدت چه اندر لاتناهی      دهد امکان به نفی خود گواهی  
 زهی در وحدت وجود و غنایش      جهان از تو غنی و بی تو درویش

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾<sup>۱</sup>

«ای مردم! شما همه فقیر و نیازمند به خدا هستید و اوست که تنها بی‌نیاز و حمید است»<sup>۲</sup>.

در فضیلت دعا، اخبار و احادیث - چنان‌که اشاره شد - بسیار است از جمله این حدیث - باتوجه به فضیلت و ثواب بسیاری که قرائت قرآن کریم دارد - حائز اهمیت است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَأْتِنَاهُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: رَجُلَيْنِ افْتَتَحَا الصَّلَاةَ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَتَلَا هَذَا الْقُرْآنَ

۱. فاطر، ۱۵.

۲. حمید، هم محتمل است به معنای محمود و حمدشده و هم به معنای حامد و سپاس‌گزارنده باشد.

فَكَانَتْ تِلَاوَتُهُ أَكْثَرَ مِنْ دُعَائِهِ وَدَعَا هَذَا أَكْثَرَ  
 فَكَانَ دُعَاؤُهُ أَكْثَرَ مِنْ تِلَاوَتِهِ ثُمَّ انْصَرَفَا فِي سَاعَةٍ  
 وَاحِدَةٍ، أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟ قَالَ: «كُلُّ فِيهِ فَضْلٌ كُلُّ  
 حَسَنٌ». فَقُلْتُ: إِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ كُلًّا حَسَنٌ وَأَنَّ  
 كُلًّا فِيهِ فَضْلٌ فَقَالَ: «الدُّعَاءُ أَفْضَلُ، أَمَا سَمِعْتَ  
 قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ  
 لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ  
 جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾<sup>۱</sup> هِيَ وَاللَّهُ الْعِبَادَةُ، هِيَ وَاللَّهُ  
 أَفْضَلُ، هِيَ وَاللَّهُ أَفْضَلُ أَلَيْسَتْ هِيَ الْعِبَادَةُ، هِيَ  
 وَاللَّهُ الْعِبَادَةُ، هِيَ وَاللَّهُ الْعِبَادَةُ، أَلَيْسَتْ هِيَ  
 أَشَدَّهُنَّ؟ هِيَ وَاللَّهُ أَشَدَّهُنَّ، هِيَ وَاللَّهُ أَشَدَّهُنَّ، هِيَ  
 وَاللَّهُ أَشَدَّهُنَّ».<sup>۲</sup>

معاویة بن عمار گفت به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم  
 که: دو نفر باهم هم‌زمان شروع به نماز کردند و  
 هم‌زمان باهم نماز را به پایان رساندند، یکی از آنها  
 تلاوت قرآن را در نماز بیشتر از دیگری داشت و  
 دیگری دعا بیشتر خواند کدام‌یک افضل است؟ در

۱. غافر، ۶۰.

۲. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۱۰۴؛ ابن فهدحلی، عدة الداعی، ص ۳۵؛ حر عاملی،  
 وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۳۸.



جواب فرمود: «هر دو دارای فضیلتند و هر دو نیک هستند». پرسش‌کننده گفت: می‌دانم که هر دو فضیلت دارند و هر دو خوب هستند. فرمود: «دعا فاضل‌تر است؛ مگر نشنیده‌ای فرموده خدا را که می‌فرماید: پروردگارتان این دعوت را کرد که مرا بخوانید تا استجاب کنم به درستی کسانی که از عبادت من استکبار می‌ورزند به زودی با کمال ذلت، داخل جهنم خواهند شد. آن نماز (که دعایش بیشتر است) به خدا سوگند عبادت است، آن نماز به خدا سوگند افضل است، آن به خدا سوگند افضل است آیا آن عبادت نیست؟ آن به خدا سوگند عبادت است، آن به خدا سوگند عبادت است. آیا آن شدیدتر نیست؟ به خدا سوگند نماز همراه دعا شدیدترین عبادت است...».

و این حدیث را نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام بخوانید که می‌فرماید:

«مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا: مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الإِجَابَةَ، وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ، وَمَنْ أُعْطِيَ الإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ، وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ»<sup>۱</sup>

«هر کس چهار چیز به او عطا شود، از چهار چیز محروم نمی‌شود: کسی که دعا به او عطا شود (موفق به دعا

گردد) از اجابت محروم نمی‌شود و کسی که توبه به او عطا شود (موفق به توبه شود) از قبول توبه محروم نمی‌شود و کسی که استغفار به او عطا شود (موفق به طلب مغفرت و آمرزش گناه از خدا شود) از مغفرت و آمرزش محروم نمی‌شود و کسی که شکر به او عطا شود (و موفق به شکر نعمت‌های خدا شود) از زیاد شدن نعمت محروم نمی‌شود».

سپس امام علیه السلام می‌فرماید: و تصدیق این (گفتار)، کتاب خداست که در مورد اجابت دعا می‌فرماید:

﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾<sup>۱</sup>

«بخوانید مرا، درخواست شما را روا می‌سازم».

و در مورد استغفار می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾<sup>۲</sup>

و در مورد سپاسگزاری می‌فرماید:

﴿لَئِنْ سَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾<sup>۳</sup>

۱. غافر، ۶۰. «بخوانید مرا، درخواست شما را روا می‌سازم».

۲. نساء، ۱۱۰. «و هرکس کار زشت انجام دهد یا به خود، ستم کند و پس از آن از خدا آمرزش بخواهد، خداوند را آمرزنده مهربان می‌یابد».

۳. ابراهیم، ۷. «اگر شکر نعمت به جا آورید، نعمت شما را افزون می‌سازیم».

و در مورد قبول شدن توبه می فرماید:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوْءَ  
بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ  
عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾<sup>۱</sup>؛<sup>۲</sup>

در اینجا و در خاتمه این مقدمه چند نکته را تذکر می دهیم:

اول اینک: دعاهایی که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه طاهرين عَلَيْهِمُ السَّلَام رسیده است یکی از منابع بزرگ علم و معرفت است که می توان از طریق تأمل در معانی و مضامین آنها به مقامات بلند علم و عرفان، عروج نمود. واقعاً بسیاری از این دعاها را که در نهایت فصاحت، بلاغت، حسن مضمون، قداست و لطافت معناست باید از معجزات شمرد؛ زیرا غیر از کسی که علمش لدنی باشد نمی تواند این معانی و حقایق را بیان نماید. نمونه آنها دعاهای **صحیفه سجادیه** معروف به **صحیفه کامله** و زبور آل محمد و انجیل اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام است که باید همه مسلمانان به آن افتخار نمایند. چنان که شرح آن به نام **ریاض السالکین** تألیف سید اجل سید علی خان نیز از آثار ممتاز، و پرفایده و در نوع خود بی نظیر است.<sup>۳</sup>

۱. نساء، ۱۷. «خدا توبه کسانی را می پذیرد که کار زشت و ناشایسته از روی نادانی به جا آورده پس از آن به زودی (پیش از رسیدن مرگ) توبه کنند، پس خدا آنها را می بخشد و خدا (به توبه راستی) دانا و (در باره هر کس) درستکار است».

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۵ (ج ۴، ص ۳۳ - ۳۴).

۳. ر.ک: مدنی شیرازی، ریاض السالکین.

همچنین دعاهای صحیفه ثانیه، صحیفه ثالثه، صحیفه رابعه، صحیفه علویّه و سایر دعاهایی که در کتاب‌هایی مثل: **البلد الامین و المصباح کفعمی و مصباح المتبهجد** شیخ طوسی و کتاب‌های سید بن طاووس و کتاب دعای **بحار الانوار** و کتاب‌های دیگر که همه اینها نه فقط کتاب دعا هستند که کتاب معرفت و خداشناسی، نبوت و پیغمبرشناسی، امامت و امام‌شناسی، و کتاب اخلاق و آداب هستند.

**دوم اینکه:** هر چند دعا به هر زبان و هر بیان که باشد دعاست و برای آن الفاظ خاصی معین نشده است و هر کس می‌تواند به قدر معرفت خود و بدون واسطه کسی با خدای خود، رابطه دعایی برقرار نماید و حوایج خود را به زبان خودش از خدا بخواهد و هیچ آداب و ترتیبی نجوید، و هر چه دل‌تنگش می‌خواهد بگوید؛ ولی دعا خواندن با دعاهایی که از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است افضل و کامل‌تر است و از نقص و خطاب‌های کوتاه و نارسا منزّه است.

آنها که در اوج مقام معرفت قرار دارند می‌فهمند که باید خدا را چگونه خواند و چگونه مخاطب قرار داد و چه حوایجی را از او طلبید. کسی که جهل‌های مختلف او را احاطه کرده است چگونه می‌تواند چنان‌که شایسته است در محضر خدا زبان به سخن باز نماید.

**سوم اینکه:** دعا، مجرد خواندن خدا و با خدا سخن گفتن است و شرط آن دانستن حاجت یا بیان حاجت نیست. فواید و برکات مهمی که بر آن مرتّب می‌شود، بر همان سخن گفتن با خدا و خدا را به

اسماء الحسنی خواندن و نعمت‌هایش را بر شمردن و ستایش او و نیایش، تضرع و تذلل نمودن نیز مرتب می‌شود. چنان‌که در دعا نیز شرط نیست که برای مقاصد اخروی باشد بلکه برای مقاصد مشروعه دنیوی نیز باشد باز دعاست و مستحب است که همه چیز را و حتی - بر حسب بعضی روایات<sup>۱</sup> - نمک طعام را از خدا بخواهد.

**چهارم اینکه:** برای کمال دعا، شرایط و آدابی است که در کتاب‌های دعا ذکر کرده‌اند. چنان‌که برای استجاب دعا نیز موانعی است که باید برطرف شود که از آن جمله: حرام بودن لقمه و غذا، ترک صله رحم و امور دیگر است. چنان‌که در دعاست:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْسِبُ الدُّعَاءَ»<sup>۲</sup>

«خدایا! ببخش بر من گناهی را که دعا را حسب

می‌کند».

که از آن معلوم می‌شود اقتضای دعا برای اجابت از بین نمی‌رود ولی تأثیر آن حبس می‌شود تا وقتی که گناهی را که مانع استجاب بوده است با توبه و ادای حقوق ذوی‌الحقوق و قضای آنچه باید انجام شود، تدارک نماید.

---

۱. سرخسی، المبسوط، ج ۳۰، ص ۲۷۳؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۲، ص ۶۵.

۲. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۷۰۷؛ کفعمی، المصباح، ص ۵۵۵؛ محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

شرایط استجابت دعا نیز اقسامی دارد، بعض اوقات شریفه، اماکن مقدسه، مواقع و مواقف و امور دیگر تأثیر دعا را سریع می‌سازد که تفصیل آنها به‌طور مبسوط و مشروح در کتاب‌های دعا مذکور است و با مراجعه به تألیفات بزرگان از حقایق عالی و مقاصد مهمه‌ای که از دعا منظور است آگاه شوید؛ و در مواقع توجّه و دعا، این حقیر مسکین و بسیار بسیار محتاج به مغفرت و رحمت خدا و پدر و مادرم را فراموش نفرمایید.

پنجم اینکه: اگرچه باید همه‌چیز را از خدا خواست ولی اگر مطلب و حاجت، امری باشد که با اسباب عادی فراهم می‌شود و فراهم کردن آن برای شخص میسر است، اکتفا به دعا صحیح نیست باید اسبابی را که خدای مسبب‌الاسباب برای آن مقرر و مقدر کرده است فراهم کرد و درعین حال از او هم تأثیر اسباب را التماس نمود. چنان‌که در داستان آن‌که در محضر رسول خدا ﷺ ناقه خود را رها کرد و گفت: توکل بر خدا کردم، رسیده است که آن حضرت به او فرمود:

«اعْقِلْهَا وَتَوَكَّلْ»<sup>۱</sup>

«زانوی شتر را ببند و توکل کن».

البته در مواردی هم که دست شخص از اسباب امری کوتاه است

۱. ترمذی، سنن، ج ۴، ص ۷۷؛ ج ۵، ص ۴۱۷؛ ابن‌ابی‌عاصم، الآحاد و المثانی، ج ۲، ص ۲۱۵؛ طبرسی، مشکاة الانوار، ص ۵۵۱.

نباید ناامید شود و دست از دعا و طلب حاجت از خدا برندارد و در دعا اصرار و الحاح نماید و لهجه صادق و راست داشته باشد. مثلاً کسی که برای حوایج مسلمانان دعا می‌کند یا حاجت شخصی کسی را از او می‌خواهد باید درخواستش جدی و واقعی باشد. اگر خداوند امکان انجام این حوایج و خدمات نوعی یا شخصی را به او عطا کرده باشد و او از بذل امکانات خود امساک نموده و بخل بورزد و باینکه می‌تواند از گرفتاران دستگیری نماید، برای آنها دعا کند، معلوم است که در دعا صادق نیست و مثل تشنه‌ای است که آب در دستش باشد و آن را نیشامد و دعا کند که خدا او را سیراب نماید!

### توضیح مهم

اگر کسی سؤال کند با توجه به مقام عصمت حضرات معصومین علیهم‌السلام که عقلاً و شرعاً ثابت است و سیره و تاریخ زندگی و تعهد کامل و التزام آن بزرگواران به اطاعت از خداوند متعال، بر عصمت ایشان دلالت قطعی و یقینی دارد، مراد از این دعاها و مناجات‌ها اگر مفاهیم ظاهری و معانی حقیقی آنها باشد لازم می‌شود یکی از دو امر که هر دو باطل و خلاف مقام عصمت انشاکنندگان این دعاهاست پیش بیاید، این دو امر یا صدور معصیت از ایشان است یا صدور کذب و اقرار به وقوع امری که واقع نشده است که آن هم معصیت و خلاف مقام

عصمت است. علی‌هذا امر دایر است بین اینکه معانی حقیقی مراد باشد و معصومین - العیاذ بالله - دارای مقام عصمت نباشند یا معانی مجازی مراد باشد که در این صورت باید هم قرینه صارفه از معنای حقیقی موجود باشد و هم معنای مناسب مجازی مشخص گردد. پاسخ داده می‌شود که: اصل این سؤال با بیان دیگر، سابقه‌ای قدیمی و دیرین دارد که در ارتباط با استغفار پیغمبر ﷺ و احادیثی مثل حدیث:

«إِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَيَّ قَلْبِي حَتَّى أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً»<sup>۱</sup>

و بعضی آیات قرآن کریم مثل:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا \* لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾<sup>۲</sup>

«(ای رسول) ما تو را به فتح آشکاری در عالم پیروز می‌گردانیم تا خدا از گناهان گذشته و آینده تو درگذرد (مراد گناه امت و شیعیان اوست).»

۱. ابن‌اثیر، النهایه، ج ۲، ص ۳۳۵؛ ج ۳، ص ۴۰۳ (باب الغین مع الباء)؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۷۵. «به‌درستی که من - (از آنجایی که مأمور به هدایت خلق و مبعوث به شریعتی آسان هستم و قهراً در تماس با مردم و توجّه به ماسوی الله) - خاطراتی در دلم خطور می‌کند که ممکن است بین من و پرودگارم حجاب شود، لذا همه‌روزه هفتاد بار استغفار می‌کنم.»



مطرح شده است و علمای اعلام در پاسخ به آن، وجوهی فرموده‌اند که از جمله - بر اساس فرض دلالت استغفار و طلب مغفرت بر معنای حقیقی که صدور گناه از استغفارکننده است و به عبارت دقیق‌تر بر اساس فرض دلالت عذرخواهی از تقصیر و اعتراف به عدم انجام وظیفه - پاسخ معروف منقول از شیخ جلیل علی بن عیسی اربلی، مؤلف کتاب **کشف الغمه** می‌باشد. این توجیه وجیه براساس «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» بیان می‌شود و حاصل آن این است که آنچه را ما و افرادی که در ردیف و صف ما هستند معصیت می‌شماریم و از آن استغفار می‌نماییم، ترک واجبات و فعل محرّمات است، اما اشخاصی که در رتبه برتر و اُفق بالاتر هستند، فعل مکروه و ترک اولی و مستحب را نیز سیئه می‌شمارند و افرادی که پیش‌تر و مقرب‌تر و در رتبه عالی‌ترند، اشتغال خود را به مباحات نیز انصراف از حقّ و سیئه و گناه محسوب می‌دارند و از آن اعتذار جسته و پوزش می‌طلبند.<sup>۱</sup>

ولی مثل این جواب هرچند برای رفع اشکال از استغفار و برای تفسیر ذنب، سیئه، گناه و توسعه در معنای آنها برحسب عرف و عادت و حال افراد کافی باشد، برای رفع اشکال از عبارات بعضی دعاها که شامل اعتراف به ارتکاب سیئه از قسم اوّل (فعل حرام و ترک واجب)

---

۱. اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۴۷ - ۴۸.

می‌شود کافی و جامع نیست؛ لذا ما به عرض جوابی که به توفیق الله تعالی و مَنِّه، خود به آن ملهم شده و کسی را سابق بر خود در آن نمی‌شناسیم اکتفا می‌کنیم.

این جواب مبنی بر عدم اراده معنای حقیقی از الفاظ این دعاها و ظهور آنها در معنای مجازی مناسب است که البته محتاج به قرینه صارفه از معنای حقیقی و قرینه معینه معنای مجازی مناسب از بین معانی مجازیّه است.

قرینه صارفه از معنای حقیقی اولاً: براهین قاطعه عقلیه و نقلیه بر لزوم عصمت انبیا و ائمه علیهم‌السلام از گناه است که هم قرینه عقلیه و هم قرینه مقامیه عامّه بر عدم اراده معنای حقیقی است.

ثانیاً: قرینه حالیه سیره ثابت و تاریخ حیات آنهاست که به‌طور قطع بر تنزه آنها از گناه دلالت دارد.

ثالثاً: بعضی از این دعاها متضمّن اقرار و اعتراف به گناه و خطا به چنان کیفیت و کثرتی است که خواصّ اصحاب ائمه معصومین علیهم‌السلام و بسیاری از مؤمنین که بر خواندن این دعاها مداومت دارند هم از آن منزّه هستند و خودبه‌خود به قرینه حالشان معلوم است که معنای حقیقی این دعاها را قصد ننموده‌اند.

اما قرینه‌ای که از آن علاوه بر عدم اراده معنای حقیقی، معنای مجازی مناسب معلوم می‌شود، حال دعاکننده است که حال نیایش و

سپاس و حمد و ستایش و اعتراف به ناچیزی و کمال فقر و احتیاج به درگاه خداوند بی نیاز است و همچنین حال اعتذار، اظهار تذلل، تضرع و عرض عذر تقصیر است.

بلاغت در این مقام اقتضا دارد که شخص بر بساط عذر تقصیر و تشبّه به کسانی بنشیند که گناهان بزرگ از آنها صادر شده و در نهایت خشوع، خضوع، خوف، تذلل، شرمندگی، خجالت و پشیمانی، خدا را می خوانند.

این شکستگی خاطر و این خضوع و تضرع هرچه بیشتر شود محبوب سالک است و قرب به حق را از آن بیشتر احساس می نماید و درون جانش را روشن تر می یابد و می خواهد در صف کسانی باشد که خود را مستحقّ عذاب آتش و مشرف بر سقوط در جهنّم می بینند و خوف آنها را داشته باشد و اشک شرم، حسرت و ندامت آنها را بریزد.

چنان که در بعضی حالات انسان، غیر ذوی العقول را به خطاب ذوی العقول مخاطب می سازد و با کوه، سنگ، درخت و دریا سخن می گوید یا در بعضی اطوار و حالات، تشبّه به بعضی حیوانات می جوید و با الفاظی که موضوع له حقیقی دارند حقایق بالاتر دیگری را بیان می کند و حال او، مقصد او را از آنچه می گوید تفسیر می نماید.

سالک و شخص سعادت مندی که بر صُفّه اصطفای نشسته و با خدا گرم کلام و مقال است هرچه خود را کم ببیند و بیشتر مقصّر بشمارد و نعمت های خدا را بزرگ تر و شکوهمندتر و شکر خود را کمتر و بلکه

کفر نعمت ببیند و حقّ خدا را اعظم و اکبر بیابد و خشم و غضب او را به خود نزدیک‌تر ببیند و خود را در معرض عذاب و عقاب بیشتر بشناسد، حال حضور و تقرّبش، سیروسلوکش، عروج و صعودش کامل‌تر می‌شود و لذّتی که برای او از خواندن دعای کمیل، ابوحمزّه، عرفه و دعاهاى صحیفه سجّادیه، و مناجات خائفین و گریه و زاری از خوف حضرت باری برای او حاصل می‌شود قابل توصیف نیست و جز کسی که به آن حالت رسیده باشد دیگران درک آن را نمی‌نمایند.

در چنین حالاتی دعاهاىی که فاصله فقر، حاجت و تقصیر او را از غنا و بی‌نیازی نعمت‌های مولایش کمتر قرار دهد و استحقاق او را برای عذاب کم جلوه دهد یا رحمت و اسعه او را به وسعتی که دارد متجلی نکند، او را سیر نمی‌کند و از آن لذّت کافی نمی‌برد؛ زیرا مطابق حال او نیست، باینکه از قرار گرفتن در صف مجرمین و گناهکاران هرچه بیشتر و بیشتر فاصله دارد و فاصله می‌گیرد و از گناه بیشتر از هر خطر بیمناک است و پرهیز دارد و در حال مناجات و موقف حضور در درگاه خدا و عرض تذلّل، تضرّع و تقصیر از ادای شکر و تأسّف برگزیده می‌خواهد از بنده‌ای که تمام عمرش را صرف در گناه و معاصی کرده و در مقام عذرخواهی آمده انکسارش، خضوعش، اعتذارش و ابراز خجلتش بیشتر باشد.

اولیای خدا این چنین هستند و هرچه بیشتر عظمت و بزرگی خدا را درک کرده باشند، این حالات در آنها بامعنا تر و رساتر است و این

است اسرار این ادعیه و تذلل‌ها و تضرع‌های حضرات معصومین علیهم‌السلام در درگاه الهی، باآنکه مقام عصمت اختصاص به خود آنها دارد و ما با این همه آلودگی‌ها، خطاها و گناهان نمی‌توانیم به عشری از اعشار آن حال حضور، قرب، تشرف، توبه، انابه و اعتذار که معلول کمال عرفان است، برسیم.

رَزَقَنَا اللهُ سُلُوكَ طَرِيقِ مَعْرِفَتِهِ وَقُرْبِهِ وَالْجُلُوسَ عَلَى  
بَسَاطِ الْإِنَابَةِ إِلَيْهِ مَعَ خَوَاصِّ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ  
وَحَشَرَنَا مَعَ مَوَالِينَا وَسَادَاتِنَا وَشُفَعَائِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
الطَّيِّبِينَ الْمُعْصُومِينَ صَلَوَاتُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.





بخش اول:

جهان بینی اسلامی





«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ... وَهُوَ عَلَى  
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱</sup>

در آغاز سخن از این بخش که متضمن بیش از بیست فراز توحیدی و آموزنده درباره شناخت خدای متعال است، اشاره مختصری به جهان بینی اسلامی مناسب است. چون برحسب تقاضای یکی از برادران عزیز و بسیار فعال در مجمع اسلامی - که تاکنون دهها نفر را به دین مقدس اسلام هدایت نموده است - جهت توزیع و نشر، بین مراجعه کنندگان به مجمع، مقاله کوتاه و نسبتاً ساده‌ای در جهان بینی اسلامی نگاشتیم و عین آن را - اگرچه کامل نیست - ضمیمه این نوشته قرار می دهیم، امید است که مفید باشد.

### جهان بینی اسلامی

جهان از تمام عناصر و اتم‌ها و آنچه در زمین است از انسان و جنبنندگان دیگر و گیاهان، معادن، سنگ‌ها، دریاها، اقیانوس‌ها، ستارگان

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۳۹ - ۳۴۰؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۳ - ۱۷۴؛ محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

و کرات دیگر از ماه، خورشید، منظومه‌ها، کهکشان‌ها و... همه یک واحد و پدیده به هم مربوط و وابسته‌اند. همان‌طور که وجود هر فردی از انسان با اشمال بر میلیون‌ها سلول، گلبول، استخوان، گوشت، مغز، چشم، گوش، دست و پا، زبان، قلب، ریه و... همه یک واحد و هریک از این اجزا نیز به نظر استقلالی، واحدی مشخص هستند؛ اما در واحد بزرگ‌تر که وجود انسان است همه به هم مربوط، منظم و پیوسته‌اند.

جهان نیز که مشتمل بر میلیاردها میلیارد واحد کوچک و بزرگ و ریز و درشت است نیز، یک واحد و همه به هم ضمیمه و مربوط و باهم پیوسته و از هم جدا نیستند و همان‌طور که هریک از این واحدها، واحد وجود این، واحد وجود آن، واحد وجود زمین، واحد وجود کوه و... همه پدیده هستند و گذشته آنها بی‌ابتدا و آغاز نبوده است؛ کل عالم نیز پدیده واحد است و مثل میلیاردها پدیده اجزای خود، آغاز و انجامی دارد. بدیهی است که این پدیده واحد نه خودبه‌خود پدید آمده است؛ چون برحسب قانون علیت هر پدیده‌ای وجودش مستند به علّتی است؛ و نه خودش به کلیتش و نه به افراد و اجزایش، خود را پدیدار کرده و به وجود آورده است؛ چون لازم می‌شود که پدیده پیش از پدیدار شدن، پدیده شده باشد و درعین حال پدیده نباشد تا خود را پدید سازد.

خلاصه، لازمه این حرف، جمع بین وجود و عدم، هستی و نیستی در حال و زمان واحد خواهد بود که عقلاً محال است. همچنین ممکن نیست که هیچ یک از اجزای این پدیده، پدیدآورنده کل آن باشد؛ چون لازم می شود که این جزء پدیدآورنده خود باشد. پس باید پدیده باشد تا خود را پدید آورد و باید پدیده نباشد تا پدید آورده شود؛ یعنی در آن واحد هم باشد و هم نباشد.

علی هذا حکم تمام اجزا که پدیده هستند و چنان که گفتیم در تمام جهات، پدیده های کوچک شبیه پدیده های بزرگند، بر کل عالم که واحد بزرگ و پدیده است جاری است و پدیده خاصیتش چنان که در میلیاردها پدیده می بینیم، پدیدآمدن است و بی آغاز و ابتدا نیست و لذا کل عالم و واحد بزرگ پدیده ها، باید از خارج خود، پدیدآورنده ای داشته باشد و آن همان ذات مقدسی است که به آن «الله» و خدا می گویند. بنا بر این جهان بینی، تمام عالم هستی به دو واحد تقسیم می شود که یکی اصل و دیگری فرع است. یکی «الله» که خالق است و دیگری مخلوق؛ یکی پدیده و دیگری پدیدآورنده؛ یکی غیب و دیگری ظاهر؛ یکی مرکب از واحدهای کوچک و بزرگ بی شمار و یکی بسیط و بی جزء و منزّه از مشابهت به واحد فرع. این حقیقتی است که قرآن کریم در یک آیه کوتاه آن را بیان کرده، می فرماید:

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

«آیا این خلق (بدون خالق) از نیستی صیرف، به وجود آمدند یا خویشتن را خود خلق کردند؟».

این خداست که فطرت انسان نیز به او گرایش دارد و می‌خواهد به او اتصال پیدا کند؛ چون می‌بیند این واحدهای کوچک و بزرگ که واحد جهان از آن تشکیل شده مثل خود جهان از خود، صاحب چیزی نیستند و قدرت و اختیاری که بتوان به آنها اعتماد نمود از خود ندارند؛ خصوصاً در هنگام ناچاری و ناامیدی از وسایل ظاهری، انسان دلش به صاحب این واحد جهان متوجه می‌شود و به او ملتجی می‌گردد.

هیچ‌کس در هر حدّ از علم و اطلاع باشد نمی‌تواند به‌طور جزم، وجود او را انکار کند و در موارد سخت به او پناهنده نشود. این خدا برآورنده حاجات، آمرزنده گناهان، صاحب عفو و بخشش و مهربان‌تر از همه و آگاه از حال همه است، دعای هرکس که او را بخواند می‌شنود و هرکس با او انس بگیرد و در ضمیر وجدانش به او نزدیک شود و با او مناجات کند با او انس می‌گیرد و به او از او نزدیک‌تر می‌شود و همه اوصاف جلال، جمال و کمال برای او ثابت است.

## وحی و پیام‌های آسمانی و الهی

این خدای یگانه به وسیله افرادی از بندگان پاک و خالص و مخلص خود همه بندگان را به سوی خود و راه راست هدایت کرده است. پیغمبران او پیغامشان متضمن خیر و سعادت همگان است، آنها مردم را به پرستش خدا و ایمان به یگانگی او و انجام کارهای نیک مثل راستی، درستی، امانت، عدالت و احسان به همه و خیرخواهی برای همه افراد بشر و یاری دادن به دیگران و همکاری در کارهای خیر و یاری مظلومان و مهربانی به کودکان و زبردستان و احترام به سالمندان و پیوند با خویشاوندان و اطاعت از قانون و تواضع، فروتنی و ترحم حتی به حیوانات و تعلیم و تعلم و تربیت اولاد و خلاصه به تمام مکارم اخلاق دعوت کردند که کامل ترین نسخه این دعوت، کتابی است که پیامبر خاتم محمد بن عبدالله ﷺ به اسم قرآن مجید از جانب خدا برای مردم آورد. کتابی که در آن همه هدایت‌های لازم اجتماعی، فردی، سیاسی و اخلاقی در اختیار بشر گذاشته شده است، کتاب وحی و کتاب خداست.

دعوت اسلام؛ دینی که حضرت محمد ﷺ آن را آورد و به نام اسلام نامیده شد، معنایش تسلیم خدا بودن و فقط احکام و فرمان خدا را پذیرفتن و از آن اطاعت کردن است. این دعوت از ناحیه عقیده، دعوت

به اعتقاد به خدای یگانه و یکتا، پیامبران و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و دعوت به معاد، یعنی عالم دیگر و بازگشت به زندگی برای گرفتن پاداش کارهای خیر و کیفر اعمال زشت است.

در عقیده به معاد برای بشر حیات و زندگی در این دنیا و تحمّل زحمات، دشواری‌ها، رنج‌ها، دردها و بیماری‌ها، مفهوم صحیح پیدا می‌کند و او را امیدوار می‌سازد که خدا، جهان را به لغو و عبث نیافریده است و این همه اوضاع محیّرالعقول و وجود این انسان با این استعداد و نبوغی که می‌تواند همه‌چیز را مسخر خود نماید، پوچ و بی‌محتوا نیست. بشر در این دنیا برای انجام وظایف بزرگی آمده و به سوی مقصدی بسیار عالی در سیر و تکامل است. هرگز با مرگ، سیر او تمام نمی‌شود چنان‌که از انتقال از عالم رَحِم به دنیا چیزی از او کاسته نشد بلکه زمینه ظهور استعدادها و قوای نهفته و غیر مرئی وجود او فراهم شد.

### امامت و رهبری بعد از پیغمبر اکرم ﷺ

از جمله امور اعتقادی که اسلام به آن دعوت کرده است این است که بعد از پیغمبر اسلام ﷺ، رهبری و هدایت او به وسیله امامان و پیشوایانی که دوازده نفرند و در فضائل و صلاحیت‌های اخلاقی و علمی ممتاز و کامل‌تر از همه بوده و هستند، استمرار می‌یابد. اگرچه آنها پیغمبر و

صاحب وحی نیستند ولی مبین دعوت قرآن و نگهبان دین از تحریف هستند و هم آنان از سوی خدا واجب‌الاطاعه و صاحب‌الامر می‌باشند.

اول این دوازده نفر شخص دوم عالم اسلام؛ حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است و دوازدهمین آنها حضرت مهدی موعود حجة بن الحسن العسکری علیه السلام است که زنده و از انظار، غایب است و برای اصلاح جهان و برقرار کردن عدل جهانی و تشکیل نظام جهانی اسلام به امر خدا در موقع مقتضی ظهور خواهد کرد.

اسلام از ناحیه عمل و اخلاق مشتمل است بر عالی‌ترین تعالیم و احکام در همه جوانب حیات انسانی که هم‌اکنون بعد از چهارده قرن، زنده، جامع و کافی است. تعالیم بهداشتی و حفظ‌الصحه و نهی از فحشا، قمار، میگساری و سایر محرّمات، همه جالب و مصونیت‌بخش جامعه از بسیاری از بیماری‌ها، مفسد، تجاوزها، دشمنی‌ها، خونریزی‌ها و امنیت‌آفرین است.

همه اشخاص بی‌غرض و نظر از غیرمسلمین که پیرامون اسلام تحقیق و کاوش نموده‌اند و راجع به تمدن اسلامی و حقوقی که در اسلام برای انسان و برای زن و مرد مقرر شده و در آن برابری همه در مقابل قوانین و لغو امتیازات نژادی، زبانی، جغرافیایی، فقر و توانگری و ... رعایت شده است صریحاً به کارسازی احکام اسلام برای اداره جهان امروز و بعد از امروز، اتفاق دارند.

در این دین، استعباد، استکبار و استعلا رسماً و صریحاً لغو و ممنوع شده است و همگان را به قرار گرفتن در خط آزادی، برابری و برادری دعوت کرده است که نمونه‌هایی از این تعالیم را در این آیات و احادیث می‌خوانید:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>

«بگو ای اهل کتاب بیایید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است (و بر حق می‌دانیم) پیروی کنیم (و آن کلمه این است) که به جز خدای یکتا هیچ‌کسی را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و برخی برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم (یعنی رؤسای مذهب را به پرستش و اختصاصات الهی نرسانیم)».

﴿إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾<sup>۲</sup>

«بزرگوارترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست».

﴿تِلْكَ النَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۳</sup>

۱. آل عمران، ۶۴.

۲. حجرات، ۱۳.

۳. قصص، ۱۳.



«ما این دار آخرت (بهشت ابدی) را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص گردانیم و حسن عاقبت، خاص پرهیزکاران است».

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛

«همانا خدا (خلق را) فرمان به عدل و احسان می دهد و به بذل و عطا به خویشاوندان امر می کند و از کارهای زشت و ظلم نهی می کند و به شما از روی مهربانی پند می دهد باشد که موعظه را بپذیرید (تا سعادت و بهشت ابد یابید)».

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾<sup>۲</sup>؛

«و (بدان که) هرگز نیکی و بدی در جهان یکسان نیست، همیشه بدی خلق را به بهترین عمل پاداش ده».

از حضرت رسول خدا ﷺ منقول است که می فرماید:

۱. نحل، ۹۰.

۲. فصلت، ۳۴.

«لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى  
عَرَبِيٍّ وَلَا لِأَبْيَضٍ عَلَى أَسْوَدٍ»<sup>۱</sup>

و نیز می فرماید:

«خَصَلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الْبِرِّ شَيْءٌ: الْإِيمَانُ بِاللَّهِ  
وَالْتَمَعُ لِعِبَادِ اللَّهِ وَخَصَلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الشَّرِّ  
شَيْءٌ الشِّرْكَ بِاللَّهِ وَالصَّرُّ لِعِبَادِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>

در بخش پرستش خدا و عبادات، این دین بر اساس خلوص نیت و یکتاپرستی، دستورات عبادی مهم آن در درجه اول نماز است و سپس روزه و حج و برنامه‌های دیگر که در عین عبادت بودن، همه اینها متضمن تعلیمات تربیتی، اجتماعی، سیاسی، تجلیگاه برادری، برابری، وحدت اسلامی و انسانی است؛ به خصوص نسبت به نماز در قرآن مجید تأکید بسیار شده است که باید شخص مسلمان این رابطه خود را با خدا حفظ نماید و در واقع در اوقات نماز به حضور خداوند متعال مشرف شود.

---

۱. امینی، الغدير، ج ۶، ص ۱۸۷. «هیچ فضیلتی برای عرب بر عجم و عجم بر عرب و سفید بر سیاه وجود ندارد».

۲. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۵. «دو خصلت است که بالاتر از آن هیچ نیکی وجود ندارد: ۱- ایمان به خدا، ۲- سودبخشیدن برای بندگان خدا؛ و دو خصلت است که بالاتر از آن هیچ بدی وجود ندارد: ۱- شرک به خدا، ۲- ضرر رساندن به بندگان خدا».

آیات قرآن کریم و هزاران حدیث در زمینه تعالیم متعالیه و دستورات سازنده مکتب است و پیرامون هریک از این مطالب عقیدتی و عملی، صدها کتاب علمی، اجتماعی، اخلاقی، حقوقی و سیاسی نوشته شده است و کتاب‌های تفسیر قرآن مجید با آن‌همه حجم که در مجلّدات متعدّد نوشته شده و کتاب‌هایی که در شرح احادیث شریفه است، کتاب‌های فقه، اخلاق و سیره همه‌وهمه پیرامون این مطالب و مطالب عالیه دیگر است و هرگونه توضیحات کافی برای برنامه زندگی بشری در این کتاب‌ها داده شده است، مخصوصاً در کتاب‌های دعا به زبان دعا در کامل‌ترین مدرسه تربیتی اسلام وارد می‌شویم و در این مدرسه است که انسان‌های ممتاز، پاک و مخلص، تربیت و ساخته می‌شوند.

خداوند - ان‌شاءالله - همه گروندگان به اسلام را بر آن ثابت بدارد و الزام و تعهد ما را در عمل به تعالیم، کامل فرماید و همه افراد بشر را به این دین مبین و صراط مستقیم که نجات‌دهنده انسان معاصر از حیرت و سرگردانی، فساد و فحشا، بی‌رحمی و بی‌ایمانی است، هدایت فرماید. اکنون پس از این بیان کوتاه در جهان‌بینی اسلامی با اولین بخش از دعای شریف عرفه، آشنا می‌شویم.

امام علیه‌السلام دعا را با حمد و سپاس خدا آغاز می‌کند به اینکه هر حمد و سپاس یا جنس حمد و یا حقّ حمد و یا حمد حقّ از برای خدا (الله) است و از اینکه الله را به صفاتی که پس از آن بیان فرموده توصیف

می‌کند، دانسته می‌شود که «الله» اسم است برای ذات اقدس که متّصف به تمام صفات کمال است که از آن جمله صفت وحدت، یگانگی، یکتایی و منزّه از تمام نقایص و عیوب و هر نوع فقر و احتیاج و نیاز است.

بنابراین، این اسم (الله) غیر از آن ذات یگانه و یکتا، مسّمایی ندارد و اطلاق آن بر هر چه غیر از او باشد خودبه‌خود بی‌مورد و بی‌مسّمّا و غیرقابل تصدیق است؛ زیرا هیچ‌کس را غیر از او - هرکس که باشد - نمی‌توان به صفت یگانگی و نداشتن جزء و یکتایی و بی‌همتایی معرفی کرد.

علی‌هذا این صفاتی که امام شهید و سیدالشهداء علیهم‌السلام برای خدا بیان می‌فرماید فقط به او اختصاص خواهد داشت و احدی غیر از خدا صلاحیت توصیف شدن به این صفات را ندارد هرکس که باشد. این صفات عبارتند از:

### ۱. «لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ»<sup>۱</sup>

الله، آن است که برای حکم و قضای او دفع‌کننده‌ای نیست. احدی نیست که بتواند حکم آن ذات جامع جمیع صفات کمال را دفع کند؛ و ظاهراً به قرینه جمله بعد، مراد از قضا در اینجا قضا و حکمی است که بر نفی و نابودی و یا سلب نعمتی از کسی یا جامعه‌ای باشد هرچند در

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۳؛ محدّث قمی،

مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه‌السلام.

برابر مطلق قضا و حکم الهی، کسی نیست که بتواند عرض اندام نماید، اما در اینجا به ملاحظه قرینه‌ای که ذکر شد مراد، این نوع خاص است؛ و محتمل است مراد از قضا «موت» باشد که از مصادیق ظاهره یا اظهر مصادیق قضای الهی است و دعا و صدقه اصل آن را دفع نمی‌نماید هرچند فی الجمله دعا و صدقه چنان‌که در حدیث است:

«الْذُّعَاءُ يُرَدُّ الْقَضَاءَ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا»<sup>۱</sup>

ردّ قضا می‌نماید؛ که البته در این موارد نیز دفاع حقیقی قضای الهی، خداست که ما در رساله *سرالبداء* پیرامون مسئله تأثیر دعا و صدقه و امور دیگر در دفع بلا و طولانی شدن عمر یا کم شدن عمر یا وسعت رزق و امثال این امور، توضیحاتی داده‌ایم.

در اینجا فقط عرض می‌کنیم که به قضا و قدر الهی باید ایمان داشت چنان‌که به تأثیر دعا، صدقه، صله رحم و امور دیگر نیز ایمان داریم اگرچه تفصیلات و ارتباطات کامل این امور و مخصوصاً قضا و قدر بر ما مخفی است و شاید فهم آن تفصیلات برای ما دشوار و بلکه غیرممکن باشد. ایمان به این امور، علاوه بر اینکه ایمان به واقعیات و نظامی است که خدا در عالم کون مقدر و مقرر فرموده است در استصلاح حال عبد و تربیت و تکمیل او نقش مؤثر دارد و بدون ایمان به این

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۷۰؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۷.

امور و عقیده به اختیار عبد و امر بین امرین، تربیت و تکمیل انسان میسر نیست. همه این امور از جنبه عقیدتی از اسباب و ابزار تربیت بشر است که خداوند مقدر فرموده است.

بشر می‌باید که در عین حالی که مختار است و اسباب و وسایل مادی را استخدام کرده و به کار می‌گیرد، به خدا اعتماد داشته باشد و همیشه از او کمک بخواهد و منصرف از او نباشد و به فراهم بودن اسباب مغرور نگردد و غافل از خدا نشود که در بسیاری از موارد باینکه انسان اسباب امری را فراهم می‌نماید و در نظرش حصول نتیجه قطعی است، ناگهان وضع به هم می‌خورد و نتیجه حاصل نمی‌شود و همه زحمات‌ها بی‌ثمر می‌گردد.

گاهی هم به عکس، اسباب پیشامد سوئی فراهم می‌شود و انسان در سراشیبی سقوط قرار می‌گیرد و بیچاره می‌شود؛ ناگهان عنایت غیبی به‌طور معجزه‌آسا او را نجات می‌دهد.

و سرّ بزرگی که در این جریان دیده می‌شود همان توجّه بندگان به خداوند متعال است که اگر امور بر مجرای اسباب ظاهری بگردد و تخلف نپذیرد، مردم از عالم غیب و اسباب غیبیه غافل می‌شوند. هر یک از این دو جریان انسان را به خدا و عالم غیب متوجّه می‌سازد و همه و هر کس این دو جریان را مکرّر تجربه می‌کنند و از آن اگر روحشان بیمار نباشد خدا را می‌شناسند.

داستان‌ها و حکایت‌های معرفت‌آموز در هریک از این دو زمینه بسیار است و رشته اول همان رشته معرفت خدا به «فسخ عزیمت» است که فرمودند:

«عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَنَقْضِ الْهِمَمِ»؛

«خدا را شناختم به فسخ عزیمت‌ها و شکسته‌شدن

همت‌ها».

چنان‌که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَحَلِّ الْعُقُودِ

وَنَقْضِ الْهِمَمِ»؛<sup>۱</sup>

«خدا را شناختم به فسخ عزیمت‌ها (تصمیم‌های

قطعی) و بازشدن گره‌ها و شکسته‌شدن همت‌ها»؛<sup>۲</sup>

حاصل این است که حصول اسباب مادی همیشه محصل مسیبات نیست؛ گاهی با یأس از نیل به مقصود، مقصود حاصل می‌شود و گاهی نیز با یقین به حصول مطلوب به لحاظ حصول اسباب ظاهری و مادی، مطلوب حاصل نمی‌شود و امر، به‌عکس اراده و اسباب‌چینی

---

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۹، ص ۸۴.

۲. لازم به تذکر است که: فسخ تصمیم و عزیمت، گاهی به‌واسطه اختلال شرایط یا پیدایش موانع صورت می‌گیرد و گاهی به ملهم‌شدن شخص، به اموری که خودبه‌خود در فکر او وارد می‌شود و سبب فسخ عزیمت او می‌گردد و این معنا نیز از بعضی آیات و روایات استفاده می‌شود که در اینجا محلّ تفصیل آن نیست.

انجام می‌گیرد، لذا به وجود خدا و تصرف اراده او پی می‌بریم و به گفته شاعر می‌فهمیم که قضای حق در کار است:

اگر محوّل حال جهانیان نه قضاست  
چرا مجاری احوال برخلاف رضاست  
هزار نقشش برآرد زمانه و نبود  
یکی چنان که در آیینۀ تصوّر ماست  
بلی قضاست بهر نیک و بد عنان‌کش خلق  
بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست  
به دست ما چو از این حلّ و عقد چیزی نیست  
به عیش ناخوش و خوش، گر رضا دهیم سزاست

## ۲. «وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ»<sup>۱</sup>

و برای عطای او مانعی نیست؛ هرکسی را بخواهد به هر عطایی سرفراز کند و هر نعمتی را به او عطا فرماید هیچ‌کس نمی‌تواند عطای او را منع نماید و کسی را از عطای او محروم سازد.

بدیهی است کمال حضرت ربوبی - عزّاسمه - همین اقتضا را دارد که «لَا دَافِعَ لِقَضَائِهِ وَلَا مَانِعَ لِعَطَائِهِ» باشد زیرا اگر غیر از این باشد به عجز و نداشتن توانایی موصوف می‌شود و (الله) عاجز و ناتوان نمی‌باشد؛ پس این دو صفت در حقیقت راجع به صفت قدرت اوست که همه و هر

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۳؛ محدّث قمی،

مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.



چیز تحت سلطه قدرت و توانایی او قرار دارند و قدرت او مافوق همه قدرت‌ها و غالب بر همه است، بلکه همه قدرت‌ها و نیروها از قدرت او به وجود آمده و دلیل قدرت او هستند چون بدیهی است که سایر قدرت‌ها حادث و مسبوق به عدم می‌باشند لذا باید قدرت بالذاتی باشد که همه قدرت‌ها عطای او و مخلوق او و مستند به او باشند.

۳. «وَلَا كُصْنِعِهِ صُنْعُ صَانِعٍ»<sup>۱</sup>

مانند صنع و ساختن یا صنعت و مصنوع و ساخته او، صنع و ساختن یا صنعت و ساخته و مصنوع هیچ صانعی نیست؛ زیرا صنعت صنعتگران کامل نیست و به تدریج و با توجه به نواقص آن تکمیل می‌شود؛ چه بسا که خود صنعتگر به نقص او توجه نمی‌نماید، در حالی که صنایع الهی همه در حدّ خود کامل و بی‌عیب و نقص است؛ چنان‌که در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ

هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ﴾<sup>۲</sup>؛

«هیچ در نظم خلقت خدای رحمان، بی‌نظمی و نقصان

نخواهی یافت. بارها با دیدهٔ عقل در نظام مستحکم

آفرینش بنگر، آیا هیچ سستی و خلل در آن توانی یافت؟».

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۳؛ محدّث قمی،

مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۲. ملک، ۳.

صنایع الهی بدون الگو و بدون الهام از صنعت و نقشه دیگر، آفریده شده است و صنایع بشری همه با الهام از اوضاع و نظامات، آثار و خواصّ ارتباطات صنایع الهی با یکدیگر و ترکیبات و چگونگی اجزای آنها فراهم شده است.

در صنایع بشری همه از موادّ و عناصری که خداوند متعال آفریده استفاده می‌شود و با تصرّف در آنها و تلفیق آنها با یکدیگر صنایعی را عرضه داشته‌اند، اما صنایع الهی در بخش بدایع، آفرینش بسائط و موادّ و عناصر است و در بخش مرکّبات تلفیق موادّ و ترکیب اجزا و صورتگری‌ها و امور دیگر است که هرگز در صنعت بشر مثل آن یافت نخواهد شد.

در این معانی تفاوت نمی‌کند که صنع در کلام امام علیه السلام مثل خلق که به معنای مخلوق گرفته می‌شود به معنای مصنوع و ساخته، تفسیر شود و یا مثل خلق و خلقت که به معنای فعل آفرینش و آفریدن هم استعمال می‌شود، صنع و صنعت نیز به معنای ساختن و مصنوع را پدیدآوردن باشد که در این صورت نیز بین فعل خدا و ساختن او با فعل دیگران همین‌گونه فرق‌ها وجود دارد و خدا در صنع و فعل خود بی‌شریک است؛ نه از کسی یاری می‌گیرد و نه کسی با او همکاری می‌کند و نه از کسی مثل صنایع و افعال او صادر می‌گردد.

این جمله اشاره‌ای است به گوشه‌ای از مفهوم متعالی توحید افعالی

که معنایش این است که خداوند متعال در افعال و صنایعی که از او صادر می‌شود متفرّد و یگانه است؛ بدون شریک و بدون استعانت از احدی هر فعلی و صنعتی را انجام داده و فعل و صنعت او نیز بی‌مثل و نظیر است. فعل و صنع هیچ‌کس همانند صنع و فعل او نیست و مثل آن از احدی صادر نمی‌شود.

#### ۴. «وَهُوَ الْجَوَادُ الْوَاسِعُ»<sup>۱</sup>

جود به معنای بخشش است و جواد که از صفات مشبّهه است به معنای بخشنده و عطاکننده، کثیرالانعام و الاحسان است خواه از او خواسته شده باشد یا خواسته نشده باشد. واسع به معنای صاحب وسعت و گشایش است؛ چنان‌که گفته‌اند: کسی است که دارایی و قدرت او بر جود و بخشش، همگان را شامل است و ظاهر، این است که «الواسع» صفت «الجواد» و اشاره به این است که جود جواد کافی و فراگیر همه و واسع است و این‌هم از صفات جمالیّه و فعلیّه خداوند و به معنایی هم صفت ذاتیّه اوست؛ چون مبدأ جود و بخشش خدا، کمال ذات اوست. پس به اعتبار صدور جود از او، از صفات فعل و به اعتبار اینکه ذات، مبدئیت و اقتضای صدور جود و فیض دارد، از صفات ذات است. اما اگر واسع مثل جواد صفت خدا باشد که بر رفع

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۳؛ محدّث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

فقر و قضای حوایج همه قادر است و قدرتش بر قضای حوایج همه را شامل است؛ چنان که در **عَدَّة الداعی** می فرماید:

الْوَاسِعُ: هُوَ الَّذِي وَسِعَ غِنَاهُ مَقَاوِرَ عِبَادِهِ وَوَسِعَ رِزْقُهُ جَمِيعَ خَلْقِهِ؛<sup>۱</sup>

که بنابراین می شود از این وسیع تر، این اسم شریف را معنا کرد به این صورت که: واسع رحمتش، قدرتش، حاکمیت، حافظیت، رازقیت، ولایت، قیومیت، هدایت و سایر صفاتش همه در کمال کمال و محیط بر همه چیز همگان است.

#### ۵. «فَطَرُ أَجْناسِ الْبَدَائِعِ»؛<sup>۲</sup>

«بدائع» جمع بدیع است و بدیع هم بر مخلوقاتی که بی آنکه از چیزی آفریده شده باشد یا نظام آن و نقشه آن، از نظم چیز دیگر گرفته شده باشد و به قدرت خدا پدید شده باشد و هم بر خدا که پدیدآورنده اشیا و اجناس بدایع است، اطلاق می شود. بنابراین از اسماء الحسنی است.

۱. ابن فهد حلّی، عَدَّة الداعی، ص ۳۱۱ (فی تفسیر اسماء الحسنی). «واسع: اوست که بی نیازیش همه نیازمندی بندگانش را زیر پوشش گرفته و روزیش به همه آفریده هایش رسیده است».

۲. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۳؛ محدّث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

«فاطر» نیز به معنای بدیع و مبدع است و آن از اسماء الله الحسنی است و از صفات فعلیه خداوند است که مبدأ آنها صفت قدرت است که از صفات ذاتیه است. بنابراین مضمون این جمله در وصف الله این است که او و فقط او اجناس و انواع پدیده‌های بدیع را آفرید.

۶. «وَأَتَقَنَ بِحِكْمَتِهِ الصَّنَائِعَ»<sup>۱</sup>

اتقان و استحکام صنعت از نشانه‌های علم و حکمت صانع است. به

گفته شاعر:

فعلی بس محکم است گیتی و باشد

فعل محکم دلیل حکمت فاعل

و حقیر سروده‌ام:

عالم که چنین اساس محکم دارد

برنامه و دستور منظم دارد

بر علم و قدرتش هست گواه

چیزی نه ز حد فزون و نه کم دارد

ظهور این صفت در تمام موجودات عالم امکان از عناصر، بسایط، مرکبات، جماد، نبات، حیوان، انسان، معادن، زمین، آسمان، منظومه‌ها، کهکشان‌ها و موجودات ذره‌بینی و ریزی که با چشم‌های غیرمسلح

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۳؛ محدث قمی،

مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

دیده نمی‌شوند، آشکار است و تمام علوم و دانش‌هایی که بشر به آن دست یافته، مربوط به اطلاع و آگاهی از بخش کمی از نظام متقن و محکم این عالم است که انسان اگر از خود شروع و اتقان و استحکامی را که در وجود خودش برقرار است بخواند بررسی نماید عمرش اگرچه چندبرابر عمر طبیعی باشد کفایت نمی‌کند.

اکنون نظام هر بخشی از وجود انسان از روح و جسم آن، علمی جداگانه و پراهمیت است که محققان در آن به تحقیق و کاوش بیشتر دائماً اشتغال دارند؛ مبدأ این صفت اتقان صنع است؛ چنان‌که در این جمله امام علیه السلام است.

صفت حکمت و علم خداوند است که با صفت قدرت که هر دو از صفات کمالیه و نخستین، جمالی و دوم جلالی است از صنع صانع و اتقان صنایع و اتقان مجموعه عالم امکان، تجلی می‌نمایند.

#### ۷. «لَا تَخْفَى عَلَيْهِ الظَّلَاغُ»<sup>۱</sup>

«ظلالع» جمع طلیعه است به معنای دیده‌بان و پیش‌درآمد لشکر یا هر چیزی، که در اینجا ظاهراً مقصود آغاز مخفی و غیر مرئی اشیا و حوادث و وقایع است که بر غیر خدا مخفی و پنهان است ولی بر او

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۳؛ محدث قمی،

مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

مخفی و پنهان نیست. بدیهی است عالمیت مطلقه و دانایی همه جانبه، همین اقتضا را دارد. این صفت ذاتی حق تعالی و بدون اعطا از کسی یا امکان ایجاد حجاب و پرده‌ای برای او ثابت است و از صفات جمالیّه کمالیه است.

### ۸. «وَلَا تَضِيعُ عِنْدَهُ الْوُدَائِعُ»<sup>۱</sup>

این جمله ظاهراً مجاز است و اگر حمل بر حقیقت بنماییم باید بگوییم مفهوم ودیعه، هم شامل ودیعه و سپرده‌های مادی است که بعضی بندگان نزد بعضی دیگر می‌گذارند و هم شامل ودیعه‌های معنوی است مثل راز و سرّ و مطلب مکتومی را که کسی به کسی بگوید به شرط آنکه برای کسی بازگو نکند و مثل شهادت که در نزد شاهد، ودیعه و امانت است و مثل اعتقادات صحیح، اعمال و وظایف، طاعات و عبادات که نزد خدا محفوظ است و به حکم:

﴿أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ  
أُنْثَىٰ﴾<sup>۲</sup>

ضایع نخواهد فرمود؛ چنان‌که از فخرالمحققین رحمته‌م‌الله نقل شده است که: هر کس بخواهد در هنگام موت بر عقاید حقّه ثابت بماند و از حقّ به

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۳؛ محدّث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۲. آل عمران، ۱۹۵. «من عمل هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد».

باطل عدول نکند، اصول پنج‌گانه دین را با دلایل آن در پیش خود حاضر نماید و آن را به خداوند متعال بسپارد که در وقت رسیدن موت به او رد فرماید؛ به این طریق که پس از استحضار عقاید در ذهنش بگوید:

«اللَّهُمَّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِنِّي قَدْ أُوذَعْتُكَ  
يَقِينِي هَذَا وَثَبَاتٍ دِينِي وَأَنْتَ خَيْرُ مُسْتَوْدَعٍ  
وَقَدْ أَمَرْتَنَا بِحِفْظِ الْوَدَائِعِ فَرُدَّهُ عَلَيَّ وَثَقْتُ  
حُضُورِ مَوْتِي»؛<sup>۱</sup>

۹. «جَازِي كُلِّ صَانِعٍ»؛

۱۰. «وَرَأَيْتُ كُلَّ قَانِعٍ»؛

۱۱. «وَرَأَيْتُ كُلَّ ضَارِعٍ»؛

۱۲. «وَمُنْزِلِ الْمَنَافِعِ وَالْكِتَابِ الْجَامِعِ بِالنُّورِ السَّاطِعِ».<sup>۲</sup>

در این چند فراز نیز امام علیه السلام از افعال و عنایات الهی به بندگان یاد کرده و او را به این اوصاف که همه از صفات فعلی اوست و به اعتبار

۱. «بارالها! ای رحیم‌ترین رحم‌کنندگان به‌درستی که من امانت می‌سپارم به تو عقیده خودم را و استحکام دینم را و تو بهترین امانت‌داری و به تحقیق امر کرده‌ای ما را به نگهداری امانت‌ها، پس برگردان آن را به من هنگام رسیدن مرگم». محدث قمی، مفاتیح‌الجنان (بعد از دعای عدیله).

۲. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مجلسی، زاد‌المعاد، ص ۱۷۴؛ محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.



صدور این افعال بر او اطلاق می‌شود، توصیف نموده است هر چند مبدأ این افعال هم صفات ذاتیه او مثل علم و قدرت است. او پاداش‌دهنده هر صنعتگر و صاحب‌کار است و مصلح احوال هر قناعت‌پیشه است. کسی که قناعت نمی‌کند و بیش از اندازه‌ای که به او از طلب رزق و روزی با کسب‌وکار می‌رسد، می‌خواهد و بیشتر از آن صرف می‌نماید، کارش رو به فساد و اختلال می‌رود. به‌عکس کسی که به کار و زحمت و طلب حلال که از عبادات مهمّه است تن در می‌دهد و رنج عمل را متحمل می‌شود و به آنچه از این طریق به او رسید راضی و خشنود می‌شود و از اسراف و تبذیر پرهیز می‌نماید و بیش از آنچه درآمد دارد خود را در خرج‌های اضافی و زاید بر حال خود نمی‌اندازد، کارش را خدا رو به نظام و اصلاح می‌برد.

او رحم‌کننده به هر متضرّع و زاری‌کننده است، آنکه به هر تضرّع‌کننده از مؤمن و کافر، موخّد و مشرک، مطیع و عاصی رحم می‌کند و حتّی به ضراعت و زاری جنبنندگان دیگر جواب می‌دهد، فقط خداست. لذا حتّی اگر ما بشنویم که خدا به بت‌پرستان و کفار در یک واقعه و یک جریان رحم نموده یا با نماز استسقا و ضراعت و زاری غیرمؤمنین از مخالفین، باران رحمتش را فرستاده است تعجّب نمی‌کنیم؛ چون کاری است که برحسب رحمانیت از او صادر می‌شود. به‌علاوه در این مواقع که دل‌ها متوجّه به عالم غیب می‌شود و در

حال یأس و ناامیدی به او که پناه همه در همه اوقات است برحسب فطرت پناهنده می‌شوند برای اینکه نور ایمان به غیب در آنها بالمره خاموش نشود و زمینه برای هدایت بیشتر آنها فراهم شود. خداوند به ضراعت آنها جواب می‌دهد؛ در این میان گاه هم بعضی ضراعت‌ها بی جواب می‌ماند به لحاظ اینکه پاسخ مثبت، به مصلحت تضرع‌کننده نیست و درواقع پاسخ موافق رَحْم، بر او نیست یا اینکه انجام آن خلاف بعضی سنن ثابتة و حکمت‌هایی است که در علم خدا رعایت آنها لازم است و ما از فهم تمام اطراف و جوانب آن عاجزیم.

بدیهی است در این مواقع و در همه موقعیت‌های دیگر خداوند حکیم طبق حکمت بالغه خود و مصالح واقعی بندگان عمل می‌کند و برخلاف ما رحم و لطف و تفضّل او از حکمت او چیزی کم نمی‌کند. اما جمله بعد نخست اشاره می‌فرماید به انزال و فروفرستادن منافع که ممکن است مصدر میمی یا اسم مکان جمیع منفعت باشد و غرض انزال امور و چیزهایی است که موجب نفع و سودمند باشد مثل باران و نور آفتاب که بر زمین می‌تابد و نازل می‌شود و عنایات و فیوضی نامرئی و خلاصه آثار ربّانیت و ربوبیت الهی که شامل حال تمام جهانیان می‌گردد و با نزول فیض از او به‌سوی همه انجام می‌شود مثل این بیان که می‌فرماید: ممکنات و مخلوقات نمی‌توانند برای کسب انواع کمالات و ایجاد ربط با خدا، به‌خودی‌خود به‌سوی او صعود

نمایند و این فیض خداست که نزول می یابد و به آنها متصل می شود تا شرایط صعود آنان فراهم گردد.

سپس امام حسین علیه السلام اشاره به انزال کتاب می فرمایند که در اینجا ظاهراً مقصود فقط قرآن کریم است و الف و لام برای عهد و اشاره به قرآن است که در آنچه مورد حاجت بشر است از معارف، احکام، نظامات و هدایت های لازمه در هر موضوع، جامع است و شاید مراد از نور ساطع تابان، همان تعالیم کامل و درخشان آن باشد.

۱۳. «وَهُوَ لِلدَّعَوَاتِ سَامِعٌ»؛

۱۴. «وَلِلکُرْبَاتِ دَافِعٌ»؛

۱۵. «وَلِلدَّرَجَاتِ رَافِعٌ»؛

۱۶. «وَلِلجَبَابِرَةِ قَامِعٌ»<sup>۱</sup>.

این چهار صفت که بازگشت به صفت علم و قدرت حق از صفات ثبوتیه دارند، خدایی خدا را بیان می نماید که دعاها را می شنود. دعا از هر کس و در هر کجا باشد؛ شنوایی خدا محدود به آلت و وسیله نیست که مشروط به شرایطی باشد و فاصله زمان و مکان در شنودن و نشنودن مؤثر باشد.

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۰؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۴؛ محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

در دیگر شنوندگان با تغییر شرایط صدا و صداکننده یا تغییر شرایط صدا شده و شنونده، شنیدن و نشنیدن و کیفیت شنوایی تغییر می‌کند. اما در خدا در جانب شنونده دعا، هیچ تغییر شرایطی تصور نمی‌شود؛ چون اصلاً قدرت حق بر شنیدن از جانب او مطلق، بی‌قید، بی‌حد و بی‌انتهاست. از طرف دعاکننده اگرچه شرایط و کیفیات، تفاوت می‌کند؛ گاهی آهسته دعا می‌کند و گاهی با صدای بلند خدا را می‌خواند و گاه در ضمیر و باطن خود به او توجه می‌نماید، گاه از پشت پرده و داخل خانه و جاهایی که موانع نشنیدن برای اشخاص عادی موجود است و گاهی نیز در محیط فارغ از موانع، دعا می‌کند.

هیچ‌یک از این شرایط و ظروف در شنیدن خدا اثر نمی‌گذارد و او همه را می‌شنود؛ گر مورچه‌ای دم بزند در ته چاه، از دم‌زدن مورچه آگاه بود، همان‌طور که از صداهای بسیار بلند آگاه است؛ این علم و آگاهی خداوند است.

اگر می‌گوییم خدا سمیع است یعنی از آنچه مخلوق با آلت و حاسه سمع می‌شنود، آگاه است و او صداهایی را که مردم نمی‌شنوند نیز می‌شنود؛ و اگر می‌گوییم خداوند بصیر و بیناست و می‌بیند مقصود این است که آنچه را ما مبصر و دیدنی می‌دانیم و بدون حاسه چشم نمی‌توانیم به آنها آگاهی یابیم مثل رنگ‌ها، او از آنها آگاه و به آنها عالم است بی‌آنکه به آلتی و حاسه‌ای نیاز داشته باشد و آنچه را که قوه بینایی ما از دیدن آن عاجز است نیز می‌بیند.

در انسان هم این حواسّ شنوایی، بویایی، بینایی، چشایی و بساوایی (لامسه) نیز وسیله علم می‌شوند ولی خداوند چون علمش عین ذات و قدیم است و منزّه از ترکیب و تجسّم است بی‌اسباب و وسیله به همه چیز عالم بوده و هست.

### عقیده باطل مجسّمه

مجسّمه اهل سنتّ خلاف این حقیقت را عقیده دارند؛ آنها جمود به ظاهر الفاظ می‌کنند! و باینکه به فرض الفاظی مثل عین، ید، سمع، و غیر اینها ظاهر در همین مفاهیم جسمانی باشند، بر مجازبودن آنها و عدم اراده معنای حقیقی از آنها قرائن عقلیّه دلالت دارد، بلکه در بعضی موارد، قرائن حالیّه و عرفیّه نیز دلالت دارد.

مثلاً اگر بگویند: دست فلانی بر سر همگان دراز است یا چشم او همه‌جا را می‌بیند یا پایش همه‌جا را گرفته است، این عبارت دلالت بر معنای حقیقی ندارد بلکه دلالت بر معنای عرفی دارد و معنای عرفی آن این است که: فلانی بر همه‌جا تسلّط دارد.

درباره خداوند مطلب به‌طریق‌اولی روشن و واضح است. علاوه بر آنکه اثبات آلت سمع یا رؤیت برای خدا مساوی با سلب صفت خدایی و اثبات صفات سلبی و نفی صفات ثبوتی است، ذوق و فهم عرفی و عرفانی هم بر آنچه گفتیم دلالت دارد.

ولی مجسمه و حنابله - که وهابیان عصر ما را باید افراطی‌ترین آنها در اثبات جسمیت برای حق تعالی و ایمان به خرافات دیگر دانست - از این ذوق و درک و بینش که اساسی از اصول معرفه‌الله و از پله‌های مهم نردبان ترقی در شناخت و معرفت خداست محروم هستند.

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْأَلْفَاظِ وَهُمْ عَنِ مَعَانِيهَا وَحَقَائِقِهَا غَافِلُونَ.

صفت دیگر که در این چهار فقره به آن اشاره شده است و ذکر آن پس از فقره «وَهُوَ لِلدَّعَوَاتِ سَامِعٌ» مناسب پیدا می‌کند «وَلِلْكَرْبَاتِ دَافِعٌ» است؛ زیرا در اینجا مقصود توجه دادن به صفات کمالیه جمالیّه خداوند متعال است. لذا چون دعاها بیشتر مشتمل بر درخواست دفع نگرانی‌ها، اندوه، غصّه و غم‌هاست، اگرچه مجرد شنیدن دعاها و دیدن حالات بندگان و مخلوقات و آگاهی از آنها کمال است، اما برای بنده‌ای که دعا می‌کند قبله دعایش قدرت و توانایی خدا بر دفع آن ناراحتی‌هاست و از این جهت که او دفع‌کننده کربت‌هاست و لازمه اینکه دعاها را در این امور می‌شنود دفع آنهاست، بنده امیدوار می‌شود و به‌سوی او ملتجی می‌گردد و تضرّع و زاری می‌نماید.

همچنین دعا مشتمل بر درخواست رفع درجه و مقام است که در جمله «وَلِلدَّرَجَاتِ رَافِعٌ» بیان می‌فرماید که این رفع درجه و بلندشدن مقام نیز با خداست و اوست که درجات را در اثر دعا یا حکمت‌های دیگر بلند می‌کند و رافع‌الدَّرَجَاتِ است.

این چند صفت همه از صفات ثبوتیه فعلیه است که به دو صفت ذاتی علم و قدرت (دانایی و توانایی) برگشت دارند و علم مطلق و قدرت مطلقه مقتضی قدرت بر این افعال و کارهاست.

سپس به یکی دیگر از صفات ثبوتیه فعلیه که: «قَامِعُ الْجَبَابِرَةِ» است و از صفات جلال است در این جمله: «وَلِلْجَبَابِرَةِ قَامِعٌ» اشاره می‌فرماید که اوست که جبابره، طواغیت و ستمگران را قلع و قمع، نابود و هلاک می‌نماید و دعاهایی را که برای برانداختن و قلع و قمع آنها می‌شود، می‌شنود و مستجاب می‌فرماید. اوست که می‌فرماید:

﴿أَقْرَأْتَ إِِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ \* ثُمَّ جَاءَهُمْ  
مَا كَانُوا يُوعَدُونَ \* مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا  
يُمْتَعُونَ﴾<sup>۱</sup>

اوست که گردنکشان و استکبارگران را بر خاک ذلت می‌نشانند و تخت ستمگران را سرنگون می‌نماید و مصداق این اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌سازد؛ اشعاری که حضرت امام علی علیه السلام در مجلس متوکل ناصبی، انشا فرمود و مثل آن خبیث را تحت تأثیر قرار داد:

---

۱. شعراء، ۲۰۵ - ۲۰۷. «به ما خبر ده، اگر (باز هم) سالیانی آنها را از این زندگی بهره‌مند سازیم، سپس عذابی که به آنها وعده داده شده به سراغشان بیاید، این تمتع و بهره‌گیری از دنیا برای آنها سودی نخواهد داشت.»

«بَاتُوا عَلَى قَلَلِ الْأَجْبَالِ تَحْرُسُهُمْ  
 وَاسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عِزٍّ مِنْ مَعَاقِلِهِمْ  
 نَادَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ  
 أَيْنَ الْوُجُوهُ الَّتِي كَانَتْ مُنْعَمَةً  
 فَأَفْصَحَ الْقَبْرِ عَنْهُمْ حِينَ سَاءَ لَهُمْ  
 قَدْ ظَالَ مَا أَكَلُوا دَهْرًا وَمَا شَرِبُوا  
 غُلِبَ الرِّجَالِ فَمَا أَعْنَتْهُمْ الْقُلُلُ  
 وَأُسْكِنُوا حُفْرًا يَا بِنْسٍ مَا نَزَلُوا  
 أَيْنَ الْأَسَاوِرُ وَالْتِيحَانُ وَالْحُلُلُ؟  
 مِنْ دُونِهَا تُضْرَبُ الْأَسْتَارُ وَالْكِلَلُ؟  
 تِلْكَ الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدُّودُ تَنْتَقِلُ  
 فَأَصْبَحُوا بَعْدَ طُولِ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا»<sup>۱</sup>

«بر قلّه‌های کوه‌ها، آسودند (خوابیدند) درحالی‌که  
 مردانی چابک به نگهبانی آنان مشغول شدند؛ لیکن  
 قلّه‌ها آنان را سودی نبخشید.

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱؛ سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۳۲۳ (فصل فی ذکر الهادی)؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۱۱، ص ۲۰؛ البتّه این اشعار در کتاب‌های مختلفی با اندک اختلاف نقل شده است: رک: یافعی یمنی، مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۶۰؛ مکی حسینی موسوی، نزّهة الجلیس، ج ۲، ص ۱۳۱؛ شبراوی، الاتحاف بحب الاشراف، ص ۲۰۰؛ قراغولی بغدادی، جوهرة الكلام، ص ۱۵۲. در کتاب اخیر می‌گوید: اشعار فوق بر قصر سیف بن ذی‌یزن حمیری

مکتوب بوده است و قبل از اشعار فوق، این ابیات نیز بوده است:

أَنْظُرُ مَا تَرَى أَهْيَا الرَّجُلُ      وَكُنْ عَلَيَّ حَذِرٌ مِنْ قَبْلِ تَنْتَقِلُ  
 وَقَدِمَ الرِّزَادَ مِنْ خَيْرِ تَسْرُوبِهِ      فَكُلْ سَاكِنِ دَارٍ سَوَافٍ يَزْتَجِلُ  
 وَأَنْظُرُ إِلَى مَعْشَرٍ بَاتُوا عَلَى دَعَايَةٍ      فَأَصْبِحُوا فِي الشَّرَى رَهْنًا بِمَا عَمِلُوا  
 بِنَسْوِ الْفَلَمِ يَنْفَعُ الْبُنْيَانَ وَادَّخَرُوا      مَا لَأَفَلَمٍ يُغْنِيهِمْ لَمَّا انْقَضَى الْأَجَلُ

یعنی: ای مرد! نیک بنگر که چه می‌بینی و قبل از رفتن به هوش باش و توشه‌ای از اعمال نیک که خشنودت سازد، پیش فرست و بدان که هر ساکن خانه‌ای به‌زودی خانه را ترک کرده خواهد رفت. به گروهی بنگر که مدت‌ها در آرامش و خوشی زیستند و اینک در زیر خاک در بند اعمال خود هستند. خانه‌هایی بنا کردند و اموالی گرد آوردند، لیکن همین که مدت آنان به سرآمد هیچ‌یک، آنان را سودی نبخشید.



پس از عزّت و ناز و نعمت با خفت از آن جایگاه‌های  
استوار، به زیر کشیده شدند و در گورهایی - چه بد بود  
پایین کشیده شدنشان! - جای داده شدند.  
بعد از خاک‌سپاری، منادی بانگ زد: آن دستبندها،  
تاج‌ها، زیورها و لباس‌های فاخر کجا رفت؟!  
آن چهره‌های نازپرورده که همواره در پس‌پرده و  
حجاب نگهداری می‌شوند، چه شدند؟!  
گورها از جانب آنها این‌گونه جواب دادند وقتی از  
احوالشان پرسیدند: اکنون آن چهره‌ها کرم روی آنها  
راه می‌رود و جابه‌جا می‌شود!  
مدّت درازی خوردند و آشامیدند و اینک پس از  
خوردن‌ها، خورده شدند!».

خاقانی هم در همین معانی سروده است:

گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک

ز ایشان شکم خاک است آبستن جاویدان<sup>۱</sup>

۱۷. «فَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ»؛

۱۸. «وَلَا شَيْءَ يَعْدِلُهُ»؛

۱۹. «وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛

۲۰. «وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛

---

۱. خاقانی، دیوان اشعار، قصاید، شماره ۱۶۸.

۲۱. «وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱</sup>

این فرازها و جمله‌های بلند توحیدی همانند نتیجه و حاصل شانزده جمله عرفان‌آموزی است که قبلاً امام علیه السلام فرمود؛ یعنی کسی که دارای این صفات باشد که نه برای قضایش دافعی باشد و نه از عطایش منع‌کننده‌ای و نه صنع هیچ صناعی مثل او باشد و دارای سایر صفاتی باشد که برشمرده شد، غیر از او خدایی نیست؛ چون صاحب آن صفات باید منفرد و یگانه و بی‌همتا باشد. کسی که برای قضای او دافعی و برای عطایش مانعی نیست باید در قدرت، یگانه باشد و چیزی عدل و برابر او نگردد و مثل او چیزی نباشد؛ و او شنوا، بینا، لطیف و آگاه است و او بر هر چیز تواناست؛ چون لازمه اتّصاف به آن صفات، این اوصاف است.

---

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۰؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۴؛ محدّث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.



بخش دوم:

نعمت‌های الهی



«اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ وَأَشْهَدُ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَكَ مُقَرَّراً  
بِأَنَّكَ رَبِّي وَإِلَيْكَ مَرَدِّي... وَصَلَّى اللهُ عَلَى خَيْرَتِهِ  
مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
الْمُخْلِصِينَ وَسَلِّمْ»<sup>۱</sup>.

این بخش - که بخش بزرگی از دعاست - متضمّن معانی بزرگ  
توحیدی، تربیتی و اخلاقی است که باید در آن دقت بسیار کرد. درعین حال  
به مسائل مهمی از علوم متعدد مثل تشریح، معرفة الاعضاء، فوائد الاعضاء،  
زیست‌شناسی، روان‌شناسی، جنین‌شناسی و ... نیز اشاره دارد.

این بخش در ابتدا عرض ابتهال و تضرّع و زاری به درگاه حضرت  
باری تعالی و شهادت به ربوبیت از برای اوست که همه مخلوقات را  
برحسب حکمت و اقتضای ذوات آنها زیر پوشش قرار داده است و  
تربیت اوست که ناقص را کامل و کامل را کامل‌تر می‌نماید؛ و پس از  
اقرار به معاد و اینکه بازگشت به سوی اوست، نعمت‌های خدا را در  
پیدایش خود برمی‌شمارد و عنایات و تربیت‌های مرحله‌به‌مرحله او را

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۲؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۴ - ۱۷۶؛ محدث قمی،

مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

- که ما را در عوالم مختلف سیر می‌دهد تا به عالم دنیا می‌رساند - متذکر می‌گردد.

پس از طیّ این مراحل نیز این تربیت‌ها و عنایات الهی است که دستگیر او می‌شود. روزی و غذای او را از شیر مادر مقرر می‌سازد و این همه مهر و محبت را برای او قرار می‌دهد و او را در این حال که کودک گهواره‌ای است از انواع خطرات حفظ می‌نماید تا زبانش به سخن باز می‌شود و رشد و نموّ می‌نماید تا آن زمان که آفرینش او کامل می‌گردد، معرفت را به او الهام می‌فرماید.

و از اینجا با تربیت‌های روحی و عقلانی، عقل و روح او بیش از پیش مدارج کمال و ترقّی را می‌پیماید؛ به عجایب حکمت خدا در عالم آگاه می‌شود و به آسمان و زمین و این همه مخلوقات کوچک و بزرگ زمین و آسمان و برّ و بحر با دیده بصیرت و عبرت می‌نگرد و به شکر خدا و یاد او متنبّه و ملتفت می‌شود. خدا به او می‌فهماند و او را متنبّه می‌سازد که باید شکر این همه نعمت‌ها را به جا آورد و او را یاد نماید و به عظمت و بزرگی و تنزّه از صفات نقص بستاید.

در این بخش از دعا از نعمت رسالت‌های انبیا و نعمت درک و فهم دعوت آنها و عمل به آنچه موجب رضای اوست سخن به میان آمده است و به نعمت انواع معاش و اموری که معیشت و زندگی به آن تقوّم دارد از غذا و لباس و غیره اشاره شده است و ضمن اشاره به

جهل و جرئت بشر بر خدا، خدا را می‌ستاید که با این حال این انسان جری و جسور را دلالت می‌نماید به کارهایی که او را به خدا نزدیک نماید و توفیق به اعمالی عطا می‌کند که او را در نزد او وجیه و آبرومند سازد تا حدی که اگر همین بنده گستاخ دعا کند و بخواند او را، به او پاسخ می‌دهد و اگر از او سؤال و درخواست بنماید به او عطا می‌فرماید؛ خدایی که به همه، حق نعمت دارد و همه بر سر خوان نعمت‌های غیرقابل احصای او نشسته‌اند؛ و به اطاعت هیچ‌یک از بندگانش نیاز ندارد. او کمال مطلق و بی‌نیاز مطلق است. اطاعت بندگان از او که به هدایت و توفیق اوست وسیله کمال آنها و تشبّه به اخلاق کامله خداوند متعال است.

مع‌ذلک از اطاعت بندگان شکر می‌نماید و چون بندگان شکر او را به‌جا آورند نعمت را بر آنها زیاد می‌گرداند. همه اینها برای این است که نعمت‌ها را بر بندگان زیاد گرداند و احسان و انعام خود را بر بنده اتمام فرماید و هم عجز و ناتوانی بشر را در درگاه کبریایی - جَلَّتْ أَلَائُهُ وَعَظُمَتْ نِعْمَاتُهُ - که اسما و نام‌هایش مقدس و نعمت‌هایش عظیم است بیان می‌فرماید که کدام از نعمت‌های او را می‌توان از لحاظ عدد شماره و احصا کرد و به شکر کدام‌یک از انواع عطا‌های او می‌تواند قیام و اقدام نماید.

و حال آنکه این نعمت‌ها و عطاها بیشتر از آن است که شماره‌کنندگان

و حساب‌داران بتوانند احصا کنند یا اینکه علم حفظ‌کنندگان بتواند آنها را حفظ نماید و بر آنها محیط گردد. علاوه بر اینها، آنچه را از من صرف کردی و برگرداندی از ضررها و سختی‌ها بیشتر است از آنچه برای من از عافیت، راحتی و آسایش ظاهر است.

سپس به تمام وجود عجز و ناتوانی خود را از ادای شکر نعمت‌ها بیان می‌نماید و شهادت می‌دهد به حقیقت ایمان، یقین و توحید خالص و باطن نهان ضمیر خود و به تمام اجزا و اعضای بدن خود و علایق گذرگاه‌های نورچشم و چین‌های صفحه پیشانی و رخنه‌های گذرگاه نفس و پاره‌های نرمه گوش و مجراهای رسیدن آواز به گوش به الفاظی که بر زبان و لب‌های جاری می‌شود، به گوش، دهان، دندان، سر، مو، عصب، رگ، استخوان و... به تمام حرکات رکوعی و سجودی و به حال سکون و خواب و بیداری که اگر در طول اعصار و دور احقاب، سال‌ها عمر کنم و کوشش و تلاش کنم که شکر یکی از نعمت‌های تو را به‌جا آورم نخواهم توانست، مگر به منت تو و عنایت تو که خود بر من شکر جدید و جاودانی را واجب می‌نماید و ثنا و ستایش تازه‌ای را لازم می‌کند.

نه من تنها، که اگر تمام شماره‌کنندگان بخواهند احصای نعمت‌های تو را از گذشته، حال و آینده بنمایند از آن عاجزند، مگر نه این است که تو ای خدا در کتاب ناطق وحی صادق خودت فرموده‌ای:



### ﴿وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾<sup>۱</sup>

که واضح است مخاطب به این خطاب الهی نه فقط ابنای بشر از حکما، فلاسفه و علمای هر علم و فنّ و دانشمندان جهان‌شناس و خواصّ و همه عوامّ است، بلکه شخص رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و سایر ائمّه معصومین علیهم‌السلام نیز در این خطاب واردند و از آن خارج نیستند، بلکه این ذوات مقدسه بیشتر از همه نام‌بردگان به عجز خود در برابر احصا و تعداد نِعَم الهی، معترف و آگاهند و همین، جهت امتیاز و برتر بودن آن بزرگواران از همه اصناف و افراد است.

آنها بیشتر از آنچه همه خود را به خدا محتاج و در درگاه او فقیر می‌بینند، خود را فقیر و نیازمند می‌یابند که این درک فقر به او از اعظم مقامات انسان است. هرکس درکش بیشتر باشد به او نزدیک‌تر و حضورش زیادتر است.

البته این نکته نیز قابل توجه است که چنان نیست که فقر آنها با دیگران علی‌السواء باشد با این تفاوت که درک دیگران از فقرشان مانند آنها عمیق و وسیع نیست، بلکه درواقع فقر آنها به خدای متعال از دیگران بیشتر است، چون هر موجودی و هرکسی به اندازه استعداد

---

۱. ابراهیم، ۳۴. «و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، هرگز آنها را شماره نتوانید کرد».

و صلاحیت خود به خدا فقیر و محتاج است؛ یعنی می‌تواند از الطاف و عنایات حق بهره‌مند شود که:

**گر بریزی بحر را در کوزه‌ای      چند گنجد قسمت یک‌روزه‌ای**

ظرفیت و گنجایش افراد مختلف است؛ یک جنده است که نیاز به یک قطره آب دارد، یکی هم هست که یک کوزه آب هم او را سیراب نمی‌کند. هر قدر تشنگی بیشتر باشد، احتیاج به آب زیادتر است.

**آب کم جو تشنگی آور به دست      تا بجوشد آبت از بالا و پست**

بر این حساب است که نبات از جماد احتیاج بیشتر دارد و حیوان از نبات محتاج‌تر است؛ چون استعداد او بیشتر است و انسان از حیوان برتر است و دعوت انبیا و ائمه علیهم‌السلام از اشخاص و افراد بر این حساب بوده است که در حدیث است:

«إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»<sup>۱</sup>

با همه، همه مطالب را نمی‌فرمودند و همان‌طور که به ما دستور داده‌اند خودشان نیز همان‌گونه عمل می‌فرمودند. به ما دستور داده‌اند که:

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۳؛ ج ۸، ص ۲۶۸؛ صدوق، الامالی، ص ۵۰۴؛ ابن‌شعبه حرانی، تحف‌العقول، ص ۳۷. «ما گروه انبیا مأموریم که با مردم به اندازه عقل خودشان سخن بگوییم».

«حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَفْهَمُونَ<sup>۱</sup> وَلَا تُحَدِّثُوهُمْ بِمَا لَا  
يَفْهَمُونَ<sup>۲</sup> أَلْتُرِيدُونَ أَنْ يُكَذِّبَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ<sup>۳</sup>».

باری! در پایان این بخش که ما اندکی از مطالب بسیار بلند و انسان‌ساز آن را حتی به قدری که خود می‌فهمیم نگفتیم و باید گفت که ما همچنان در اول بیان و در آغاز سخن مانده‌ایم و نمی‌دانیم از کجا شروع و در کجا به پایان برسانیم، امام علیه السلام زبان به حمد الهی می‌گشاید و خدا را به صفات سلبیّه و منزّه از شریک و فرزند و صاحب‌اختیار و مداخله‌گر در کار داشتن، یاد کرده، به قرآن مجید و استدلال خداوند استشهاد می‌فرماید:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾<sup>۴</sup>؛

بعد از اینکه حضرت استشهاد به آیه فوق می‌نمایند، سپس به بعضی از صفات ثبوتیه اشاره کرده و این بخش را با حمد خدا و صلوات بر محمد و آل طاهرین علیهم السلام ختم می‌فرماید.

اللَّهُمَّ عَظِّمْ أَجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِسَيِّدِنَا أَبِي الْأَحْرَارِ  
وَسَيِّدِ الشُّهَدَاءِ علیه السلام.

---

۱. یعلمون - خ ل.

۲. یعلمون - خ ل.

۳. حلی، مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۰۰. «برای مردم چیزهایی بگویند که بفهمند نه چیزهایی که نفهمند. آیا می‌خواهید که آنها تکذیب خدا و رسول نمایند.»

۴. انبیاء، ۲۲. «اگر در آسمان و زمین جز «الله» خدایان دیگری بود هر دو تباه می‌شدند.»



---

بخش سوم:



بصیرت در دین



«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَحْشَاكَ كَأَنِّي أَرَاكَ وَأَسْعِدْنِي  
بِتَقْوِيكَ وَلَا تُشَقِّنِي بِمَعْصِيَتِكَ ... وَاجْعَلْ لِي يَا  
إِلَهِي الدَّرَجَةَ الْعُلْيَا فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى»<sup>۱</sup>.

دعا و خواندن خدا به اسما و صفات جمال و جلال، یکی از ارکان عبودیت و بندگی و توجّه به کمال و یکی از وسایل مهم ترقّی و سیر معنوی و سفر به عالم ملکوت و لاهوت است و فاصله‌ای بین خواندن بنده و پاسخ خدا نیست، ولی بنده باید خود را برای گرفتن جواب، آماده نماید و بداند که در چه مشهد عظیم و مقام اعلاّیی قرار می‌گیرد و با گوش دل جواب خدا را بشنود و اگر از حال خود احساس کرد که جواب نگرفته است باید به اصلاح حال معنوی و اخلاقی خود پردازد و موانع صدور جواب یا شنیدن جواب را رفع نماید.

در مورد حاجات مادی و دنیوی گاه - چنان‌که از احادیث شریفه استفاده می‌شود - سرعت اجابت، علامت استدراج و خذلان و تأخیر

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۲؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۶؛ محدّث قمی، مفاتیح الجنان،

در اجابت و دادن حاجت، برای حضور بیشتر بنده در مشهد دعاست که از اعظم مشاهد است.

ابن فهد حلی در کتاب **عِدَّة الداعی** از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که:

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو اللَّهَ وَهُوَ يُحِبُّهُ فَيَقُولُ لَجَبْرَيْلَ: اقْضِ لِعَبْدِي هَذَا حَاجَتَهُ وَأَخْرِهَا فَإِنِّي أَحْبُّ أَنْ لَا أَرَالَ أَسْمَعَ صَوْتَهُ وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ يُبْغِضُهُ فَيَقُولُ: يَا جَبْرَيْلُ اقْضِ لِعَبْدِي هَذَا حَاجَتَهُ وَعَجِّلْهَا فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَهُ»<sup>۱</sup>.

رسول خدا ﷺ فرمود: «بنده‌ای خدا را می‌خواند درحالی که خدا او را دوست می‌دارد، پس خدا به جبرئیل می‌فرماید: حاجت بنده‌ام را برآور و آن را به تأخیر انداز؛ زیرا من می‌خواهم همواره صدای او را بشنوم و بنده‌ای خدای عزوجل را می‌خواند درحالی که خدا او را دشمن می‌دارد پس خدا به جبرئیل می‌فرماید: حاجت این بنده‌ام را زودتر برآور؛ زیرا کراهت دارم صدایش را بشنوم».

چنان‌که می‌دانیم دعا گاه متضمن درخواست و تقاضای حاجتی از حوایج دنیا یا آخرت است، یا درخواست و حاجت در آن نیست و

۱. ابن فهد حلی، عِدَّة الداعی، ص ۲۵.



فقط بنده به خواندن خدا و گفتن یا الله، یا رحمان، یا رحیم، یا خالق، یا رازق، یا قاضی الحاجات، یا کافی المهمات، یا سمیع، یا بصیر و سایر اسماء الله الحسنی اکتفا می کند؛ هرچند در گفتن این اذکار هم به مناسبت حالی که بنده دارد و اسمی را که خدا را به آن ندا می کند حاجتمندی و قبله دعای او معلوم می شود.

مثلاً بیمار و مریض «یا شافی» و «یا سلام» می گوید. فقیر «یا غنی» و جاهل «یا علیم» می گوید. گناهکار «یا غفار» و «یا توّاب» و «یا ستّار» می گوید.

در اینجا هم اگرچه حاجت بر زبان آورده نمی شود ولی معلوم است که بیماری که «یا شافی» می گوید، یا گمراهی که خدا را به اسم «یا هادی» می خواند حاجتشان شفا و هدایت است.

## اقسام دعا

دعاهایی که مشتمل بر عرض حاجت‌ها و نیازهاست بر دو قسم اند:

**قسم اول:** مشتمل بر درخواست حاجت‌های مادی و دنیوی است، مثل طول عمر، وسعت رزق، صحّت بدن، تندرستی و سلامتی در سفر، شفای بیمار، برکت کسب و کار، موفقیت در شغل و امنیت و امور دیگر. چنان‌که می‌دانیم بیشتر دعاهای عامّه مردم از این قسم است یعنی خدا را می‌خوانند برای این حوایج جسمی و مادی که دارند و

گرایش آنها به دعا احساس ضعف خود و احتیاج به ارتباط با قدرت قادر متعال و مددگرفتن از اوست که این خود از جهاتی مفید، سودمند و موجب امیدواری به موفقیت و پیشرفت و درعین حال جلب عنایات الهیّه و از عبادات است؛ چون مفهوم آن اعتراف به عجز و ناتوانی بنده و فقر به خداوند متعال است و لذا باید انسان همه چیز و هر نعمتی را از خدا بخواهد و خدا را در رسیدن به تمام نعمت‌ها مؤثر بداند حتی اگر وسایل ظاهری موفقیت در امری و مقصدی از هر جهت فراهم شده باشد بنده عارف، اهل بینش و بصیرت آن را از خدا می‌خواهد؛ چون علاوه بر آنکه فراهم شدن وسایل و اصل وسایل همه از خداست، بقای آنها نیز تا حصول مقصود با عنایت خدا می‌باشد.

باید همه چیز را حتی - چنان‌که در بعضی اخبار است - نمک طعام را هم از خدا خواست<sup>۱</sup> و این برنامه‌ای است که تأثیر آن در کمال نفس، ترقی و سیر معنوی بسیار مؤثر است.

مع ذلک در این‌گونه موارد گاهی برخی به‌عنوان رضا به قضای الهی و تسلیم امر او زبان به دعا باز نمی‌کنند و ثمرات تحمّل بلا را بر دفع یا رفع آن برمی‌گزینند! و مانند حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) که در روز عاشورا هرگز خلاصی خود را از آن مصائب جانکاه که مفهومش عدم

---

۱. سرخسی، المبسوط، ج ۳۰، ص ۲۷۳؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۲، ص ۶۵.

نیل به درجه رفیعه شهادتی بود که آن‌همه آثار عالیه و برکات متعالیه در احیای دین اسلام و بقای شرع داشت، طلب نکرد، بلکه برحسب روایات هرچه مصائب بیشتر بر او وارد می‌شد چهره نورانش بازتر و روشن‌تر می‌شد و حالت رضایش ظاهرتر می‌گشت.

بلی! گاهی حال، اقتضای دعا دارد مثل نفرین بر ظالم؛ یعنی اگر نفرین کند خلاف تسلیم و رضا نیست ولی دعاکننده از بیم اینکه دعایش به داعی و غرض تشفی قلب و انتقام‌گیری آلوده نشود، دعا نمی‌کند ولی ناله درویش تا عرش یار می‌رسد.

و گاهی همین نفرین نیز از باب اینکه اظهار حق و اعلان بیزاری و تنفر از ظالم و سبب هلاک او می‌گردد لازم می‌شود.

خلاصه برحسب موارد و حالات، مظاهر و صور دعا متفاوت می‌شود. چنان‌که برحسب روایات نیز دعا‌های مناسب این حالات از پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين علیهم‌السلام - که معلمان الهی مکتب دعا هستند - رسیده است. اما اینکه بعضی متصوفه می‌گویند:

یک گُره دارم خبِراز اولیا      که زبانشان بسته باشد از دعا  
خامشند و ناله‌های زارشان      می‌رسد تا زیر عرش یارشان

به‌طور مطلق، به‌طور یک روش دائمی، خلاف سیر و سلوک شرعی و سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومین علیهم‌السلام است که فقط باید به آنها اقتدا و تأسی کرد و از آنها کسب تعالیم اخلاقی و عبادی را نمود.

قسم دوّم: از دعاهای مشتمل بر درخواست‌ها و رفع نیازمندی‌ها، دعاهایی است که مربوط به کمال نفس، تعالی روح، امور معنوی، حصول معرفت، تقرّب به درگاه الهی، تکامل در عبودیت و حسن ارتباط بنده با خدا و چیزهایی است که هرچه در آنها انسان ترقّی و رشد داشته باشد، ارزش انسانی او افزوده می‌شود و وجهه خدایی و رحمانی او را قوّت می‌دهد و از خَضِیض حُطُوظ عالم حیوانی به سوی اوج مرتبه ملکوتیت و حقیقت انسانیت و آدمیت پرواز می‌نماید.

لذّت این دعا قابل توصیف نیست و تا انسان آن را درنیابد نمی‌فهمد. روح را قانع می‌نماید و آرام‌بخش دل و موجب صفا و روشنی باطن و رفع تیرگی‌ها و تاریکی‌های قلب است.

وقتی انسان در مراتب و منازل این دعا سیر می‌نماید احساس می‌کند که آنچه را خواسته است به او عطا می‌کنند و اجابت دعایش با دعایش هم‌زمان است. در این دعا انسان تلاش می‌کند که چیزی نگوید و نخواهد جز آنچه ارتباط او را با صاحب این عالم که کمال مطلق است محکم‌تر سازد تا آنجا که فقط منقطع به سوی او می‌شود و برای او می‌شود و در حال این دعا هرچه می‌بیند جمال و کمال است و هرچه درک می‌کند حضور و وصال و هرچه دعا می‌کند تمنّایش و عشقش به دعا بیشتر می‌شود و از آن سیر نمی‌شود.

در این بخش از دعای شریف که ما آن را بخش سوم شمرده‌ایم، این قسم اشرف و اعظم دعا را می‌خوانیم و اگرچه صلاحیت این درخواست‌ها و گرفتن این عطیّات را نداشته باشیم با همین دعا در واقع صلاحیت و استعداد این سؤال و قبول تقاضا را نیز می‌طلبیم.

اموری که از خدا می‌خواهیم همه مربوط به کمال نفس، رشد فکر، قوت ایمان و حیات اخروی و معنوی است؛ زیرا دعاکننده عرض می‌کند:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَحْشَاكَ كَأَنِّي أَرَاكَ»<sup>۱</sup>.

### خشیت، خوف و فرق بین آنها

چنان‌که بعضی گفته‌اند: خشیت و خوف اگرچه هر دو در فارسی به بیم و ترس ترجمه می‌شوند، اما خشیت از خدا مرتبه خاصه‌ای از خوف است. چنان‌که از این آیه کریمه استفاده شود:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾<sup>۲</sup>

این خشیت برای علما و دانشمندان حاصل می‌شود.

---

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۲؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۶؛ محدّث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۲. فاطر، ۲۸. «از (میان اصناف) بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند».

برحسب آنچه از خواجه نصیرالدین طوسی<sup>۱</sup> حکایت شده است آن، حالت و خوفی است که برای علما هنگام درک عظمت و جلال الهی حاصل می‌شود که بدیهی است دارای مراتب بسیار و متفاوت است.

ظاهر این است که ادراک این عظمت به طبقه خاصی از علما مثل علمای دین، اختصاص ندارد بلکه تمام دانشمندان و علمای علوم مختلف مثل علمای زمین‌شناسی، زیست‌شناسی، کیهان‌شناسی،

۱. چون در هنگام نوشتن این کتاب - چنانچه قبلاً گفتم - دسترسی به مآخذ نداشتم لذا به نقل مضمون کلام محقق طوسی اکتفا شد. سپس بعد از بازگشت از سفر، مراجعه شد، حاصل فرمایش محقق - برحسب نقل *فروق اللغات* جزائری - این است:

إِنَّ الْخَوْفَ وَالْخَشْيَةَ وَإِنْ كَانَ فِي اللَّغَةِ بِمَعْنَى وَاحِدٍ إِلَّا أَنَّ بَيْنَ خَوْفِ اللَّهِ وَخَشْيَتِهِ فِي عَرْفِ أَزْبَابِ الْقُلُوبِ فَرْقًا وَهُوَ: أَنَّ الْخَوْفَ تَأَلَّمَ النَّفْسِ مِنَ الْعِقَابِ الْمَتَوَقَّعِ بِسَبَبِ اِزْتِكَابِ الْمُنْهَيَّاتِ، وَالتَّقْصِيرِ فِي الطَّلَاعَاتِ وَهُوَ يَخْضَلُ لِأَكْثَرِ الْخَلْقِ وَإِنْ كَانَتْ مَرَاتِبُهُ مُتَّفَاوِتَةً جِدًّا وَالْمَرْتَبَةُ الْعُلْيَا مِنْهُ لَا تَخْضَلُ إِلَّا لِلْقَلِيلِ.

وَالْخَشْيَةُ: حَالَةٌ تَخْضَلُ عِنْدَ الشُّعُورِ بِعَظَمَةِ الْخَالِقِ وَهَيْبَتِهِ وَخَوْفِ الْحُجْبِ عَنْهُ، وَهَذِهِ حَالَةٌ لَا تَخْضَلُ إِلَّا لِمَنْ أَظْلَعَ عَلَى حَالِ الْكِبْرِيَاءِ وَذَاقَ لَذَّةَ الْقُرْبِ وَلِذَا قَالَ تَعَالَى: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» فَالْخَشْيَةُ: خَوْفٌ خَاصٌّ وَقَدْ يُظَلِّقُونَ عَلَيْهَا الْخَوْفَ، إِنَّتَهَى.

قُلْتُ: وَيُؤَيِّدُ هَذَا الْفَرْقَ أَيْضًا قَوْلُهُ تَعَالَى يَصِفُ الْمُؤْمِنِينَ: «يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ»

حَيْثُ ذَكَرَ الْخَشْيَةَ فِي جَانِبِهِ سُبْحَانَهُ وَالْخَوْفَ فِي جَانِبِ الْحِسَابِ. (جزائری، *فروق اللغات*، باب الخاء،

ص ۹۵-۹۶).

همین مضمون را با همین عبارات، علامه مجلسی در *بحار الانوار*، از *اوصاف الاشراف* محقق طوسی نقل فرموده (خواجه نصیر طوسی، *اوصاف الاشراف*، ص ۱۴۳ - ۱۴۴؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۶۷، ص ۳۶۰) و ظاهر این است که: *فروق اللغات* جزائری آن را از *بحار الانوار* اخذ کرده است.

حیوان‌شناسی و انسان‌شناسی به انواع شعبی که دارند و از علوم خود به قدرت، عظمت و جلال الهی پی‌برده و در دریای ژرف و اقیانوس‌های بیکران این عظمت‌ها سیر و غور می‌نمایند را شامل می‌شود و صدر آیه نیز بر این عموم و شمول دلالت دارد.

اگرچه باید در فرق بین خوف و خشیت به لغت و کتاب‌هایی که در فروق اللغات نوشته شده مراجعه کرد که در حال نگارش این نوشته برای فقیر دسترسی به آنها میسر نبود، ولی شاید این دو فرقی که ذکر می‌کنیم مناسب با معنای ظاهری و عرفی آن دو باشد:

۱- اینکه: خشیت، حالی است که از ادراک، فهم و شناخت امری حاصل می‌شود، ولی خوف اعم از آن است و از احتمال آن نیز پیدا می‌شود و موجب نگرانی می‌گردد.

۲- اینکه: خوف از احتمال یا علم به توجه ضرر، صدمه، مؤاخذة، عقاب و امثال این امور ناشی می‌شود؛ لذا در آن خبر معروف می‌فرماید:

«وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذُنْبَهُ»<sup>۱</sup>

ولی خشیت بدون این جهت و با علم به عدم ضرر و صدمه نیز حاصل می‌شود.

---

۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۲ (ج ۴، ص ۱۸)؛ صدوق، الخصال، ص ۳۱۵؛ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۹۷؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۵۱۰.

به هر صورت، هر چه مفهوم این دو لفظ متقارب المعنی باشد خشیت و خوف از خدا از مقامات موحدین است و در آیات و احادیث به هر دو اشارت رفته و توصیه شده است.

اما درباره «خوف از خدا»، در فضیلت و تأکید بر آن از آیات و احادیث شریف چند نمونه را نقل می‌کنیم:

### خوف از خدا در قرآن

الف - ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ  
عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾<sup>۱</sup>؛

«و هر کس از حضور در پیشگاه عزّ ربوبیت ترسید و از هوای نفس دوری جست، همانا بهشت منزلگاه اوست».

ب - ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ  
وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ  
فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾<sup>۲</sup>؛

«مردانی که هیچ کسب و تجارت، آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نگرداند و از روزی که دل‌ها و دیدگاه‌ها در آن روز، حیران و مضطرب است ترسان و هراسانند».

۱. نازعات، ۴۰ - ۴۱.

۲. نور، ۳۷.



ج - ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛

«آنها به نذر خود وفا می‌کنند و از قهر خدا در روزی که شرّ و سختی‌اش همه اهل محشر را فرا گیرد، می‌ترسند».

د - ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾<sup>۲</sup>؛

«و برای کسی که از مقام (قهر و کبریایی) پروردگارش بترسد، دو باغ بهشتی است».

## خوف از خدا در احادیث

الف - مثل این حدیث که صدوق علیه السلام روایت کرده است که از

امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد:

أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ قَالَ: «أَخْوَفُهُمْ  
لِلَّهِ وَأَعْمَلُهُمْ بِالتَّقْوَى وَأَزْهَدُهُمْ فِي الدُّنْيَا»<sup>۳</sup>؛

کدام کس از مردم بهتر است نزد خداوند عزوجل؟  
فرمود: «بیمناک‌ترین آنها از برای خدا و  
عمل‌کننده‌ترین آنها به تقوا و زاهدترین آنها در دنیا».

۱. ۷. دهر،

۲. الرحمن، ۴۶.

۳. صدوق، الامالی، ص ۴۷۹؛ همو، معانی الاخبار، ص ۱۹۹؛ همو، من لایحضره الفقیه، ج ۴،

ص ۳۸۳.

ب - و در *امالی* طوسی با سندی که متصل به امیرالمؤمنین علیه السلام است روایت شده:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ إِلَّا خَائِفًا وَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا، وَلَا يُمَسِي إِلَّا خَائِفًا وَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا، لِأَنَّهُ بَيْنَ أَمْرَيْنِ: بَيْنَ وَقْتٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا اللَّهُ صَانِعٌ بِهِ، وَبَيْنَ أَجَلٍ قَدْ اقْتَرَبَ لَا يَدْرِي مَا يُصِيبُهُ مِنَ الْهَلَكَاتِ»<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مؤمن صبح نمی‌کند مگر خائف و بیمناک، هرچند نیکوکار باشد، و شب نمی‌کند مگر ترسناک، اگرچه نیکوکار باشد؛ چون بین دو امر است: بین وقتی که سپری شده و نمی‌داند خدا چه کاری نسبت به او انجام می‌دهد و بین اجلی که نزدیک شده و نمی‌داند چه چیزی او را از هلاکت‌ها نجات می‌دهد.»

ج - و در *بحارالانوار* به نقل از *روضه‌الواعظین* از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حضرت فرمود:

«مَنْ كَانَ بِاللَّهِ أَعْرَفَ كَانَ مِنَ اللَّهِ أَخْوَفَ»<sup>۲</sup>

«هرکس بیشتر خداشناس باشد، بیشتر از خدا می‌ترسد.»

۱. طوسی، *امالی*، ص ۲۰۸.

۲. مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۷، ص ۳۹۳.

بر فضیلت «خشیت» نیز نمونه‌هایی را از آیات و احادیث شریف نقل می‌کنیم:

### خشیت از خدا در قرآن

الف - ﴿الْمَرَّتْ أَنْ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ \* وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾؛<sup>۱</sup>

«آیا ندیدی که خدا باران را از آسمان فرود آورد و به آن میوه‌های گوناگون و رنگارنگ را پدید آورد و در زمین از کوه‌ها، طرق زیاد و اصناف و رنگ‌های مختلف سفید و سرخ و سیاه خلق کرد و از اصناف مردم و اجناس جنبنندگان و حیوانات نیز به رنگ‌های مختلف آفرید همین‌گونه (بندگان هم مختلفند) و از (میان) اصناف بندگان تنها مردمان دانا مطیع و خداترسند و خدا البته مقتدر و آمرزنده گناهان است.»

ب - ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ  
بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾<sup>۱</sup>

«تو تنها کسی را بترسانی و اندرز کنی که پیرو آیات قرآن شده و از (قهر) خدای مهربان در خلوت (پنهان) می ترسد، چنین کسی را به مغفرت خدا و پاداشی پرارزش بشارت ده».

ج - ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ  
هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾<sup>۲</sup>

«همانا کسانی که (به خدای یکتا) ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، آنها بهترین آفریدگانند».

د - ﴿جَزَاءُ وَّهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ  
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ  
وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾<sup>۳</sup>

«پاداش آنها نزد خدا، باغ‌های بهشت جاودان است که نهرها زیر درختانش جاریست. همیشه در آن می‌مانند. خدا از آنها خشنود و آنها هم از خدا خشنود هستند و این بهشت، مخصوص کسی است که از پروردگارش بترسد».

۱. یس، ۱۱.

۲. یبینه، ۷.

۳. یبینه، ۸.

از تفاسیر معتبر شیعه و اهل سنت و روایات آنها استفاده می‌شود که مراد از «خیر البریه» امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان آن حضرت هستند.<sup>۱</sup> بنابراین آنها کسانی هستند که صاحب مقام عالی خشیت هستند و این شیعیانند که خدا از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی می‌باشند و فائز به مقام خشیت هستند که البته این، مرتبه شیعیان کامل و پیروان صادق امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ و می‌توان گفت مراتب و درجات رضای خدا و خشیت از او بر حسب مراتب ایمان و تشیع و تأسی به آن حضرت متفاوت است. **وَاللَّهُ هُوَ الْعَالِمُ.**

### خشیت از خدا در احادیث

الف - قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا أَقْشَرَ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَحَاتَّتْ عَنْهُ خَطَايَاهُ كَمَا تَتَحَاتُّ مِنَ الشَّجَرِ وَرَقَّهَا»<sup>۲</sup>؛

«هرگاه دل مؤمن از خشیت خدا بلرزد خطاها از او می‌ریزد چنان که برگ از درخت می‌ریزد».

ب - «إِنَّ الْبَاكِينَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى»<sup>۳</sup>؛  
«گریه‌کنندگان از خشیت خدا در رفیقِ اعلی می‌باشند».

۱. فرات کوفی، تفسیر، ص ۵۸۳ - ۵۸۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹ - ۴۷۴؛

طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۹۵؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۹۴.

۳. محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۵۳ (باب فضل البكاء).

ج - «لَا تَبْكِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ  
وَأَنَّ الْقَطْرَةَ مِنْ دُمُوعِ الْعَيْنِ تُظْفِقُ بِحَارًا مِنْ نَارٍ»<sup>۱</sup>  
«چشمی که از خشیت خدا بگرید، روز قیامت نخواهد  
گریست و قطره‌ای از اشک چشم، دریاهایی از آتش را  
خاموش می‌نماید».

د - امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیثی خطاب به نوف می‌فرماید:

«يَا نَوْفُ! لَيْسَ مِنْ قَطْرَةِ قَطْرَتْ مِنْ عَيْنِ رَجُلٍ مِنْ  
خَشْيَةِ اللَّهِ إِلَّا أَظْفَأَتْ بِحَارًا مِنَ النَّيِّرَانِ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ  
رَجُلٍ أَعْظَمَ مَنَزَلَةً عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رَجُلٍ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ  
اللَّهِ وَأَحَبَّ فِي اللَّهِ وَأَبْعَصَ فِي اللَّهِ»<sup>۲</sup>

«ای نوف! قطره اشکی نیست که جاری شود از چشمی  
از خشیت خدا مگر اینکه دریاهایی از آتش را خاموش  
می‌نماید و کسی بزرگ‌تر از حیث رتبه و منزلت از  
کسی که از خشیت و ترس از خدا گریه کند و دوست  
بدارد در راه خدا و دشمن بدارد در راه خدا نیست».

فرق دیگری که می‌توان بین خوف و خشیت گفت این است که - چنان‌که  
خواهیم گفت - نباید خوف و ملاحظه اسباب و عوامل آن از جهاتی که  
زمینه ابتلا به غضب و عذاب الهی را فراهم می‌نماید، موجب یأس،

۱. محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۵۳ (باب فضل البكاء).

۲. محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۵۴ (باب فضل البكاء).

ناامیدی و غلبه حال خوف بر رجا و بیم بر امید شود، درحالی که آن مرتبه از خوف که به آن خشیت می‌گوییم هرچه قوی‌تر باشد، کامل‌تر است و قوت آن موجب غلبه یأس بر روح و بر رجاء نمی‌شود.

بعد از اینکه منزل خشیت و اهمیّت آن دانسته شد که از منازل مهمّه عروج و اتّصال به حق تعالی شأنه است، چون این منزل نیز برحسب ادراکی که اهل معرفت از عظمت حقّ - جلّ اسمه - دارند مواقف و مراتب و درجات بسیار دارد، لذا در این دعا نوع اکمل آن که افراد آن نیز برحسب همان چیزی که گفته شد به سبب اختلاف مراتب فضل انواع، اختلاف مرتبه دارند از خدا خواسته می‌شود و آن خشیتی است که صاحب آن، چنان به درک عظمت و جلال الهی نایل شده و آن چنان معرفتش کامل شده و خشیت حقّ بر او مستولی شده باشد، مثل آنکه او را (که هرگز به چشم ظاهر دیده نمی‌شود) می‌بیند.

### نیک‌بختی و سعادت، بدبختی و شقاوت

یکی از الفاظی که بیشتر مردم گمان می‌کنند که مفهوم و معنای آن را دانسته‌اند «نیک‌بختی و بدبختی» و «سعادت و شقاوت» است، درحالی که باید گفت: اکثراً مفهوم آن را نمی‌دانند و به تعریف جامع و کاملی برای آنها نرسیده‌اند. بعضی سعادت و شقاوت را ذاتی شمرده‌اند و گفته‌اند:

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

و به ظواهر بعضی اخبار مثل:

«الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي  
بَطْنِ أُمِّهِ»<sup>۱</sup>

استشهاد کرده‌اند. در مقابل آنها بعضی دیگر سعادت و شقاوت را کسبی و قابل تغییر می‌شمارند.

بدیهی است قول به شقاوت و سعادت ذاتی به طوری که کسب شخص، در ایجاد یا امحا یا جلوگیری از تأثیر آن، اثر نداشته باشد و زمینه صحت تکلیف و امر و نهی به شخص را از میان ببرد، قول باطلی است که ضرورت، وجدان و کلّ آنچه نظام امور بر آن بنا شده و بعثت انبیا و پیغمبران، همه و همه آن را ردّ می‌نماید.

ممکن است مراد از خبر فوق، آن اقتضائات خاصّ ذات اشخاص و افراد باشد که در حالی که مراتب اولیّه وجود خود را طیّ می‌نمایند و در حالی که در شکم مادرند فراهم می‌شود.

مثلاً اشاره به این باشد که بعضی اشخاص که از بعضی نعمت‌ها،

۱. حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۸. (این حدیث با تعابیر مختلف در کتب حدیثی شیعه و اهل سنت روایت شده است). «شقیّ و بدبخت در شکم مادرش بدبخت است و سعید و خوشبخت در شکم مادرش خوشبخت است».



استعدادها و امکانات در این دنیا محرومند و در سختی و زحمت زندگی می‌نمایند، یا به‌عکس، واجد بعضی نعمت‌ها و استعداد سرشارند که مقدمات آن از عالم رَحِم و هنگام انعقاد نطفه و بلکه پیش‌تر و پیش‌تر در انعقاد نطفه پدر و جدّ فراهم می‌شود. محتمل است در تفسیر حدیث گفته شود که شقاوت عبارت است از: مناسب نبودن شرایط، احوال و اوضاع برای زندگی مطلوب و سعادت عبارت است از: مناسب بودن شرایط و اوضاع برای زندگی آرام و مطلوب.

تحقیق این است که: سعادت و شقاوت مقول به تشکیک و دارای مراتب متفاوت و شدت و ضعف دارند. چنان‌که به‌حسب مکتب‌ها، برداشت‌ها، ذوق‌ها و عرف‌های مختلف نیز مصادیق آن مختلف بلکه مورد نفی و اثبات واقع شده است. ممکن است چیزی را شخصی یا جامعه یا مکتب و عرفی سعادت بشمارد ولی شخص دیگر یا جامعه، عرف و مکتب دیگری آن را شقاوت بشمارد. گاهی هم از جهت جهل به عواقب امور، یک نفر را شقیّ و یک نفر را سعید می‌شناسند در حالی که به‌حکم آیه ذیل، مسئله به‌عکس باشد.

﴿عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾<sup>۱</sup>

---

۱. بقره، ۲۱۶. «چه بسیار شود که چیزی را شما ناگوار شمارید ولی درحقیقت خیر و صلاح شما در آن بوده و چه بسیار شود که دوستدار چیزی هستید و درواقع شرّ و فساد شما در آن است.»

بدیهی است سخن درست این است که در تعیین مفهوم لغوی سعادت و شقاوت، باید به لغت و عرفِ اهل لسان مراجعه نمود. به طور کلی فراهم بودن اسباب برای تأمین زندگی راحت، مناسب و معتدل، سعادت است، چنان که فراهم نبودن اسباب برای آسایش - در هر مرتبه‌ای که باشد - بدبختی و شقاوت است که طبعاً از امور نسیبیه است؛ یعنی یک نفر مثلاً نسبت به دیگران از لحاظ داشتن زمینه‌های خاصی سعادتمند است و نسبت به دیگری و وسایلی که او دارد و این ندارد؛ بدبخت یا سعادتش کمتر است.

مثلاً یک نفر که دست ندارد ولی چشم دارد، نسبت به آن کسی که هر دو را دارد بدبخت است و نسبت به آنکه هر دو را ندارد سعادتمند است و به این گونه شاید سعادتمند مطلق یا بدبخت مطلق پیدا نشود؛ زیرا هر کسی به هر علتی فاقد بعضی اسباب آسایش است؛ چنان که افرادی هم به هر علتی واجد بسیاری از نعمت‌ها و مواهب هستند. معذک باز هم حکم به سعادت یا شقاوت اشخاص به لحاظ اینکه واجد برخی از مواهب یا فاقد آن مواهب است، حکم ظاهری است و حقیقی نیست؛ زیرا بسا خیر او و خوشبختی او در نداشتن آن نعمت باشد که:

آن کس که توانگرت نمی‌گرداند      او مصلحت تو از تو به می‌داند

«إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى  
وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي  
الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَىٰ غَيْرِ  
ذَلِكَ لَهَلَكَ»<sup>۱</sup>

«به راستی برخی از بندگان مؤمن من هستند که چیزی جز توانگری، آنان را اصلاح نکند (و حالشان را نیکو نسازد) و اگر به حال دیگری آنان را درآورم نابود و هلاک گردند و برخی از بندگان مؤمن من هستند که جز نداری و فقر، آنان را اصلاح نکند، و اگر آنان را به حال دیگری بگردانم، هرآینه هلاک گردند».

پس این حکم ما به سعادت یا شقاوت، یک حکم ظاهری و غیرقطعی است. بلی در بعضی موارد حکم به سعادت یا شقاوت قطعی است. مثلاً آن کسی که از حال دیگران پند بگیرد و موعظه بشود یقیناً سعادتمند است و آن کسی که پند نگیرد و راه عناد و تکبر پیش بگیرد شقیّ و بدبخت است؛ چنان که ممکن است سعادت و شقاوت را بر اساس توفیق و خذلان تفسیر کرد و گفت: برای بعضی، زمینه‌هایی فراهم می‌شود که به تدریج رو به خیر رفته و در زندگی موفق می‌شوند که البته این هم به

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۸ (باب من اذى المسلمین واحتقرهم)؛ حرعاملی، الجواهرالسنیه، ص ۱۲۱؛ مجلسی، روضة المتقین، ج ۱، ص ۳۱۱.

عللی است که به حسن اختیار خودشان یا اعمال دیگران مثل پدر و مادر حاصل می‌شود؛ و بعضی باینکه دنبال کار و مقصدی می‌روند موفق نمی‌گردند. این موفقیت در صورتی که واقعی باشد و به اشتباه موفقیت شمرده نشود، سعادت است و عدم توفیق و بروز موانع از نیل به مقصود یا فاقد شدن شرایط بدون اینکه قابل‌پیش‌بینی یا قابل دفع باشد در صورتی که واقعاً مضرّ به حال بشر باشد، خذلان و بی‌سعادت است. به هر حال موفقیت در انجام هر عمل خیر، سعادت و توفیق است. چنان‌که ابتلا به هر عمل زشت، بدبختی و شقاوت است و از بعضی آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که شقیّ کسی است که مستوجب و مستحقّ عذاب و خلود در آتش می‌شود و سعید آن‌کسی است که اهل بهشت و نجات از عذاب و عقاب می‌گردد:

﴿فَمِنْهُمْ سَقِيٌّ وَسَعِيدٌ \* فَأَمَّا الَّذِينَ سَقُوا فِي النَّارِ  
لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهيقٌ \* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ  
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ  
لِمَا يُرِيدُ \* وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ  
فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ  
عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ﴾<sup>۱</sup>

«بعضی شقیّ و بدروزگارند و برخی سعید و خوشبخت؛ اما اهل شقاوت همه را در آتش دوزخ درحالی که آه و ناله حسرت می‌کشند درافکند، آنها در آتش دوزخ تا آسمان و زمین باقی است مخلّدند مگر آنکه مشیّت خدا بخواهد نجاتشان دهد که البتّه خدا (به قدرت و حکمت خویش) هرچه خواهد می‌کند؛ و اما اهل سعادت هم تمام در بهشت ابد تا آسمان و زمین باقی است مخلّدند مگر آنچه مشیّت پروردگار باشد که عطایش ابدی و نامقوع است.»

حال ببینیم در این دعا چگونه امام علیه السلام سعادت و شقاوت را توصیف می‌فرماید. امام علیه السلام در این دعا به همان مفهوم قرآنی سعادت و شقاوت توجه دارد که سعادت حقیقی و واقعی است. سعادت به غیر از این مفهوم، موقت و غیرحقیقی و مشوب به شقاوت، زحمت و مرارت است. همان‌گونه که در این دعا می‌خوانیم:

«مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ»<sup>۱</sup>

سعادت در این مفهوم واقعی و حقیقی به سبب تقوا و پرهیز از معصیت خدا و عمل به اوامر، نواهی و دستورات او حاصل می‌شود.

---

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶. «کسی که تو را ندارد چه چیز دارد و کسی که تو را دارد چه چیز ندارد.»

حسن عاقبت نصیب او می‌شود. شیطان بر او مسلط نمی‌گردد؛ لذا امام علیه السلام از خدا می‌خواهد که: «خدایا! مرا به سبب تقوا سعادتمند گردان» که از آن استفاده می‌شود این سعادت حقیقی بدون سبب و کسب و کوشش بنده حاصل نمی‌شود هر چند باید توفیق آن را از خدا خواست و حصول حال تقوا و پرهیز از معاصی را نیز از خدا دانست که در عین حال که کسب و تلاش عبد دخالت دارد بنده با معرفت در مقام عبودیت، خود را نمی‌بیند و همه را از خدا می‌داند و از همین جمله و به وضوح از جمله بعد، حقیقت شقاوت نیز که در اثر معصیت حاصل می‌شود شناخته می‌شود. شقیّ و بدبخت حقیقی کسی است که عاصی و متخلف از دستورات خدا باشد و به این حال بماند و بمیرد و مستحقّ عذاب جاویدان گردد.

بنابراین سعادت حقیقی در جلب رضای خدا و فوز به تقرّب به درگاه او و ملحق شدن به اولیا، انبیا و حرکت در خط آنهاست و تا انسان خود را به این منزل نرساند اگر هرگونه موفقیت و کامرانی مادی و جسمی داشته باشد خود را موفق و کامیاب نمی‌داند، فقط در سایه نعمت ایمان، یقین، رضا و تسلیم است که انسان خود را سعادتمند می‌یابد؛ سعادت‌تی که در دعا به این گونه از خدا خواسته می‌شود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تَبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَيَقِينًا

(صَادِقًا) حَتَّىٰ أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبَتْ

لِي وَرَضِنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي؛<sup>۱</sup>

خلاصه بحث اینکه: سعادت حقیقی در ایمان به خداست و درک معارف یقینیّه و نیل به مقام توکل، تفویض، تسلیم و رضاست که برحسب فرمایش مروی از علی علیه السلام از ارکان ایمان است که فرمود:

«الْإِيمَانُ لَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَتَفْوِضُ

الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ، وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ

عَزَّوَجَلَّ»<sup>۲</sup>

بدیهی است که این منازل و مراتب با عمل و التزام به تکالیف الهی توأم و غیرقابل افتراق است و همان‌طور که گفتیم درجات این سعادت جاودانی و حقیقی نیز، برحسب مراتب معرفت و میزان اعمال صالح اشخاص، متفاوت است تا برسد به مراتب انبیا و اولیا. شقاوت نیز - که از بی‌ایمانی و ترک عمل صالح فراهم می‌شود - مراتب متفاوت دارد.

---

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۷۶؛ کفعمی، المصباح، ص ۲۹۴؛ مفاتیح‌الجنان، دعای سحرهای ماه رمضان. «خدا یا! من از تو ایمانی را درخواست می‌کنم که با آن قلبم را در اختیار خودت بگیرم و باور راستینی تا اینکه بدانم جز آنچه برایم نوشتی هرگز به من نخواهد رسید و خشود کن از زندگی مرا به آنچه قسمت من گردانیده‌ای».

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۷؛ طبرسی، مشکاة‌الانوار، ص ۵۲؛ حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۸۵ - ۱۸۶. «برای ایمان چهار رکن وجود دارد: توکل بر خدا، واگذارنمودن کار به‌سوی خدا، راضی‌بودن به قضای الهی، و تسلیم امر خدا بودن».

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ السُّعَدَاءِ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْأَشْقِيَاءِ  
بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

دعای سوّم این بخش این است که عرض می‌کند:

«وَحَزَلِي فِي قَضَائِكَ وَبَارِكْ لِي فِي قَدْرِكَ حَتَّى لَا  
أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ»<sup>۱</sup>

«خیر از برایم در قضایت مقرر کن و قضاو قدر خودت  
را برای من مبارک گردان تا اینکه دوست نداشته  
باشم شتاب و تعجیل آنچه را که تو در آن تأخیر را  
مقدّر کرده‌ای و نه دوست داشته باشم تأخیر آنچه را  
که تو زودتر انجام‌یافتن آن را مقدّر فرموده‌ای».

در شرح این جمله، بحث از مسئله قضاو قدر الهی پیش می‌آید که از  
مسائل بسیار پیچیده است و درک آن برای اکثر بلکه همه جز عدّه  
معدودی - که مؤیّد من عندالله باشند - میسر نیست. لذا باید در  
سخن گفتن از آن فقط به احادیث صحیحه وارده از اهل بیت علیهم السلام که  
محکم و غیرمتشابه باشند استناد کرد و احواله به عقل و استناد به اخبار  
ضعیفه یا متشابهه، اطمینان‌بخش و مصون از گمراهی و ضلالت نیست.  
ممکن است مراد از «قدر» همان استعدادها، اقتضائات، خواصّ و

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۲؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۶؛ محدّث قمی،

مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.



آثاری باشد که در اشیا قرار داده شده که بالانفراد یا با ترکیب آنها به یکدیگر، آثاری بر آنها مرتب می‌شود که البته این تابع اندازه و قدر خاص هر چیزی نسبت به خود و سایر اشیا است؛ و این بحثی است که رسیدن به عمق و نهایت آن هرگز ممکن نیست و نمی‌توان ارتباطات این همه مرکبات و بسایط و فعل و انفعالات آنها را نسبت به هریک به‌طور مستوفی به پایان رساند.

چنان‌که ممکن است مراد از «قضاء» وقوع این تأثیر و تأثرات به حکم الهی و به عنایت باری تعالی باشد که لازمه آن امکان عدم وقوع آنهاست؛ به عبارت دیگر: مفهوم ایمان به قضا این است که امور را به قدر خدا واگذار نکنیم و خدا را - العیاذ بالله - از اداره امور کائنات معزول و برکنار ندانیم و مانند یهود نباشیم که قرآن عظیم می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ  
وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَكْفُؤْهُمْ مَبْسُوطَتَانِ﴾؛<sup>۱</sup>

«یهود گفتند دست خدا بسته است (و دیگر تغییری در خلقت نمی‌دهد و چیزی از عدم به وجود نخواهد آمد) به واسطه این گفتار دروغ، دست آنها بسته شده، به لعن خدا گرفتار گردیدند؛ بلکه دو دست خدا (دست قدرت و رحمت او) گشاده است.»

تقدیر خدا این است که نطفه، علقه، و علقه، مضغه، و ... یا بذر، شکافته شود و نموّ کند و از بذر گندم، گندم و از جو، جو حاصل شود، اما بی عنایت الهی این امور انجام نمی شود. چنان که در قرآن کریم می فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ \* ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ

الْمَخْلُقُونَ﴾<sup>۱</sup>

«آیا ندیدید که نخست شما نطفه‌ای بودید، آیا شما خود آن نطفه (بی جان) را به صورت فرزند انسان آفریدید یا ما آفریدیم؟».

فعلیت خلقت الهی محفوظ است. چنان که می فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ \* ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ

الزَّارِعُونَ﴾<sup>۲</sup>

«آیا ندیدید تخمی را که در زمین کشتید، آیا شما (از خاک) آن تخم را رویانیدید یا ما رویانیدیم؟».

همه جا عنایت بالفعل الهی در کار است و گاه قضا، حتمی و گاه

غیر حتمی است:

۱. واقعه، ۵۸ - ۵۹.

۲. واقعه، ۶۳ - ۶۴.

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾<sup>۱</sup>

«خدا هر چه خواهد محو و هر چه را خواهد اثبات می‌کند و

اصل کتاب، مشیت اوست».

در اینجا مسئله «بدا» نیز مطرح می‌شود؛ مسئله‌ای که با صحت دعا و تأثیر صدقه و صله رحم و اعمال خوب و بد انسان در سرنوشت او ارتباط دارد - که در رساله *سُرِّالْبِدَاءِ* در آن بحث نموده‌ایم - مع‌ذلک همان‌طور که گفته شد احاطه به جمیع جوانب این مسائل برای ما میسر نیست و اعتراف به عجز و ایمان اجمالی به قضا و قدر و بدا و تأثیر اعمال در زندگی و حوادث و دفع بلیات یا نزول بلا و طول عمر یا کوتاه‌شدن آن و این‌گونه امور کافی است و این تأثیر و تأثرات به‌طور اجمال قابل درک است و در عین حال منافی با علم مطلق و قدرت مطلقه حق تعالی نیست و ایمان به همه مثل ایمان به وقوع امور محال و متناقض نمی‌باشد. لذا در اینجا ما هم کلام را کوتاه کرده و به اینکه آنچه را گفتیم هر چند به‌طور مختصر گفتیم و کامل نیست اعتراف می‌کنیم و می‌گوییم اگر هم مفصل می‌نوشتیم باز هم به عمق آن نمی‌رسیدیم چنانچه از حضرت امیر علیه السلام راجع به چگونگی قضا و قدر پرسیدند، حضرت علیه السلام فرمود:

«طَرِيقٌ مُّظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ، وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجُوهُ،  
وَسِرُّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ»<sup>۱</sup>

«راهی است تاریک در آن نروید و دریایی است ژرف،  
در آن داخل نشوید، و پنهان داشته خداست خود را در  
(آشکار نمودن) آن به رنج نیندازید».

فقط می‌گوییم که مفهوم اجمالی این دعا را درک می‌کنیم و می‌فهمیم که بسیار بلند و سازنده است و باید انسان به نتیجه آن که دوست‌نداشتن تأخیر آنچه تعجیل شده و تعجیل آنچه تأخیر شده است برسد. بدیهی است وقتی انسان خدا را برگزیننده و حاکم قضایی او که بر او وارد می‌شود بداند و تقدیرات را نیز از سوی او - که تقدیرکننده امور همه کائنات است - بشناسد و خیر و برکت در قضا و قدر را از او بخواهد، امور را به او وامی‌گذارد و هر حادثه‌ای را در هر وقتی واقع شود به موقع و به وقت آن می‌بیند و گله‌ای از تقدیم و تأخیر آن نخواهد داشت؛ باینکه قبل از وقوع حادثه هرگونه بخواهد دعا می‌کند و دعایش برحسب حکمت، مستجاب می‌شود اما بعد از وقوع، در منزل رضا مستقر گردیده حرفی و گله‌ای نخواهد داشت.

در اینجا کلامی از مولای متقیان و امیر معرفت، فصاحت و بیان علیه السلام، به خاطر رسید که ابن عباس در مورد آن می‌گوید: بعد از کلام رسول

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۷ (ج ۴، ص ۶۹)؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۴۰؛ مجلسی،

بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۰، ۲۱۸؛ ج ۵، ص ۱۲۴، ۱۲۶؛ ج ۶۴، ص ۱۱۱.

خدا ﷻ از هیچ کلامی مانند این کلام منتفع نشدم و سود نبردم این کلام معجزیان، این است:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسُرُّهُ دَرْكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَقُوتَهُ  
وَيَسُوؤُهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ فَلْيَكُنْ سُرُورَكَ  
بِمَا نَلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ وَلْيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ  
مِنْهَا وَمَا نَلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ فِيهِ فَرَحًا وَمَا  
فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعًا وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا  
بَعْدَ الْمَوْتِ»<sup>۱</sup>

«گاهی شخص را رسیدن به چیزی که از او فوت نخواهد شد و رسیدن به آن مقدر است، مسرور و شادمان می‌سازد و گاهی فوت چیزی که به آن نخواهد رسید بدحالش می‌کند. پس باید سرور تو به آن چیزی باشد که از آخرت خود به آن برسی و نایل شوی و تأسف تو باید به چیزی باشد که از آخرت تو از دست تو می‌رود و از آن محروم می‌شوی و آنچه را از دنیا به آن نایل می‌شوی زیاد به آن فرحناک مشو و آنچه را از دنیا از تو فوت می‌شود بر آن غمناک و ناشکیب مباش که باید هم تو مصروف آنچه بعد از مرگ است باشد.»

---

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۲ (ج ۳، ص ۲۰).

چهارمین قسمت این بخش این دعا این است:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي وَآيَتِي فِي قَلْبِي  
وَالْإِخْلَاصَ فِي عَمَلِي وَاجْعَلْ لِي يَا إِلَهِي الدَّرَجَةَ  
الْعُلْيَا فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى»<sup>۱</sup>.

### بی‌نیازی روح و حقیقت انسانیّت

در بعضی روایات از حضرت رسول ﷺ منقول است که:

«خَيْرُ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ»<sup>۲</sup>.

و در حدیثی دیگر هم از آن حضرت ﷺ روایت است که:

«لَيْسَ الْغِنَى عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ وَإِنَّمَا (لَكِنَّ) الْغِنَى  
غِنَى النَّفْسِ»<sup>۳</sup>.

«بی‌نیازی و توانگری، در بسیاری مال و منال نیست

این است و جز این نیست که غنا و بی‌نیازی، غنا و

بی‌نیازی نفس است.»

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۲؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۶؛ محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین ﷺ.

۲. مفید، الاختصاص، ص ۳۴۳؛ کراچی، کنزالفوائد، ص ۹۷؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۶، ص ۶۷۶. «برترین بی‌نیازی، بی‌نیازی نفس است.»

۳. احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۲۴۳، ۲۶۱، ۳۱۵؛ ۳۹۰، ۵۳۹ - ۵۴۰؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۵۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۴۵۶؛ طبرسی، مشکاة الانوار، ص ۲۳۰؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۶، ص ۶۷۷.

بشر تا در صمیم جان و روح و حقیقتش بی‌نیاز نشده باشد اگرچه همه دنیا را هم مالک شود فقیر است و همیشه زیادتر و بیشتر می‌خواهد و چنان‌که در حال پیش از رسیدن به ملک و مال، احساس فقر می‌کرد در این حال نیز خود را به افزون‌تر از آنچه دارد نیازمند می‌بیند. چنان‌که رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

«لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادٍ مِنْ مَالٍ (مِنْ ذَهَبٍ) لَأَتْبَعِيَ  
إِلَيْهِ ثَانِيًا وَلَوْ كَانَ لَهُ وَادِيَانِ لَأَتْبَعِيَ لَهُمَا ثَالِثًا وَلَا  
يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ»<sup>۱</sup>

«اگر پسر آدم یک وادی از مال (طلا) داشته باشد، طلب وادی دوم می‌نماید و اگر دو وادی داشته باشد، وادی سوم می‌خواهد و پر نمی‌کند شکم او را مگر خاک».

کنایه از اینکه از جمع کردن مال سیر نمی‌شود و حرصش تمام نمی‌شود و اگرچه با چندمیلیون ثروت، زندگی خود و فرزندانش - برحسب حساب‌های عادی - تأمین شده است میلیون‌ها و میلیون‌های دیگر می‌خواهد و باز هم می‌خواهد و می‌طلبد.

این نتیجه غنای مالی است که آرامش‌بخش نیست و هیچگاه در یک مرتبه‌ای از آن، بشر احساس سیری نمی‌کند و فقر و نیازش کماکان باقی است. غنای مقام و ریاست هم به همین صورت است. البته غنای علمی

---

۱. سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۳۶؛ ر.ک: هبشمی، مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۴۳ - ۲۴۴.

نیز ظاهراً همین سیر را دارد ولی واقعیت آن کشف فقر بیشتر و توجه به مجهولات زیادتر و حتی مجهولیت بعضی معلومات و پیچیدگی آنهاست. این فقر بسیار مغتنم و احساس آن مقدمه سیر علمی و کاوش و پژوهش‌های علمی است که ما در آن فعلاً بحثی نداریم. بحث ما در غنای نفس است که در این دعا خواسته شده است و تا انسان به آن نرسیده باشد خود را نیازمند می‌بیند و خود را به هر چیزی از کالاهای دنیا می‌فروشد و از ترس آنکه آنچه را از مال و مقام دارد از دست ندهد، همیشه نگران است. او همه را در معرض فنا می‌بیند، یک سرقت ممکن است تمام ثروت او را به یغما ببرد و یک زبردست او را از جاه و مقام بیندازد و خلاصه غنا، غنایی است که با دستبرد و اسباب دیگر تبدیل به فقر می‌شود، به عکس غنای نفس که ثابت و پایدار است و کسی نمی‌تواند آن را ببرد یا بدزدد.

بی‌نیازی نفس از کمی حرص و طمع و از قناعت و توکل و اعتماد به خدا و بی‌اعتنایی به دنیا و مال و منال حاصل می‌شود. هرچه انسان وثوقش به خدا بیشتر باشد، غنای نفس و مناعت طبع او بیشتر می‌باشد؛ به ذلت و کارهای خلاف شرف انسانیت تن در نمی‌دهد؛ بلندهمت و با وسعت نظر و بی‌ترس و بیم از زوال نعمت‌ها زندگی می‌کند و هرچه غنای نفس کمتر شود شخصیت انسانی و وجدانی شخص ضعیف می‌شود.



و سرّ اینکه غنای نفس در این حدّ متعالی و نگهبان شرف انسان است این است که: بشر از آغاز کار خود را ناقص می‌بیند و می‌خواهد کامل سازد، هر راه و وسیله‌ای را که تجربه می‌نماید باز می‌بیند ناقص است مانند کسی که گم‌گشته‌ای داشته باشد، هرچه را بیابد گم‌گشته خود می‌شمارد.

مثلاً اگر شخص کشاورزی باشد ابتدا گمان می‌کند که اگر مثلاً دو - سه هکتار زمین با وسایل کشاورزی داشته باشد او را کافی است و دیگر نگرانی و نیازی ندارد. وقتی به آن رسید می‌بیند باز هم می‌خواهد و می‌فهمد که گم‌گشته خود را پیدا نکرده است. گمان می‌کند اگر یک مزرعه داشته باشد گم‌گشته خود را که آسایش روحی و اطمینان‌خاطر و نداشتن نگرانی باشد، پیدا می‌کند ولی به آن هم که می‌رسد می‌بیند قانع نمی‌شود و از نقص‌ها و ناتمامی‌هایش چیزی کاسته نشده است.

خلاصه به فکر تملک قریه و قرای متعدّد می‌افتد و با رسیدن به همه اینها می‌بیند همان انسان است که اول بود، به همه‌چیز و همه کس محتاج است و خلاصه خود را کماکان ناقص می‌یابد و احتیاج و فقرش او را به تلاش و کوشش وامی‌دارد و نگرانی‌هایش همه باقی است.

ولی اگر به منزل دریافت خود و شناخت آفریننده و خالق خود رسید و فهمید که همه به او محتاجند و او از همه بی‌نیاز است و هرکه او را یافت و شناخت به همه‌چیز رسیده و کمالی برتر از عبودیت و

بندگی او و اعتماد و توکل بر تدبیر و تقدیر او نیست، با امیرالمؤمنین علیه السلام در خواندن این دعا هم‌نوا می‌شود که:

«إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي  
فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا أَنْتَ كَمَا أَحِبُّ، فَاجْعَلْنِي  
كَمَا تُحِبُّ»<sup>۱</sup>

در این حال دیگر مقهور هیچ صاحب قدرت مادی نمی‌شود و به هیچ ثروت و اسکورت و تشریفاتی، چشمش خیره نمی‌گردد. از زمین و آسمان خود را بی‌نیاز می‌بیند و همه را با خودش در نیاز و فقر و حاجت هم‌ردیف می‌بیند و با قرائت ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾<sup>۲</sup> بی‌نیازی خود را از ماسوا اعلام می‌کند و به این شعر مترنم می‌شود که:

آن را که بود سابقه لطف خداوند      گو انجم افلاک مکن کارگزاری  
طوبی که خورد آب ز سرچشمه کوثر      فارغ بود از تربیت باد بهاری  
لذا می‌گوید:

«يَا نَفْسُ .... صَانِعِي وَجْهًا وَاحِدًا يَكْفِيكَ الْوُجُوهُ»<sup>۳</sup>

ای نفس..... بساز با وجه (و درگاه) یگانه و یکتا، تا او  
تو را از همه (درها و) روها کفایت کند».

۱. صدوق، الخصال، ص ۴۲۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۱۰۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۰؛ ج ۹۱، ص ۹۲. «خدایا، مرا این عزت بس است که از بندگان تو باشم، و مرا این افتخار بس که تو پروردگارم باشی، تو همان گونه‌ای که من دوست دارم؛ پس مرا آن گونه که دوست داری قرار بده».

۲. «پروردگارا، تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم».

۳. کفعمی، محاسبة النفس، ص ۱۸۱.

منتظر این‌وآن مباش که ایزد  
کارتو بی‌رنج انتظار بسازد  
طاعت او را تو بنده‌وار به سربر  
تا همه کارت خدای‌وار بسازد

### فضیلت یقین

پس از دعا و طلب غنای نفس، امام علیه السلام از خدا می‌خواهد که در قلب او یقین قرار دهد. البته چنان‌که اشاره شد سیدالشهدا علیه السلام رهبر و سید ارباب یقین و غنای نفس و خلوص در عمل است و چنان این صفات و مقامات و منازل در کربلا و روز عاشورا از آن حضرت جلوه کرد که عالی‌تر و والاتر از آن قابل تصوّر نیست.

در مثل آن مشهد عظیم با چنان یقین استوار بود که توانست با روحی سرشار از اطمینان و اعتماد به خدا از آن‌همه شداید و مصیبت‌ها و داغ جوانان و عزیزان، استقبال نماید و ذره‌ای در اراده و تصمیم خلل راه نیابد که موجب حیرت و تعجب دشمنان شده بود؛ چون گرد اضطراب و نگرانی را به دامن وقار و ثباتش نزدیک نمی‌کرد با یقین، در مکه می‌فرمود:

«حُظَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وُلْدِ آدَمَ مَخَظَّ الْقِلَادَةِ عَلَىٰ

جِدِ الْفَتَاةِ»<sup>۱</sup>

---

۱. ابن‌نما حلی، مشیرالاحزان، ص ۲۹؛ اربلی، کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۲۳۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶. «هرگ بر فرزندان آدم لازم گردیده، همانند گردن‌بند بر گردن دختران جوان».

و از سرّ یقین ابراز اشتیاق به دیدار جدش رسول خدا ﷺ و پدرش امیرالمؤمنین و مادرش سیّدۀ نساءالعالمین و برادرش امام حسن مجتبیٰ علیه السلام می فرمود:

«وَمَا أَوْلَهُنِي إِلَّا أَسْلَافِي أَشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى  
يُوسُفَ»<sup>۱</sup>

یقین به شهادت داشت و با یقین به شهادت بود که همواره اعلام موضع می نمود. در مکه معظمه می فرمود:

«وَحَيْرٌ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لِأَقِيهِ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعَهَا  
عُسْلَانُ الْفُلُوتِ بَيْنَ النَّوَابِيسِ وَكَزْبَلَاءِ»<sup>۲</sup>.

و گاه می فرمود:

«فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ(لَا) الْحَيَاةَ مَعَ  
الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا»<sup>۳</sup>

۱. ابن نما حلی، مشیرالاحزان، ص ۲۹؛ اربلی، کشف النغمه، ج ۲، ص ۲۳۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶. «چقدر به دیدار نیاکانم اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف».

۲. ابن نما حلی، مشیرالاحزان، ص ۲۹؛ اربلی، کشف النغمه، ج ۲، ص ۲۳۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶. «برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد و گویا با چشم خود می بینم که گرگ‌های بیابان‌ها (لشکریان کوفه) در سرزمینی در میان نوابیس و کربلا اعضای مرا قطعه‌قطعه می‌کنند».

۳. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۵؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۲۴. «در چنین محیط ذلت‌باری مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج و نکبت نمی‌دانم».

و روز عاشورا می فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ:  
السِّلَّةِ وَالذِّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ يَا بِيَّ اللَّهُ لَنَا  
وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرْتُ وَأُنُوفٌ  
حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَبِيَّةٌ مِنْ أَنْ تُؤْثِرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى  
مَصَارِعِ الْكِرَامِ»<sup>۱</sup>.

در تمام مشاهد ابا و امتناع سیدالشهدا علیه السلام از بیعت با یزید تا شهادت، مظاهر عالی ترین مرتبه یقین بود که هرگز گرد تزلزل و سستی بر دامن وقارش ننشست و در هنگام وداع با کمال ایمان، اهل بیتش را امر به صبر می کرد و به آنها وعده می داد و می فرمود:

«وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَنَصْرُهُ لَا تَفَارِقُكُمْ فِي الدُّنْيَا  
وَالْآخِرَةِ»<sup>۲</sup>.

این قوت یقین در تمام یاران، فرزندان، برادران و اصحاب آن حضرت در بهترین صورتی تجلی کرد و از زبان عقيلة القریش زینب

---

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۵۹. «بدان زنارزاده فرزند زنارزاده میان دو چیز تأکید کرده است: دست به شمشیر بردن و اختیار ذلت و خواری؛ هیهات ما ذلت و خواری را بپذیریم، خدا و پیامبرش و مؤمنان و دامن هایی که پاک و پاکیزه اند و مردان باغیرت ما را از این کار منع می کنند؛ مردانی که ابا دارند اطاعت و فرمان بری پست فطرت ها را بر قتلگاه های شریفان اختیار کنند».

۲. سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۶، جزء ۲، ص ۳۶۰. «همانا رحمت و یاری خداوند در دنیا و آخرت از شما جدا نخواهد شد».

خاتون علیها السلام در مجلس یزید با آن اعلام‌های قطعی از بقای دین خدا و وحی نازل بر جدش محمد صلی الله علیه و آله و بی‌اثر ماندن سعی و تلاش یزید برای برانداختن اسلام، ابراز شد که باید کتاب مقتل حسین علیه السلام و وقایع عاشورا را کتاب ایمان، صبر، شهادت و کتاب مقاومت در برابر باطل، کتاب یقین و کتاب اخلاص نامید یا برای هریک از این عناوین از وقایع کربلا کتابی نوشت.

این امام بزرگوار و این اسوه یقین و ایمان در این دعا از خدا می‌خواهد که در قلبش یقین قرار دهد. ما نمی‌توانیم بفهمیم که بیشتر از یقینی که داشته چه بوده و چه می‌خواسته است. شاید این دعا مفهومش همان مفهومی باشد که برخی در تفسیر: ﴿**أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**﴾<sup>۱</sup> گفته‌اند؛ مقصود طلب ثبات و بقا بر هدایت است و یا اینکه چون تمام نعمت‌ها افاضه و موهبت خداست و دوام و بقایش نیز به عنایت و افاضه حق است و باید فیض او متواتر و غیر منقطع برسد تا نعمت‌ها باقی بماند و نعمت یقین و هدایت و ایمان و اخلاص نیز از همین نعمت‌هاست و امام مظلوم علیه السلام بیشتر از هرکس ربط بقای خودش و نعم ظاهری و معنوی را به عنایت خدا درک فرموده بود و می‌دانست که اگر فیض

---

۱. حمد، ۶. «ما را به راه راست هدایت کن».

او آنی قطع شود همه چیز ناچیز است؛ از خدا یقین می‌خواهد و اقرار می‌کند که یقین او و همه نعمت‌هایی که دارد بقایش در هر آن به بخشش او و عطای او نیاز دارد.

ای بود تو سرمایه و سود همه کس      وی ظلّ وجود تو وجود همه کس  
گرفیض تو یک لحظه ز عالم خیزد      معلوم شود بود و نبود همه کس

اما اصل یقین، باید دانست که یقین از مقامات صدیقین، مقربین و متّقین است که از جمله در خطبه همّام، امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف متّقین و یقین آنها می‌فرماید:

«فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهُمْ فِيهَا مُتَّعَمُونَ وَهُمْ  
وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»<sup>۱</sup>

در کتاب شریف کافی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که

فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ فَنظَرَ إِلَى  
شَابٍ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَخْفِقُ وَيَهْوِي بِرَأْسِهِ  
مُضْفِرًا لُونُهُ قَدْ نَحَفَ جِسْمُهُ وَغَارَتْ عَيْنَاهُ فِي  
رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا  
فُلَانُ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا»

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ (ج ۲، ص ۱۶۱). «متّقین گویا بهشت را دیده، و خود را در آن در نعمت می‌بینند، و گویا جهنّم را دیده و خود را در آن در عذاب می‌بینند».

«پیغمبر خدا ﷺ نماز صبحی را با مردم به جا آورد، نگاه به جوانی که در مسجد بود کرد که سرش پایین می افتاد و رنگش زرد و تنش لاغر و چشم هایش به گودی فرو رفته بود. پیغمبر خدا ﷺ از او پرسید: «چگونه و به چه حالت صبح کردی؟». به عرض رساند: صبح کردم ای رسول خدا! در حال یقین».

پیغمبر ﷺ از سخن او در شگفت شد فرمود:

«برای هر یقینی حقیقی است حقیقت یقین تو چیست؟».

عرض کرد: یقین من ای رسول خدا! همان حقیقی است که مرا محزون و اندوهناک نموده و بیداری شب و تشنگی روزهای گرم (روزهداری) به من بخشیده و در اثر آن نفسم از دنیا و آنچه در آن است منصرف گشته تا حدی که گویی نظر می کنم به عرش پروردگارم که برای حساب نصب شده است و خلایق برای حساب محشور شده و من در میان ایشان هستم. و گویا نظر می کنم به سوی اهل بهشت که از نعمت بهشت بهره مندند و باهم تعارف و شناسایی دارند و بر تخت ها تکیه زنده اند. و گویا نگاه می کنم به سوی اهل آتش که در آن معدنند و فریاد و ناله می کنند.

و گویا الآن می شنوم صدای آتش را و آهنگ آن در گوشم طنین انداخته است.



پیغمبر خدا ﷺ به اصحاب فرمود:

«هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ؛»

«این بنده‌ای است که منور و روشن کرده است  
خداوند دلش را به ایمان.»

و به جوان فرمود:

«الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ؛»

«ملازم باش آنچه را بر آنی (بر این حال و بر این  
یقین و ایمان ثابت استوار و پایدار باش).»

جوان عرض کرد:

«أَدْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُزَوِّقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ؛»

«ای فرستاده خدا، بخوان خدا را برای من که  
شهادت با تو روزیم شود.»

پیغمبر اکرم ﷺ برای او دعا کرد و زمانی نگذشت که در غزوه‌ای  
در التزام رکاب آن حضرت به جهاد رفت و بعد از نه نفر شهید شد و  
او دهمین شهید بود.<sup>۱</sup>

از امثال روایت فوق و خبر مروی از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود:

«لَوْ كَشِفَ الْغَطَاءُ مَا أُرِدْتُ يَتِيمًا؛»<sup>۲</sup>

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۳.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۱۷؛ لیبی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۱۵؛  
ابن شاذان قمی، الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۲۳۵؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۶۹،  
۲۸۹. «اگر پرده‌ها کنار زده شود بر یقین من چیزی افزوده نخواهد گشت.»

معلوم می‌شود که یقین کامل‌ترین مراتب ایمان و باور و اعتقاد به خدا و سایر عقاید حقّه است به طوری که هیچ‌گونه شائبه احتمال خلاف در آن نرود و آدمی را در پرهیز از گناه و گریز از معصیت چنان بسازد و بگریزند که شخص گریزان از هزاران درنده آدم‌خوار که همه را بالحسنّ و با چشم در دنبال خود می‌بیند، از آنها می‌گریزد و در مقام اطاعت و عمل به فرایض و واجبات چنان شتاب و استقبال داشته باشد که اشخاص عاشق دنیا در پی منافع و فوایدی که آن را محقق‌الحصول می‌دانند، می‌شتابند. بلکه اثر ایمان به خداوند و روز جزا در واداری انسان به کار نیک و خیر، و بازداری از کار بد و شرّ، به مراتب باید بیشتر از این باشد.

خلاصه آنکه: مراتب فضیلت افراد به حسب درجات یقین آنهاست و اجر و ثواب بر اعمال نیز بر حسب همان اختلاف مراتب یقین اشخاص است، چنانچه از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که:

وَقَدْ سَمِعَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - رَجُلًا مِنَ الْحَرُورِيَّةِ  
يَتَهَجَّدُ وَيَقْرَأُ فَقَالَ: «نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ  
فِي شَلْبٍ»<sup>۱</sup>

امام علیه السلام شنید که مردی از حروریّه (خارج نهروان که اجتماع آنان برای مخالفت با امیرالمؤمنین در صحرای

خروء نزدیک کوفه بوده است) نماز شب می‌گذارد و قرآن می‌خواند، پس آن حضرت (در بارهٔ سودناشتن عبادت، بی‌شناسایی امام‌زمان) فرمود: «خوابی که بایقین و باور (به امام‌زمان و خلیفه برحق) باشد بهتر است از نماز گزاردن با شک و تردید (زیرا مبدأ تعلیم عبادت و کیفیت و چگونگی آنها و یکی از ارکان دین، امام وقت است و کسی که در او تردید داشته باشد نماز گزاردن و قرآن خواندنش درست نیست)».

و اما نکته اینکه امام حسین علیه السلام عرض می‌کند: «خدایا! یقین را در قلب من قرار بده» با اینکه معلوم است مکان یقین، قلب و باطن انسان است، شاید منظور حضرت این باشد که از آنها نباشم که به زبان ادعای یقین کنم ولی در قلبم یقین نداشته باشم و مصداق این آیه باشم:

﴿يَقُولُونَ بِالْأَسِنَّةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾<sup>۱</sup>

چون در مقام ادعا بسیاری خود را صاحب این صفات می‌دانند! ولی در موقع عمل و امتحان خلاف ادعایشان ظاهر می‌شود.

چنان‌که در «جنگ أحد» بسیاری از مشاهیر صحابه که خود را به پیغمبر، نزدیک معرفی می‌کردند و خود را اسلام‌خواه می‌شمردند، از ترس جان پا به فرار نهاده و رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها گذاشته و از آن

---

۱. فتح، ۱۱. «آنها به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل ندارند».

مهلکه گریختند! از جمله آنها «عثمان» بود که با جماعتی تا اعوص (مکانی است نزدیک مدینه) گریختند و سه روز در آنجا اقامت و استراحت کردند! سپس نزد رسول خدا ﷺ بازگشتند و مورد عتاب لطیف و بزرگوارانه صاحب خلق عظیم قرار گرفتند که به آنها فرمود:

«لَقَدْ ذَهَبْتُمْ فِيهَا عَرِيضَةً»<sup>۱</sup>

اما علی بن ابی طالب عليه السلام و تنی چند از صحابه باقی ماندند و از وجود مقدس پیغمبر صلى الله عليه وآله دفاع کردند و چندین زخم کاری نیز برداشتند، مع ذلك دلیرانه ایستادگی کردند به طوری که - بر حسب روایات - حتی جبرئیل از مواسات علی عليه السلام با پیغمبر صلى الله عليه وآله تعجب کرد و گفت:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذِهِ الْمُوَاسَاةُ».

پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود:

«إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ»<sup>۲</sup>

جبرئیل گفت:

«وَأَنَا مِنْكُمْ»<sup>۳</sup>

۱. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۸۴؛ ابن اثیر جزری، الكامل، ج ۲، ص ۱۵۸؛ اربلی، کشف الغممه، ج ۱، ص ۱۹۳.

«مسافت بسیار دوری رفتید».

۲. «او از من و من از اویم».

۳. «من (جبرئیل) از شما دو نفر می باشم».

در همین موقع این اشعار و اعلام شنیده شد:

«لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ»<sup>۱</sup>

در واقعه جانسوز و جانکاه کربلا سرّ این جهت یعنی مطابق بودن زبان با قلب چنان تجلّی کرد که واقعاً عقول را متحیر ساخته است. یقین شخص سیدالشهدا علیه السلام همان بود که از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا و تا هنگام شهادت بر سر مبنا و عقیده‌ای که داشت ایستاد و با آن همه مصائب جانکاه که هریک برای آنکه بزرگ‌ترین شجاعان و مردان مرد را از پا درآورد و تسلیم خواسته دشمن نماید کافی بود، تسلیم نگشت و از قبول پیشنهاد آن مردم بی‌ایمان، امتناع ورزید، چون به درستی، حقّانیت و حقیقت راهی که خود می‌رفت و بطلان راه دشمنان، یقین داشت.

یقین فرزندان، برادران و برادرزادگان آن حضرت و سایر اهل بیت علیهم السلام و اصحاب و انصار، هریک داستانی از یقین کامل است.

همه آنها می‌توانستند از آن مهلکه و از آن معرکه بلاخیز و پروحشت، با کسب اجازه و اذن شخص امام علیه السلام خود را خلاص نمایند و بهانه‌های بسیار بگویند و عذرهای فراوان بسازند خصوصاً که با اذن آن حضرت

---

۱. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۷؛ ابن‌اثیر جزری، الکامل، ج ۲، ص ۱۵۴. «هیچ شمشیری نیست

مگر ذوالفقار و هیچ جوانمردی نیست مگر علی».

باشد. اما آن مردان خدا و اولیاء الله باینکه امام علیه السلام به آنها اذن داد و بیعت خود را از آنها برداشت، آن مواضع پر خوف و خطر را که شهادت در آن قطعی و مسلم بود - آن هم پس از آن ابتلائات شدید - برگزیدند. مسلم بن عوسجه در ضمن پاسخی که به امام علیه السلام و زبان حال همه آن مردان خدا بود، گفت:

«وَاللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُفْتَلُ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ  
أَحْيَا ثُمَّ أُذْرَى يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا  
فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ وَكَيْفَ لَا  
أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ  
الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا»<sup>۱</sup>

«به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می شوم و پس از آن زنده می گردم، و سپس کشته می شوم، پس سوزانیده می شوم و خاکسترم پراکنده و به باد داده می شود و هفتاد مرتبه با من این گونه معامله می شود، از تو جدا نمی شوم تا در راه تو جان ببازم و به سعادت نایل شوم؛ و چرا جان در راه تو ندهم و حال آنکه تنها یک کشته شدن است و پس از آن کرامت بزرگ تری است که هرگز برای آن پایانی نیست».

۱. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۱۸۴.

زهیر بن قین گفت:

«وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ  
حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَإِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِدَلِكِ  
الْقَتْلِ عَنْ نَفْسِكَ وَعَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ  
مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ»؛<sup>۱</sup>

«به خدا سوگند دوست دارم کشته شوم و پس از آن  
زنده شوم و سپس کشته شوم تا هزار نوبت، و خدای  
عزوجلّ به این جانبازی من، قتل را از تو و از این  
جوانان اهل بیت بردارد.»

و همین طور یاران آن جناب و آن خداوندان بصیرت، معرفت و ایمان،  
سخنانی بمانند این سخنان به عرض فرزند پیغمبر ﷺ رساندند و گفتند:

«وَاللَّهِ لَا نُفَارِقُكَ وَلَكِنْ أَنْفُسَنَا لَكَ الْفِدَاءَ نَقِيكَ  
بِنُحُورِنَا وَجِبَاهِنَا وَأَيْدِينَا فَإِذَا نَحْنُ قُتِلْنَا كُنَّا  
وَفَيْتَنَا وَقَضَيْتَنَا مَا عَلَيْنَا».<sup>۲، ۳</sup>

---

۱. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۱۸۴.

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۱۸؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۹۱. «به خدا سوگند از تو جدا  
نمی شویم، جان هایمان فدای توست با گلوها و پیشانی ها و دست هایمان از تو دفاع می کنیم و از تو  
پاسداری می کنیم، وقتی ما کشته شدیم آنگاه به عهد خود وفا کرده ایم.»

۳. در اینجا به مناسبت، این اشعار را که در این سفر خطاب به حضرت مولای متقیان و  
امیرالمؤمنین ﷺ عرض و به مجمع اسلامی جهانی هدیه نمودم، توسلاً خدمت خوانندگان عزیز  
تقدیم می دارم:

## خلوص در عمل (اخلاص)

از جمله خواسته‌هایی که در این دعا خواسته شده است «اخلاص در عمل» است که مرتبه‌ای فوق مرتبه یقین یا اعلی مرتبه یقین است. بدیهی است این مرتبه، مرتبه خلوص مطلق و پاک از هر شائبه ریا و دواعی دیگر است و گرنه اخلاص در عمل نیز مراتب و درجاتی دارد مثل یقین و ایمان.

علی ای رهنمای حق پرستی  
 علی ای عروة الوثقی ای ایمان  
 علی ای دین حق را سیف تبار  
 علی ای صاحب محراب و میدان  
 جدا از حق نه‌ای و حق نمایی  
 الا ای زینت عرش امامت  
 ببین میزان صبر و اوج ایثار  
 شهید خنجر عدوان حسینت  
 ز دنیا و ز عقبی بی نیازی  
 همه خون بود و تیغ و شمشیر  
 تن آغشته در خونش به برگیر  
 به آن حلقوم تشنه جرعه‌ای ریز  
 تنش از زخم دشمن گشته صدچاک  
 ز اطفال صغیرش رفته بُد تاب  
 ز تیر حرمله گردیده پاره  
 فدا خود در ره دین خدا کرد  
 ز قاسم نون‌هال سبط اکبر

علی ای واقف اسرار هستی  
 علی ای شیر یزدان شاه مردان  
 علی ای قاتل شجعان کفار  
 علی ای سرور ارباب عرفان  
 تو در ملک حقیقت پیشوایی  
 الا ای گوهر بحر ولایت  
 بیاد در کربلا ای میرابرار  
 به بحر خون ببین نور دو عینت  
 فداکاری ببین و پاک‌بازی  
 در آن دشت پراز اندوه و تشویر  
 در آن صحرای محنت بار دلگیر  
 در آن میدان پرشور بلاخیز  
 قد سروش ببین افتاده بر خاک  
 ز سوز تشنگی و از قحطی آب  
 گلوی نازنین ششیرخواره  
 به عهد خویش با یزدان وفا کرد  
 گذشت از اکبر و عباس و اصغر



و بالاترین مرتبه همان است که در عمل، فقط و فقط قصدش خدا و حبّ خدا و رضای خدا و قرب به او باشد و داعیش نه بهشت و رضوان، نعیم و ثواب، حور و غلمان و نه تحصیل امان از آتش و عذاب جهنّم و نیران باشد که:

صحبت حور نخواهم که بود عین قصور

با خیال تو اگر با دگری پردازم

حسینت را ببین در چنگ عدوان  
دل از داغ جوانان پرز خون بود  
نشد تسلیم با صد زخم کاری  
به خصم حق نخواهد گشت تسلیم  
ببیا در کربلا در بزم عشاق  
بین حال حضور و قرب ایشان  
خلوص نیت و صدق و صفا بین  
ثبات و رادمردی و شهامت  
در آن غوغای مهیای وصال است  
کز آن گردید عقل آدمی مات  
سرور سینه زهرا و حیدر  
همه اعلام دین ابطال اخیار  
همه اخوان صدق و دشمن افکن  
ز جان خویش در راه خداوند  
چراغ معرفت در عالم افروز  
همه حق پیشه و حق گو و حق کیش  
نگهداری نمود از دین و قرآن  
نمات می توانی یاری دین  
ز سوی «لطفی صافی» به آنها

ببیا در کربلا از راه احسان  
مصیبتش بین کز حدّ فزون بود  
ولی آن کوه عزم و پایداری  
بلی مرد خدا و مرد تصمیم  
علی ای درگهت را جمله مشتاق  
ببیا در محفل انس شهیدان  
جهاد و همت و صبر و وفا بین  
بین ایمان و عزم و استقامت  
حسینت محو ذات ذوالجلال است  
ابوالفضل غضنفر و آن مواسات  
علی اکبر آن شبیه پیمبر  
وفای اهل بیتش بین و انصار  
همه رزمنده و مرد و تهمتن  
گذشته از زن و از مال و فرزند  
همه دین پرور و حرّیت آموز  
همه خصم ستمکار و بداندیش  
فداکاری آن آزادمردان  
پیام هر یک از آنها بود این  
تجیّات فزون از حدّ احصا

چنان که از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود:

«إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا  
فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى  
طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ  
عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ، وَهِيَ أَفْضَلُ  
الْعِبَادَةِ»<sup>۱</sup>

«عبادت کنندگان سه دسته‌اند: گروهی که خدای عزوجل را از ترس عبادت کنند و این، عبادت بردگان است و گروهی که خدای تبارک و تعالی را به طمع ثواب عبادت کنند و این، عبادت مزدوران است و دسته‌ای که خدای عزوجل را برای دوستیش عبادت کنند و این، عبادت آزادگان و بهترین عبادت است».

بدیهی است در هر سه این مراتب، عبادت واجد مرتبه صحّت است و از شرک در عبادت که منهی<sup>۲</sup> عنه است خالی است چنانچه در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا  
صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾<sup>۲</sup>

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۸۴؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۲.

۲. کهف، ۱۱۰. «هرکس به لقای (رحمت) پروردگارش امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدا، احدی را با او شریک نگرداند».

ولی خلوص اکمل، همان خلوص عبادتِ احرار و آزادگان و اهل معرفت است که از خدا غیر او را نمی‌خواهند و جز قرب به او در هر حال و هر کجا باشند نمی‌طلبند و به مضمون این اشعار زبانشان مترنم است:

ای آنکه لاف می‌زنی از دل که عاشق است  
طوبی لک از زبان تو با دل موافق است  
غلمان و حور کی طلبد مرد حق شناس  
شهوَت پرست کی بود آن کس که عاشق است  
یا می‌گویند:

خلاف طریقت بود که اولیا  
تمنّا کنند از خدا جز خدا  
چه از دوست چشمت به احسان اوست  
تو در بند خویشی نه در بند دوست

در این مرتبه سیر و صعود انسان به جایی می‌رسد که خود را در حال و مقامی می‌بیند که فارغ از تفکّر در عذاب و عقاب یا جزا و ثواب می‌شود و می‌گوید:

مکن هرگز تمنّای بهشت اندیشه دوزخ  
اگر مطلب رضای اوست خواه اینجا و خواه آنجا  
در این مشهد شخص عارف (نه صوفی، نه عارفِ حقّه باز مسلک ساز  
و سلسله باز) هیچ جا و مکانی را دور از خدا نمی‌بیند و مکانی که خدا

را در آن نبیند نمی‌یابد تا در عذاب او که در حال بُعد و دوری از او و حرمان از رؤیت جلال و جمال او حاصل می‌شود، فکر کند و چه سزاوار است که در اینجا یادی از یکی از بانوان عارفه - یعنی مادر مهربانم (فاطمه خانم) دختر مرحوم آیت‌الله آخوند ملاً محمدعلی گلپایگانی به‌عنوان ادای بعض حقوق و انواع تربیت جسمی و خصوصاً روحی او - بنمایم، او که هرگز گریه‌های سوزناکش را در هنگام خواندن دعای کمیل و ابوحمزّه، زیارت عاشورا و غیره و هنگام قرائت بهترین اشعار پندآموز و سازنده و مناجات با خدا فراموش نمی‌کنم. از جمله اشعاری که در آن حالات بسیار عالی توجّه به خدا، می‌خواند این دو شعر بود:

گفتی که تو را عذاب خواهم فرمود

من در عجبم که در کجا خواهد بود

آنجا که تویی عذاب نبود آنجا

و آنجا که تو نیستی کجا خواهد بود

بدیهی است آنجا که خدا به معیت علم و قدرت کامله خود هست همه جا و هر مکان و با هر کس است و از این نظر هیچ جایی که او نباشد نیست و آنجا که خدا به معیت الطاف خاصّه و توفیق خود و ظهور اسما و صفات خود حاضر است و رحمت و لطفش شامل است، قلوب خداشناسان و کسانی است که از او یاد می‌نمایند که:

«لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ  
عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»<sup>۱</sup>

و نیز در حدیث قدسی است:

«أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي»<sup>۲</sup>

و آنجا که خدا به این معیت با انسان نیست، قلب‌های غافل از یاد او و حالات شیطانی دور از او و اماکن این‌چنینی است.

## مراتب خلوص

اما مراتب خلوص، اول مرتبه آن این است که: عمل از ریا و نمایاندن آن به غیر و به جهت کسب معروفیت نزد مردم و جلب محبوبیت نزد غیرخدا، خالص و پاک باشد، اگر به مقدار کم هم ریا در عمل وارد شود عمل را بی‌اثر، هباءً منثوراً و باطل می‌نماید. البته پاک‌کردن و خالص‌ساختن عمل از ریا اگرچه به ظاهر ساده و آسان است ولی در واقع دشوار و کار مخلصین و موحدین است.

از حضرت رسول اکرم ﷺ روایت شده است که:

---

۱. ابن ابی‌جمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷. «در زمین و آسمانم گنجانده نمی‌شوم و لکن در قلب بنده مؤمنم جای می‌گیرم».

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۹۶؛ صدوق التوحید، ص ۱۸۲؛ همو، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۸۴؛ ابن‌فهد حلی، عدة‌الداعی، ص ۲۳۵، ۲۳۸. «من همنشین کسی که به یادم هست می‌باشم».

«إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ». قَالُوا:  
وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الرِّئَاءُ»<sup>۱</sup>  
«ترسناک ترین چیزی که از آن بر شما می ترسم شرک  
کوچک تر است». عرض کردند: شرک کوچک تر  
چیست؟ فرمود: «ریا».

و در حدیث دیگری از آن حضرت روایت شده است که فرمود:

«الشِّرْكَ فِي النَّاسِ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى  
الْمِسْحِ الْأَسْوَدِ فِي اللَّيْلَةِ الْمُظْلِمَةِ»<sup>۲</sup>  
«شرک در امت من پنهان تر از جنبش و حرکت  
مورچه بر پلاس سیاه در شب تاریک است».

و باز در روایت دیگر می خوانیم:

«الشِّرْكَ فِي أُمَّتِي أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا»<sup>۳</sup>  
«شرک در امت من از جنبش مورچه بر سنگ صاف  
مخفی تر است».

اگرچه ظاهر خبر، مطلق شرک است که حتی اطاعت های  
کورکورانه از مستکبران، اقویا، اطاعت های حزبی، برنامه ها، قوانین غیر الهی،  
نظامات مصنوعه بشری و خضوع در برابر ارباب مناصب و مقامات و حتی

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۴۲۸ - ۴۲۹؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۰۲؛ ج ۱۰، ص ۲۲۲. ابن فهد حلی، عدة الداعی، ص ۲۱۴.

۲. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۴۸۷؛ مجلسی، بحار الانوار ج ۶۹، ص ۲۹۸ - ۲۹۹.

۳. هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۲۳؛ سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۸۴ - ۸۵؛ متقی هندی،  
کنز العمال، ج ۳، ص ۴۷۵ - ۴۷۶، ۸۱۶ - ۸۱۷؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۱۳.

صاحبان مقامات مذهبی که حاکی از تملق و چاپلوسی است، می‌شود. در کتاب شریف کافئ از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«اگر قومی عبادت کنند خدای واحد بی‌شریک را و نماز به‌جا آورند و زکات بدهند و حجّ خانه خدا را انجام دهند و ماه رمضان را روزه بگیرند، پس بگویند از برای کاری که برای خدا یا پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را کرده باشند (یا دستوری که داده باشند) چرا خدا یا پیغمبر صلی الله علیه و آله خلاف آن عمل نکرده یا دستور نداده‌اند یا در دل خودشان چنین اعتراضی را بیابند، به همین اعتراض (و راضی‌نبودن به عمل و حکم خدا) مشرک می‌باشند.

سپس این آیه را تلاوت فرمود:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۱</sup>

پس بر شما باد تسلیم»<sup>۲</sup>.

و این شرک در مراتب مخفیه شامل مثل تواضع برای اغنیا و سرمایه‌داران برای سرمایه‌داری و توانگری آنها هم می‌شود؛ چون هم شرک و هم اخلاص در عمل، مراتب و درجات متفاوت بسیاری دارد.

---

۱. نساء، ۶۵. «به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند».

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۹۰.

در حدیث است که:

«مَنْ أَتَى غَتِيًّا فَتَوَاضَعَ لِعِغْنَاهُ ذَهَبٌ ثَلَاثًا دِينَهِ»<sup>۱</sup>

«هرکس برای ثروتمندی به خاطر ثروتش تواضع کند  
دوثلث دینش از بین می‌رود».

مع‌ذکب به ملاحظه اینکه ریا را شرک خفی می‌نامند محتمل است  
مراد از شرک در این حدیث خصوص ریا باشد.

به‌رحال روایات در مذمت ریا، مستفیض بلکه متواتر است و علاوه  
بر بطلان عمل به‌واسطه ریا، عمل عبادی ریایی، حرام و از گناهان بزرگ  
است و غیر عبادی اگرچه حرام نباشد خلاف توحید موخّدین کامل  
است و عمل اگر چه قصد ریا در آن مستقلّ نباشد و ضمیمه قصد  
قربت باشد مقبول نیست و ثواب و پاداش ندارد و ریایی است.

گنهکار اندیشه‌ناک از خدای      به از پارسای عبادت‌نمای  
کلید در دوزخ است آن نماز      که در چشم مردم گزاری دراز

تذکر لازم در اینجا این است که باید در مسئله ریا و اخلاص در  
عمل به احکام فقهی نیز توجه نمود. مثلاً همان‌طور که گفته شد ریا به  
هر شکل و به هر قدر در عبادت وارد شود آن عبادت را باطل  
می‌نماید و اگر عبادت دارای اجزایی است که به‌هم مرتبط هستند و

---

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۲۸ (ج ۴، ص ۵۰)؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۶۴؛ مجلسی، بحار‌الانوار،



مجموع آنها به عنوان مجموع مأموریه باشد، اگر در یک جزء کوچک آن اگرچه مدّ ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾<sup>۱</sup> باشد، ریا وارد شود کلّ آن و اجزای دیگر همه باطل می شود.

اما ضمائم دیگر در نیت عبادت مانند نماز یا روزه یا ضمائم به اصطلاح راجحه است یا مباحه؛ ضمائم راجحه اعمّ از اینکه عبادیه باشد یا غیرعبادی در صورتی که به نفس عنوان نماز مثلاً تعلق بگیرد مثل نماز ظهر در فلان زمان یا مکان، مثل مسجد در صورتی که به قصد امتثال هر دو امر انجام شود، صحیح و بی اشکال است بلکه قصد یکی از دو امر هم کافی است؛ مگر اینکه قصد امتثال امر به حقیقت مأموریه مثل نماز ظهر، مقید به وقوع آن در زمان یا مکان خاصّ که راجح است باشد که تحقق امتثال و حصول قربت به این نحو که مقید به امتثال امر در ضمن جزء خاصّ است، محل اشکال است.

اما اگر به نفس عنوان نماز تعلق نداشته باشد و نماز فرضاً منطبق هر دو عنوان باشد؛ اگر نیت آن تابع نیت نماز نباشد و مستقلاً یا با اشتراک با نماز ملحوظ شده باشد به طوری که جزء داعی باشد و نماز به طور مستقلّ داعویت نداشته باشد، در این صورت نیز تحقق امتثال امر نماز، محل اشکال است بلکه امتثال حاصل نمی شود.

اما ضمائم مباحه فقط، وجود آنها در نیت و خلوص شرعی و فقهی آن در صورتی مضرّ نیست که تابع صرف نیت عبادت باشد. این اجمالی از احکام فقهی نیت عبادت است که البته تفصیل و بحث در فروع آن را باید در فقه بیان نمود و در اینجا فقط مجرد اشاره بود نه بحث و نه تحقیق و تفصیل.

به هر صورت در مسئله خلوص نیت، سخن بسیار است و حصول مراتب عالیّه آن صعب و دشوار است و برای هرکسی حاصل نمی‌شود، چنان‌که معروف است یک نفر از اهل عبادت و مواظب نماز جماعت که همیشه برای اینکه حضور در صف اول، ثوابش از سایر صفوف بیشتر است در صف اول حاضر بود اتفاقاً یک مرتبه موفق نشد و در یکی از صفوف دیگر ایستاد و حسّ کرد که ناراحت است و فکر کرد شاید این ناراحتی او از جهت فوت ثواب شرکت در صف اول نباشد بلکه برای این باشد که حضور در صف اول را به‌طور ناخودآگاه امتیاز ظاهری و تقدم بر دیگران می‌شمرده و نیتش در این مواظبت چندساله خالص نبوده است از این جهت قضای همه آن نمازها را به‌جا آورد.

البته این حکایتی است اما به هر حال باید شخص در مقام رسیدن به خلوص نیت بسیار دقیق باشد و همیشه خود را متهم بداند و بداند که اخلاص در عمل - به‌خصوص اگر در همه اعمال باشد - به این

آسانی‌ها حاصل نمی‌شود، مراقبه و مشارطه لازم است. اینکه در حدیث است:

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»<sup>۱</sup>

اگرچه به ظاهر سهل و آسان جلوه می‌کند ولی اهل تقوا و ریاضت، خودساختگان و کاملین در اخلاق می‌دانند که چهل صباح خلوص لله و کنار گذاشتن دواعی و انگیزه‌های غیرخدایی چقدر دشوار است حتی یک بیست و چهار ساعت آن هم دشوار است.

وقتی چهل بامداد یا چهل شبانه‌روز اخلاص در عمل این اثر بزرگ و عمده را داشته باشد، چهل سال و همه عمر چه آثار بزرگ و ثمرات مهمی را خواهد داشت، خدا می‌داند.

ثواب اعمال نیز بر حسب خلوص نیت مختلف می‌شود؛ ممکن است در اثر خلوص نیت یک عمل کوچک شخصی از جهت ثواب از عمل به ظاهر بسیار بزرگ دیگری اجر و ثوابش بیشتر باشد و یک دینار انفاق از یک نفر، از یک میلیون دینار انفاق دیگری مقبول‌تر باشد.

و چنان‌که بعضی گفته‌اند: (والعهدة علی قائله) در اثر اینکه امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

انگشترش را فی سبیل الله در حال رکوع به سائل داد و این آیه، نازل شد:

---

۱. ابن فهد حلی، عده الداعی، ص ۲۱۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹. «هرکس چهل روز برای خدا خالص گردد، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می‌سازد.»

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ  
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۱</sup>

بعضی به طمع اینکه آیه در شأن او نازل شود هفتاد انگشتر به سائل دادند! بدیهی است این انفاق به قصد اینکه از او قدردانی شود و آیه در شأنش نازل شود، خالی از خلوص بود؛ اگر به جای هفتاد، هفتصد و هفتصد میلیون انگشتر به سائل می داد هیچ آیه‌ای و کلمه‌ای و حتی حرفی نازل نمی شد.

باید از علی علیه السلام آموخت اخلاص عمل، انفاق علی علیه السلام برای خدا بود نه به قصد اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله یا کس دیگر از او تقدیر نماید یا خدا در شأن او آیه‌ای نازل کند.

او با همه عظمتی که داشت خود و عمل خود را در درگاه خدا و در برابر نعمت‌های الهی سزاوار تقدیر و تحسین نمی دانست. او از آن کسی اخلاص آموخته بود که به درگاه خدا با آن همه عبادت و اطاعت که خدا به او خطاب کرد:

﴿طه \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾<sup>۲</sup>

۱. مائده، ۵۵. «حقیقتاً یاور شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز به پا داشته و به فقیران در حال رکوع زکات می دهند». (به اتفاق مفسرین عامه و خاصه مراد از این آیه شریفه علی علیه السلام است).

۲. طه، ۱ - ۲. «طه (ای رسول ما)، قرآن را از آن برای تو نازل نکردیم که خویشتن را به رنج افکنی».

عرض می‌کرد:

«مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ».

و خلوص نیت برای او از همین معرفت و چشم‌نداشتن به غیر خدا و او را و فقط او را از او خواستن و تمنا کردن و غیر او را نخواستن و تمنا کردن حاصل شده بود. لذا یک ضربت او در روز خندق بهتر است از عبادت جنّ و انس یا همه امت تا روز قیامت.<sup>۱</sup>

البته وجوه محکم دیگر برای خیریت و افضلیت این ضربت هست که مهم‌تر از همه همان است که از کلام رسول خدا ﷺ در آن مبارزه علی رضی الله عنه و عمرو بن عبدود استفاده می‌شود که فرمود:

«بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشِّرْكِ كُلِّهِ».<sup>۲</sup>

به هر وجه که این افضلیت باشد، بدیهی است که اخلاص امیرالمؤمنین رضی الله عنه که رئیس‌المخلصین و امام‌الموحدین است کامل‌ترین مراتب و اعلی‌درجه اخلاص است. او مخلصانه در وقتی که هیچ طمع و خوفی در ایمان و ترک آن جز به خدا و از خدا نبود اوّل کسی بود که دعوت پیغمبر را اجابت کرد و اسلام آورد. اگرچه این تعبیر تا

---

۱. قندوزی، ینابیع‌الموده، ج ۱، ص ۴۱۲.

۲. کراچکی، کنزالفوائد، ص ۱۳۷؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۶۱؛ ابن طاووس، الطرائف، ص ۶۰؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۵؛ ج ۳۹، ص ۱؛ ج ۱۰۸، ص ۲۸۸. «ایمان همگی‌اش در برابر همگی شرک قرار گرفته است».

حدی با این واقعیت که علی علیه السلام قبل از بعثت و در عوالم قبل از این عالم، ایمان به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت نارساست؛ و هم با این حقیقت که در روایات صحیحه معتبره وارد است از آن حضرت که:

«من تنها، هفت سال قبل از همه با پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز می‌خواندم».<sup>۱</sup>

و هم با این واقعیت که ظاهر در این است که صدای وحی را اگرچه مخاطب آن پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است ولی آن حضرت نیز می‌شنیده که فرمود:

«إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ».<sup>۲</sup>

تمام مشاهد و مواقف امیرالمؤمنین علیه السلام در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و پس از ارتحال آن حضرت به رفیق اعلی، مشاهد اخلاص و صدق ایمان به خداوند متعال است.

مشاهد اهل بیت و ائمه طاهرین علیهم السلام هر یک اخلاص آنها را در راه خدا نشان می‌دهد.

دعاها و حالات مختلف آنها همه نشانگر حقیقتی است که در این

۱. مغربی، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۷۷ - ۱۷۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۱، ۲۹۷ - ۲۹۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (ج ۲، ص ۱۵۸). «آنچه من می‌شنوم تو نیز می‌شنوی و آنچه من می‌بینم تو نیز می‌بینی؛ جز اینکه تو نبی نیستی».

آیه کریمه آمده است:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ  
الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

یکی از مظاهر بارز این اخلاص، حضور بی قید و شرط سیدالشهدا علیه السلام برای درک فیض شهادت است. بدیهی است اگر انسان در راه مقصد، هدف و محبوبش دل به مرگ قطعی و شهادت حتمی نهاد و به پای خود با امکان حفظ حیات از مرگ استقبال نمود، عالی‌ترین علامت بارز خلوص را نشان داده است. امام حسین علیه السلام و یاران و اصحابش همه آگاهانه تن به مرگ داده و از آن با کمال قدرت روح و توکل بر خدا استقبال نمودند.

آن بزرگواران که خود حسین علیه السلام می‌فرماید: «اصحابی نیکوکارتر و با وفاتر از اصحاب خود نمی‌شناسم»<sup>۲</sup> در امر شهادت بر یکدیگر سبقت می‌جستند و بعضی از آنها که به توفیق ادراک شهادت نایل می‌شدند، دیگران را به شهادت در راه حسین علیه السلام وصیت می‌نمودند. این شعر منسوب به امام علیه السلام است و اگر از آن حضرت هم نباشد مضمونش زبان حال آن حضرت است که می‌فرماید:

---

۱. انعام، ۱۶۲. «بگو ای پیغمبر! همانا نماز و طاعت و کلیه اعمال و حیات و ممات من همه برای خداست که پروردگار جهان‌هاست».

۲. خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۷.

تَرَكْتُ النَّاسَ ظَمْرًا فِي هَوَاكَا  
وَأَيْتَمْتُ الْعِيَالَ لِكَيْي أَرَاكَا  
وَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحَبِّ إِزْبَاً  
لَمَّا حَنَّ الْقُوَادُ إِلَيَّ سِوَاكَا<sup>۱</sup>

گر نوازی چه سعادت به از این خواهم یافت  
ور گشای زار چه دولت به ازینم باشد  
شمع قهرار تو زنی قوت روحم گردد  
جام زهرار تو دهی قوت روانم باشد

و چه نیکوست این اشعار در وصف اصحاب آن حضرت:

قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مُلْمَئَةٍ      وَالْقَوْمُ بَيْنَ مُدْعَسٍ وَمُكَزْدَسٍ  
لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَأَقْبَلُوا      يَتَهَافَتُونَ عَلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ<sup>۲</sup>

و حقیر عرض کرده‌ام:

حسین ای همایون همای سعادت      حسین ای شه ملک صبر و شهامت  
فروغی ز نور تو خورشید رخشان      ز دریای جود تو کوثر حکایت  
تویی نور چشمان زهرا و حیدر      گل احمر بوستان رسالت

۱. در عشق و دوستی تو همه مردم را ترک کردم و فرزندان و عیال را یتیم گذاشتم تا تو را ببینم.

اگر مرا در راه محبت و دوستی تکه تکه کنی دل به غیر تو عشق نمی‌ورزد و شوق نیاورد.

۲. ابن عنبه حسینی، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۳۵۷؛ ابن طاووس، اللهوف، ص ۶۷؛

امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۳؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۶، جزء ۲، ص ۲۱۵. آنها مردمان و

گروهی هستند که وقتی برای دور ساختن بلایی به یاری خوانده شوند - در وقتی که مردم دسته‌ای

با سر نیزه زده شده و گروهی به بند کشیده شده‌اند - دل‌هایشان را بر روی زره‌هایشان می‌پوشند و

می‌آیند یورش می‌برند تا نفرت و افراد را از میان بردارند.



بخش سوم: بصیرت در دین / ۱۵۳

نگون گشت اعلام کفر و ضلالت  
فزودیش بر عزّت و بر کرامت  
ز ناموس دین کرد الحقّ حمایت  
خداوند اقلیم مجد و جلالت  
جوانان و یاران به کوی شهادت  
ز عبّاس آن دژ بحر شجاعت  
شهیدان شمشیر اهل شقاوت  
همه رهروان طریق ولایت  
همه پیش‌تازان راه دیانت  
مرام همه قطع نخل غوایت  
به آن صبر و ایمان و آن استقامت  
که مرگ است یا سربلندی سعادت  
عصا محبّان به روز قیامت  
که بر نیزه می‌کرد قرآن تلاوت  
که تیر ستم کرد او را سقایت  
ایا معدن جود و فیض و سخاوت  
مرا هست بردرگهت بس شکایت  
که ابلغ بود از صراحت کنایت  
نباشد شگفت ای محیط کرامت  
بینی به من گر به چشم عنایت

به پا از قیام تو شد پرچم دین  
رهانیدی اسلام از چنگ اعدا  
جوانمردی و غیرت و همّت تو  
الا ای ولیّ خدای یگانه  
فدا کردی اندر ره دین و قرآن  
گذشتی هم از اصغر و هم ز اکبر  
زیاران نامی و صحب گرامی  
همه عاشقان وفا و حقیقت  
همه دشمن ظلم و طغیان و عدوان  
شعار همه بود الله اکبر  
بنازم به آن همّت عالی تو  
تو اعلام کردی به آزاد مردان  
به لطف تو دارند چشم شفاعت  
فدای سرانور بی‌تن تو  
به قربان آن کودک شیرخوارت  
ایا مالک ملک حُسن و معالی  
ز این وضع دوران و از شدّت دهر  
سخن در جناب تو سربسته گویم  
به «لطفی» بیخشی اگر هر دو عالم  
نباشد مرا بیم از نار دوزخ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ  
وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ  
وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

**توجه به یک نکته مهم:**

از جمله اموری که در باب خلوص نیت توجه به آن لازم است این است که: خلوص نیت در انجام عبادات و هر کار و عملی که مقصود شخص از آن، رضای خدا و تقرب به درگاه او باشد، با قصد فوائد غیرقرب و نتایج مادی و دنیوی آن حاصل نمی‌شود؛ یعنی اگر مثلاً روزه را فقط به قصد فوائد صحی و بهداشتی آن بگیرد یا این قصد ضمیمه قصد لله و قربت باشد، عمل صحیح نیست. البته بسیاری از احکام دارای این گونه حکمت‌ها و فوائد دنیوی، جسمی و مادی هستند و در شرع حکمی که متضمن جلب مصلحت یا دفع مفسده‌ای نباشد وجود ندارد ولی در به‌جا آوردن عمل اگر شخص بخواهد مأجور و مقرب شود باید به قصد اطاعت و امتثال امر خداوند متعال آنها را به‌جا آورد. لذا در مشهد اطاعت و فرمان‌بری مولای همه کائنات، بنده واقعی از فلسفه، فایده و حکمت دستور مولا نمی‌پرسد و به آن کاری ندارد.

دانستن فلسفه و حکمت، فایده علمی دارد و برای قوت ایمان و عقیده به احکام شرع و مزید معرفت و یقین سودمند است، اما شرط عبودیت و بندگی در مقام فرمان‌بری و اطاعت امر، پرسش از غرض مولا و حکمت عمل نیست؛ زیرا با اخلاص و کمال بندگی منافات دارد. در اینجا تسلیم

و انقیاد هرچه بیشتر باشد عمل کامل تر و نشانه مرتبه عبودیت برتر است. همان طور که حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی به فرزندش امر خدا را به «ذبح» او ابلاغ کرد او بدون درنگ گفت:

﴿يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ﴾<sup>۱</sup>

نپرسید فلسفه، حکمت و مصلحت ذبح من چیست، بلکه بی چون و چرا گفت: ای پدر! آنچه را به آن مأمور شده‌ای انجام بده.

یکی از امتیازات مهم ایمانی امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران از صحابه همین است که آن حضرت در برابر اوامر و دستورات پیغمبر صلی الله علیه و آله تسلیم محض بود و عرض وجود نمی‌کرد و فرمان را بی چون و چرا اجرا می‌کرد. درحالی‌که بعضی در اعمال سلیقه و رأی شخصی و عرض وجود خود تا حدّ اعتراض و ردّ دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله به جسارت، خلاف ادب و عدم تسلیم، می‌ایستادند.

علی علیه السلام محو حقیقت، معنویت، کمال علم و عمل و شخصیت والای رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و به: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۲</sup> مؤمن واقعی بود و عالی‌ترین مرتبه خلوص را دارا بود و به شرایط بندگی ملتزم و متعهد بود.

---

۱. صفات، ۱۰۲. «ای پدر! هرچه مأموری انجام ده».

۲. نجم، ۳ - ۴. «هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید؛ سخن او هیچ چیز، غیر وحی خدا نیست».

بنده آن باشد که بند خویش نیست  
جز رضای خواجه‌اش در پیش نیست  
گر ببرد خواجه او را پا و دست  
دست دیگر آرد که این نیز هست  
نی ز خدمت مزد خواهد نی عوض  
نه سبب جوید ز امرش نه غرض

### بقیه این بخش از دعا:

بقیه این بخش، دعا و درخواست نور، بینایی چشم، بصیرت، بینش در دین و بهره‌بخشی به اعضا و جوارح و امور دیگر است که شاید از مهم‌ترین آنها بصیرت قلبی و بینش دل و آگاهی و روشنی ضمیر و باطن است که به توفیق الهی در اثر تفکر در آثار قدرت الهی، عبادت، اطاعت و توجه، قوت می‌گیرد؛ چون ریشه آن در فطرت آدمی هست و همان:

﴿فَطَرَهُ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾<sup>۱</sup>

اما این فطرت را باید با قبول هدایت‌های عقل و شرع پرورش داد. با این بصیرت است که انسان‌های کامل، باطن‌اشیایی را که با بصر حسی و چشم جسم می‌بینند مشاهده می‌کنند و وقتی دیگران همان ظاهر را می‌بینند آنها باطن و غیب این عالم را می‌بینند و نگاهشان عبرت است که از محسوس عبور کرده و به معقول می‌رسند، خدا را

می‌شناسند و از آنچه می‌بینند پند و اندرز می‌گیرند.

چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا  
نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا»<sup>۱</sup>.

«دوستان خدا آنانند که به باطن (نیست‌شدن) دنیا  
بنگرند، هنگامی که مردم به ظاهر (زینت و آرایش)  
آن می‌نگرند».

این بصیرت اگر وسیع شود افق فکر و علو درجه انسان را بسیار پویا  
نموده و بالا می‌برد. بینایی حقیقی این است که با این بینش توأم باشد  
و الا انسان مصداق این آیه می‌شود:

﴿لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا﴾<sup>۲</sup>؛

می‌بیند، اما درک نمی‌کند مانند چهارپایی که وارد یک صحرای  
علفزار و پر از یونجه شود که غیر از خوردن علف چیزی نمی‌فهمد و  
به چیزی نمی‌اندیشد، نه علف را می‌شناسد و نه تولیدکننده آن و نه  
خواص علف و نه مضار آن را؛ غیر از خوردن، چیزی نمی‌فهمد؛ نه  
علف او را موعظه می‌کند و نه باغ و سبزه‌زار، نه از آغاز آن چیزی  
می‌شناسد نه از انجام آن.

---

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲ (ج ۴، ص ۱۰۱).

۲. اعراف، ۱۷۹.

در قرآن کریم و احادیث، راجع به بینش بیداری ضمیر، آگاهی باطن و شعور، بسیار تذکر داده شده است. هرکس در این دنیا چشم بصیرتش کور باشد، در آن دنیا نیز کور محسور می‌شود، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ  
وَأَصْلُهُ سَيِّئًا﴾<sup>۱</sup>

«هرکس در این دنیا کور باشد، در آخرت کور خواهد بود و از کور گمراه‌تر».

این کوری، کوری چشم جسم نیست؛ این کوری چشم قلب و دیده باطن است؛ و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا  
وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ \* قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي  
أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا \* قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ  
آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ﴾<sup>۲</sup>

«و هرکس از یاد من اعراض کند همانا (در دنیا) معیشتش تنگ شود و روز قیامت نابینا محسورش کنیم. او در آن حال گوید: خدایا! چرا مرا نابینا محسور کردی و

۱. اسراء، ۷۲.

۲. طه، ۱۲۴ - ۱۲۶.

حال آنکه من (در دنیا بینا بودم). خدا به او فرماید: آری  
چون آیات ما برای هدایت تو آمد همه را به طاق  
فراموشی و غفلت نهادی امروز هم تو را (ملائکه رحمت)  
فراموش (و بی بهره) خواهند کرد».

همچنین در این دعا درخواست می شود که شنوایی و بینایی را، مراد  
و وارث من قرار بده.

این دعا و حاجت در بعضی دعا‌های دیگر نیز هست و ظاهراً  
مقصود این باشد که عقل، بصیرت، درک و هوش مرا تا پایان کار از  
من نگیر که هوش و درک من تا پس از آنکه همه اعضا و قوایم را  
گرفتی، باقی باشد؛ چون در این صورت تا پایان زندگی خود انسان بر  
خودش حاکم و صاحب اختیار است، به عکس آنکه اگر عقل و هوش  
او سلب شود، کارش به دست دیگران می افتد و زندگی، بدون نعمت  
عقل و هوش - اگرچه در نظام کل، دارای حکمت‌ها و مصالحی است -  
خالی از سیر و سلوک معنوی و کسب اجر و ثواب و بی محتوا می شود.







---

بخش چهارم:

ترس از غضب خداوند

---



«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا خَلَقْتَنِي فَجَعَلْتَنِي سَمِيعاً  
بَصِيراً... لَكَ الْعُتْبَى لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى قَبْلَ  
ذَلِكَ».<sup>۱</sup>

گاه انسان در مطالب و خواسته‌هایی که از دیگران دارد برای ترغیب آنها به انجام تقاضای خودش یا به مناسبت حال و شأن آنها سوابق و روابط خوب فی‌مابین خود و آنها را یاد می‌کند؛ از تقاضاهایی که از آنها پذیرفته و از خدماتی که نسبت به آنها انجام داده و خلاصه حقوقی را که در بین آنها بوده و او رعایت می‌کرده است یادآور می‌شود، که در واقع می‌خواهد طرف هم، مقابله به مثل کند و احسان و خدمت او را تلافی نموده و به او احسان و نیکی بنماید.

البته تذکر احسانی که انسان به کسی می‌نماید اخلاقاً پسندیده نیست و از شائبه منت‌گذاری، خودبینی و بزرگ‌شمردن احسان، خالی نیست و شرط ادب و اخلاق، فراموش کردن آن احسان و کم‌شمردن آن است، ولی گاهی در شرایطی مثل ترغیب طرف به قبول تقاضا، تذکر آن مناسب می‌شود.

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۳؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۶ - ۱۷۷؛ محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

به عبارت دیگر، به قصد منت و فخر بر طرف و تعظیم خود و تحقیر او و امثال این امور، یاد احسان و خدمت پسندیده نیست؛ اما به دواعی صحیح و مشروع، تذکر آن مانعی ندارد بلکه در بعض موارد راجح است. این برنامه‌ای است که بین افراد جریان دارد.

اما بین بنده و خدا، مخلوق و خالق؛ بنده‌ای که سراپا نیاز و احتیاج به خداوند است و خدایی که در غنا و بی‌نیازی از همه کس و همه چیز، یگانه و منفرد است و بی‌نیازی ذاتی اوست، بنده در موقف دعا و مقام طلب حاجات و درخواست مطالب و مقاصد و عرض نیاز از سوابق و روابط احسان خود به خدا چه می‌تواند بگوید، بنده فقیر بالذات است و کسی که چیزی ندارد نمی‌تواند به کسی چیزی بدهد. معطی خداست، رازق اوست، خالق اوست، کریم و ذوی الاحسان اوست، ستار و غفار اوست، علیم و عالم اوست، رحیم و رحمان اوست، شافی اوست، محسن اوست. خلاصه همه صفات کمالیه و اسماء الحسنی خاص ذات جلیل و جمال جمیل اوست.

سابقه بنده با این خدای یگانه موصوف به همه صفات خوب، متنعم بودن به نعمت‌های او، مواهب، عطایا و بخشش‌های اوست؛ نعمت خلق و هستی، نعمت بینایی و شنوایی، نعمت اعتدال جسمی و روحی، نعمت عافیت، نعمت محافظت در بلا، نعمت هدایت، نعمت توفیق نیکی، زیبایی و خوش‌اندami، نعمت غذا و آب و پوشاک،

نعمت بی‌نیازی از غیر او، نعمت پوشش بر خطاها و لغزش‌ها و هزاران‌هزار نعمت‌های دیگر که معدودی از آنها را که نمونه‌ای از آنهاست در این دعا می‌خوانیم.

بیشتر بندگان، با خدا غیر از دریافت عطیّات و گرفتن نعمت‌ها و ادانکردن حقّ شکر آنها و ناسپاسی کفران نعمت، سابقه‌ای ندارند؛ و اگرچه معرفت، خداشناسی، عبادت و شکر نعمت‌های او هم از سوابق اوست، اما برای آنها هم نعمت او و بخشایش و عطای او حاصل شده؛ و علاوه مثل سایر نعمت‌ها خود بنده از آنها متنعم و بهره‌مند می‌شود.

یاد خدا و معرفت خدا آرام‌بخش روح و روان اوست با یاد خدا و معرفت، از جهنّم تحیّر و یأس و ناامیدی نجات پیدا می‌کند و زندگی و بهره‌گیری از آن هزارها و هزارها نعمت‌های دیگر، لذّت‌بخش و بامحتوا می‌شود.

حال، بنده می‌خواهد در خانه خدا برود، با این فقری که ناتوانی و احتیاج و نیاز صرف است می‌خواهد به مشهد دعا برود و از خدا حاجت طلب کند و با غنای او فقر خود را بپوشاند، همه وجودش حاجت است و سرپایش مطلب و نیاز، از خدا هم چیزی چنان‌که گفته شد طلبکار نیست؛ نه زبان الزام دارد و نه می‌تواند امری را بر او الزام نماید.

آن بنده‌ای که معرفت به خدا دارد به‌جای یاد سوابق خود با خدا که هرگز حقی بر خدا ایجاد نمی‌کند و همان‌ها سبب اثبات حق‌های دیگر از او بر بنده می‌شوند، سوابق خدا را با خودش و نعمت‌های خدا را بر خودش یاد می‌کند و خدا را به اسماء‌الحسنای او و اینکه ارحم‌الرحمین، قاضی‌الحاجات، کافی‌المهمّات، سریع‌الرّضا، رزّاق، لطیف، منعم، مفضل، مکرم، معطی و قدیم‌الاحسان است، می‌خواند و مثل کسی که از کسی طلبکار باشد حوایج خود را می‌طلبد و مثل کسی که شخصی را ملزم به انجام کار و تعهدی نماید و شبیه آن از خدایی که منزّه از هرگونه الزام غیر بر اوست، حاجت می‌خواهد؛ چون صاحب این اسما و صفات فقط اوست و بنده‌اش راهی جز در خانه او و عرض حاجت به او ندارد و او هم برحسب همین اسما و صفات که از جمله آن اراده و قدرت و اختیار نامحدود است، دعای بنده را می‌شنود و به او نزدیک است و نیازهایش را می‌داند و محال است که نشنود و نزدیک به بنده نباشد و از حال او با خبر نباشد.

بنده با تمسک به این اسما و صفات و آن سوابق نعمت‌های خدا بر او که در گذشته و حال نسبت به او مبذول بوده است از خدا طلب‌خواهی می‌نماید و خدا را مطلوب خود و همه می‌داند که همه طالب او هستند و غیر از او مطلوبی ندارند. او مطلوب بالذات همه است. چنان‌که کرم، احسان، رحیمیّت، رحمانیّت، منعمیّت و سایر

صفات، ذاتی اوست و اگر صفت فعل باشد نیز به یکی از صفات ذاتیه او منتهی می‌شود.

بنابراین بنده خداشناس می‌داند که باید دست دعا به سوی او بردارد که کریم است، رحیم است، غفور است و وکود.

گرمش نامتناهی نعمش بی‌پایان

هیچ خواهنده از این در نرود بی‌مقصود

و مستمسک او نیز همین است که خدا خودش را به این صفات معرفی فرموده تا بندگان او بخواهند و او به آنها عطا کند.

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ  
يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ  
ذَٰخِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

«و خدای شما فرمود که مرا (با خلوص دل) بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و آنان که از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی کنند زود با ذلت و خواری در دوزخ شوند».

بدیهی است که خداوند خُلف وعده نمی‌فرماید و دعاکننده به همین تمسک در خانه او می‌رود و با یقین به اجابت، او را می‌خواند.

پس از این مقدمه نسبتاً طولانی شأن این بخش از دعای عرفه - که بر خدا به نعمت‌هایش تمسک می‌کند - معلوم می‌شود.

امام علیه السلام در این بخش از دعا، حمد و سپاس خدای را به‌جا می‌آورد بر اینکه او را آفریده و نعمت بینایی و شنوایی به او عطا کرده و خلقت او را مساوی و متناسب قرار داد و او را از راه رحمت به او مستوی‌الخلق خلق کرد و حال آنکه از آفرینش او بی‌نیاز بود.

البته نعمت استوای خلقی و خُلُقِ یکی از نِعَم بزرگ خداست که از آیات بزرگ و دلیل بر علم، حکمت و استواری خلقت است و علم تناسب‌الاعضاء - که علم شیرین و لطیفی است - متکفل بیان این جهت و بیان‌کننده دقایق و نکات بسیار عجیب است.

بدیهی است باهمه اطلاعی که بشر از تفصیلات تناسب اعضا و عنایتی که در آن به‌کار رفته پیدا کرده است ولی هنوز هم مجهولات بسیار بسیار دارد. و مهم‌تر از این، مسئله ارتباط این اعضا با روح، روان و حقیقت انسانیت است.

و حاصل این است که: هرچه را انسان لازم داشته یا لازم بوده که به انسان عطا شود، عطا شده است. چنان‌که سایر مخلوقات از حیوان و نبات و غیرهما همه در وجود خود کامل و تمام هستند و در آنها و در کل عالم، تناسب اعضا و تناسب اجزا مشهود است. چنان‌که در قرآن مجید از قول حضرت موسی علیه السلام نقل فرموده است که در پاسخ به



سؤال فرعون از او که گفت:

﴿فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى﴾<sup>۱</sup>

«پروردگار شما کیست؟».

حضرت موسی علیه السلام جواب داد:

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾<sup>۲</sup>

«پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیز را عطا

کرده و سپس او را هدایت نموده است (یا به هدایت

تکوینی و یا به هدایت تکوینی و تشریحی)».

و چه نیکو و شیواست این اشعار توحیدی از مرحوم آیت الله والد رحمته الله

در بیان نظم و تناسب اعضای عالم:

خداوند قدیم فرد بی چون	فرح بخشیده دل های محزون
چنان داده نگارش این جهان را	که به هرگز نیاید زان گمان را
از او عالم شده انسان منظم	که نه در او زیاد و نه در او کم

### تربیت های ربوبی

امام شهید مانند اینکه مقدماتی و یا جوهری برای اجابت دعاهایش

ذکر کند، تربیت های ربوبی را نسبت به خودش متذکر می شود:

﴿رَبِّ بِمَا بَرَأْتَنِي فَعَدَلْتَ فِطْرَتِي، رَبِّ بِمَا أَنْشَأْتَنِي

۱. طه، ۴۹.

۲. طه، ۵۰.

فَأَحْسَنْتَ صُورَتِي، رَبِّ بِمَا أَحْسَنْتَ إِلَيَّ وَفِي  
نَفْسِي عَافَيْتَنِي رَبِّ...»<sup>۱</sup>

چه نیکو و پروازدهنده روح و نشاطانگیز است این جمله‌ها و چه لذت‌بخش ضمیر است خدا را به مثل این کلمات خواندن و ستودن. حقیقت این است که ما هرگز از عهده شکر نعمت امامت، ولایت و هدایت ائمه علیهم‌السلام برنخواهیم آمد؛ زیرا با این همه معارف که بخش بسیار گسترده آن در این دعاست، اگر به امامت آنها هدایت نمی‌شدیم هرگز به این معارف آشنا نمی‌گشتیم.

از رهگذر خاک سرکوی شما بود      هر نافه که بردست نسیم سحر افتاد  
امام علیه‌السلام عرض می‌کند:

«پروردگارم! به سبب اینکه مرا ایجاد کردی و فطرتم را معتدل و راست قرار دادی؛

پروردگارم! به سبب اینکه مرا از عدم به وجود آوردی و صورتم را نیکو ساختی؛

پروردگارم! به سبب اینکه به من احسان کردی و عافیت نفسانی عطا فرمودی؛

پروردگارم! به سبب اینکه مرا نگهداری کردی و توفیق دادی؛

پروردگارم! به سبب اینکه انعام کردی بر من، پس مرا هدایت نمودی؛

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۲؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۶؛ محدث قمی،

مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه‌السلام.

پروردگارم! به سبب اینکه مرا برگزیدی و از هر خیر به من عطا فرمودی؛  
پروردگارم! به سبب اینکه به من طعام دادی و سیراب نمودی؛  
پروردگارم! به سبب اینکه مرا بی نیاز گردانیدی و ذخیره و سرمایه بخشیدی؛  
پروردگارم! به سبب اینکه مرا یاری کردی و عزیز گردانیدی؛  
پروردگارم! به سبب اینکه به من پوشش صافی (نرم و ملائم بودن بدن)  
پوشاندی و از صنع و ساخته‌های خودت که کافی است بر من آسان کردی».  
پس از این خطاب‌های جمیل و عرفان‌آموز که هریک غذای روح و  
مقوی عقل است و پس از بیان این امور و الطاف الهی و اعتراف به  
نعمت‌های او و ناچیزی خود که از اسباب استجاب دعاست،  
درخواست‌های خود را ابتدا با درخواست صلوات بر محمد و آل  
محمد علیهم‌السلام به عرض می‌رساند؛ زیرا صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام که  
دعایی مستجاب است - و به لحاظ بعضی معانی آن، دعا برای عامه بشر  
بلکه خصوص امت آن حضرت و شخص دعاکننده است - موجب  
مستجاب شدن سایر دعاهاست.

طبق صریح آیه کریمه:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۱</sup>

---

۱. احزاب، ۵۶. «خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم فرمان او باشید».

صلوات مأموریه است و وجوب فی الجمله آن و استحباب و رجحان مطلق و بسیار مؤکد آن، ثابت و مسلم است و فضائل و فوائد آن بسیار است و احادیث شریفه از طریق شیعه و سنّی بر آن ترغیب دارند و در کیفیت آن بر صلوات بر «آل» نیز دستور فرموده‌اند و بدون صلوات بر پیغمبر و آل آن حضرت علیهم‌السلام در تشهد نماز، نماز ناقص و باطل است و حتی از صلوات بر پیغمبر بدون صلوات بر آل، نهی شده است و متأسفانه اهل سنت برخلاف روایات خودشان و دستور پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سیره خود را بر ترک صلوات بر آل قرار داده و در سخنان و نوشته‌ها «صلی‌الله‌علیه‌وسلم» بدون «وآله» می‌گویند (!) و با این روش و التزام زشت، دهن کجی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌نمایند و از معاویه، بنی امیه و نواصب پیروی می‌کنند.

شما که می‌گویید اهل بیت علیهم‌السلام را دوست می‌دارید، دشمنی و عداوت ندارید و از آنها نیستید که می‌گفتند:

سنّی سنّی نیست مگر آنکه کمی بغض اهل بیت را داشته باشد (!).  
چرا ملتزم به این شعارهای باطل و توهین‌آمیز به مقام رسالت و نبوت شده‌اید. چنان‌که پس از قرائت قرآن مجید ملتزمند که: «صَدَقَ اللهُ الْعَظِيمُ» بگویند و از گفتن: «العلی» باینکه در قرآن مجید ﴿الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾<sup>۱</sup> است؛ چون نام علی علیه‌السلام هم علی است، ابا دارند.

و اگر این مردم که در اساس و باطنشان بغض اهل بیت علیهم السلام را دارند می‌توانستند، اصلاً «العلیّ» را از اسماء الله الحسنى حذف و بیست و یک آیه را نیز از قرآن حذف می‌نمودند، آیاتی مثل:

﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾<sup>۱</sup>؛

﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً﴾<sup>۲</sup>؛

﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيّاً﴾<sup>۳</sup>؛

﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾<sup>۴</sup>.

اینها که مصرّب به حفظ این شعائر ضدّ اهل بیت و عترت طاهره علیهم السلام هستند باید توجه داشته باشند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرموده است:

«لَا يُحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»<sup>۵</sup>؛

و دیگر اینکه: شخصیتی مثل جابر بن عبدالله انصاری از اصحاب

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفت:

---

۱. بقره، ۲۵۵.

۲. مریم، ۵۷.

۳. مریم، ۵۰.

۴. زخرف، ۴.

۵. ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۰۶؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۳۷؛ ج ۵، ص ۸۷؛ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۵؛ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۴۰. «دوست نمی‌دارد تو را مگر مؤمن، و دشمن نمی‌دارد تو را مگر منافق».

«مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ إِلَّا بِبُعْضِهِمْ عَلَيَّا»<sup>۱</sup>

«ما منافقین را جز به دشمنی ایشان با علی عَلَيْهِ السَّلَام نمی شناختیم».

همچنین به این مسئله که بعضی اصحاب می گفتند:

«كُنَّا نُبَوِّؤُ أَوْلَادَنَا فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِحُبِّ عَلِيٍّ»<sup>۲</sup>

باید توجه کنند که با این سیره‌ها و روش‌های توهین‌آمیز و اصرار بر آن مسئله، طیب ولادت خود را باید بررسی نمایند.

به‌هر حال «صلوات» یکی از اذکار مهم است که فضیلت بسیار دارد و کتاب‌ها بالخصوص درباره آن و معنای صلوات از خدا بر آنها و صورت‌های گوناگون از صلوات که ماثور است و از گفتار بزرگان و بلغا به نظم و نثر نوشته شده است.

در بخش‌های بعد باز هم در این زمینه سخن را اعاده می‌دهیم، در اینجا غرض همین است که صلوات بر پیغمبر و آل او عَلَيْهِمُ السَّلَام ذکر و یاد خدا و رسول و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام است و دعا برای آنها و درخواست صلوات برای آنها از خداست.

---

۲. کوفی، مناقب الامام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۲، ص ۴۸۰؛ مغربی، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۵۳.  
۳. کوفی، مناقب الامام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۲، ص ۴۸۰؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۲۸؛  
ج ۴، ص ۲۶۴؛ مغربی، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۵۳؛ هبشی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲. «ما در  
زمان پیامبر فرزندان خود را با حبّ و دوستی علی می‌آمودیم».

بنا بر تحقیقی که ما داریم و به آن اشاره کردیم، درعین حال که ادب، تعظیم و دعا موجب مزید ارتفاع درجات بلند آنهاست، دعا برای خود صلوات فرستنده و دیگران نیز هست چون هرچه بیشتر صلوات فرستاده شود مردم و خلق الله بیشتر به فیض می‌رسند، علاوه بر این جهات، موجب استجاب دعا‌های دیگر است که پس از صلوات خوانده می‌شود. چنان‌که در روایات، قریب به این مضمون است که: «برای استجاب دعا متوسل به صلوات شوید و در اول، صلوات بفرستید؛ زیرا خداوند متعال کریم‌تر است و شأنش اجلّ از این است که دعایی را مستجاب و دعای بعد از آن را مستجاب نفرماید».<sup>۱</sup>

باری پس از صلوات، دعا برای حوایج در این بخش شروع می‌شود؛ دعا برای طلب یاری بر سختی‌ها و شداید روزگار، نجات از احوال دنیا و اندوه‌های آخرت، کفایت شرّ ظالمین و کفایت‌های دیگر، حراست و محافظت و دعا برای اهل، مال و برکت در رزق و روزی و احساس ذلّت و حقارت در پیش خود که موجب تواضع و فروتنی و بزرگ‌بودن در چشم مردم است و دعا برای اینکه خداوند به واسطه گناهانش او را رسوا نسازد و سلب نعمت از او ننماید و دعا و درخواست‌های دیگر که از آن

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۱۶۰.

جمله، درخواست این است که خدا او را به غیر خودش وانگذارد به خاطر اینکه من بنده توأم و تو مرا آفریدی نباید به حال خود واگذاری باینکه من به خودی خودم اگر به خود واگذار شوم بیچاره و عاجز هستم؛ نه ضرری می‌توانم از خود دفع کنم و نه خیری را به سوی خود جلب نمایم. پس باید مرا یا خودت در زیر بال عنایت، حمایت و هدایت خودت قرار دهی یا به کسی وامی‌گذاری که مرا مثل خودت به لطف و احسان، عطوفت و مهربانی و خیر و صلاحم پردازد. از من غایب نشود و از حالم بی‌خبر نماند. به آنچه برایم خیر است و سود من در آن است و به آنچه ضرر و زیان من در آن است عالم باشد و آن غیر از خودت کسی نیست چون همه تحت تربیت تو هستند.

مرا به غیر خودت به چه کسی وامی‌گذاری؟ آیا به خویشاوندان و نزدیکانی که از من می‌بُرند یا به غیر اینها که با من به خشونت رفتار می‌کنند یا به کسانی که مرا استضعاف می‌نمایند؟ به هرکس مرا واگذاری و هرکس را بر من ولایت دهی اگر او تحت رعایت و حمایت خاصّ و تأیید تو نباشد، نمی‌تواند از من نگهداری نماید و خودش نیز مثل من محتاج به نگهدار است و نگهداری مورد اعتماد و مصون از خطا و اشتباه نخواهد بود.



پس خودت به من نظر عنایت داشته باش و مرا به خودم یا به غیري که از عمال اراده تو نباشد و در کنف حمایت او بودن مفهوم حمایت تو را نداشته باشد، وانگذار.

### ترس از غضب خداوند

مطلب دیگر که در این بخش از دعاست، ترس از غضب خداست که باید بنده خداشناس همیشه از غضب خدا در هراس باشد و مواظب رفتار خویش باشد. مبدا کاری از او سرزند که مستوجب غضب و خشم خدا شود که آسمان، زمین، همه و همه تاب تحمل آن را ندارند. چنان که در دعای کمیل است که:

«وَهَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»<sup>۱</sup>

غضب خدا مثل غضب‌های دیگر بندگان که از سر احساسات تندروانه و کینه‌جویی‌های بی‌میزان و بی‌حد و حصر برمی‌خیزد نیست، غضب خدا، غضب حق است و اگر کسی طوری رفتار کند که گرفتار غضب خدا شود علامت این است که طغیان و گردنکشی او در مرحله‌ای بسیار خطرناک رسیده است.

گاهی انسان معصیتی را در شرایط خاصی به قول سنائی: «بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا» مرتکب می‌شود و پس از آن هم پیش

---

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۷۰۸؛ محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل.

نفس خود، خود را خجل و شرمسار می‌بیند. آرزو می‌کند کاش آن گناه را مرتکب نشده و آن لگه ننگ - از هر قبیل گناهی که باشد - بر دامن او ننشسته بود. همان طوری که در دعای ابو حمزه است:

«إِلٰهِي لَمْ أَغْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَأَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ  
جَا حِدٌ وَلَا بِأَمْرِكَ مُسْتَحْفٌ وَلَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ  
وَلَا لِوَعِيدِكَ مُتَهَاوٍ لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَسَوَّلَتْ  
لِي نَفْسِي وَغَلَبَنِي هَوَايَ وَأَعَانَتْنِي عَلَيْهَا شِقْوَتِي  
وَعَزَّنِي سِتْرَكَ الْمُزْحَى عَلَيَّ»<sup>۱</sup>

این گنهکار نه امر خدا را سبک می‌شمرده و نه خدایی خدا را منکر بوده و نه عقاب حق تعالی را کم می‌گرفته و نه از روی بی‌اعتنایی خود را در معرض آن قرار می‌داده و نه تهدید و توعید خدا را بر گناه، چیزی نمی‌شمرده است؛ بلکه با همه این جهات، طغیان غرایز و پیشامد و غلبه شیطان و هوای نفس، او را منحرف می‌نماید که در عین حالی که سریره او سریره مؤمنین است، مرتکب گناه می‌شود.

---

۱. طوسی، مصباح‌المتبهج، ص ۵۸۹؛ محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی. «خدا یا نافرمانیت نکنم که هنگام نافرمانی به پروردگاریت منکر باشم و نافرمانیت را سبک شمارم و یا خود را به شکنجه‌ات کشانم و یا تهدیدت را سست گیرم ولی خطایی رخ داده و خواهشم به من نمایش نموده و هوای نفسم غالب گشته و بدبختیم به من کمک کرده و پرده‌پوشیت مغرورم ساخته است».

بدیهی است این گونه گناهان را نمی‌توان گفت که موجب تحقق عذاب و مصداق: ﴿وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ﴾<sup>۱</sup> می‌گردد؛ زیرا هم صاحبش توبه می‌نماید و هم تا عمر دارد از آن عمل پشیمان است و استغفار می‌کند.

گاهی نیز به عکس است یعنی: شخص امر خدا را سبک می‌گیرد و به عذاب خدا اهمیّت نمی‌دهد و حالی دارد که دواعی الهی در بازداشتن او از گناه تأثیر ندارد. این گونه گناه است که ممکن است - یا در بعضی موارد حتم است که - موجب غضب خدا شود.

در احادیث، این دو حالت را چنین توضیح داده‌اند:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ تَحْتَ صَخْرَةٍ يَخَافُ أَنْ

تَقَعَ عَلَيْهِ وَالْكَافِرَ يَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ ذُبَابٌ مَرَعَلَىٰ أُنْفِهِ»<sup>۲</sup>

کافر با خیال راحت معصیت می‌کند و پس از معصیت هم از جهت آن نگرانی ندارد.

عزیزان من! از غضب خدا باید برحذر و در هراس بود و موجبات آن را که گناه است فراهم نکرد.

---

۱. زمر، ۷۱.

۲. طوسی، الامالی، ص ۵۲۷؛ طبرسی، مکارم‌الاخلاق، ص ۴۶۰؛ دیلمی، اعلام‌الدین، ص ۱۹۱.  
«مؤمن گناه خود را چون سنگی بزرگ بر بالای سر خود می‌بیند که هر لحظه ممکن است بر فرق سرش افتد و کافر گناهش را چون مگسی پندارد که بر بینی‌اش گذشته باشد».

در روایت است که: «خداوند متعال سه چیز را در سه چیز پنهان کرده است؛ رضای خود را در اطاعت از او و اعمال صالحه. پس هیچ عمل صالحی را نباید کم و حقیر شمرد، شاید همان موجب حصول رضای او باشد. خشم و سخط خود را در گناه و معصیت پنهان فرموده است. پس هیچ گناهی را نباید کوچک شمرد مبدا که غضب خدا با همان فراهم شود، و دوستان و اولیای خود را در بندگانش. پس هیچ کس (از مؤمنین) را نباید حقیر گرفت و به او بی‌احترامی کرد شاید همان کس ولیّ و دوست خدا باشد»<sup>۱</sup>.

ای بسا غبنا که اندر حشر خواهد بود از آنک

هست ناقد بس بصیر و نقدها بس کم عیار

باش تا کلّ بینی آنان را که امروزند جزء

باش تا گل بینی آنان را که امروزند خار

همچنین باید با مثل کظم غیظ و فرو خوردن خشم، از تحقّق خشم

خدا جلوگیری نماید. چنان که شاعر گفته است (والعهدة علیه):

چیست در گیتی ز جمله صعبت‌تر

گفت عیسی را یکی هشیار سر

که از آن دوزخ همی لرزد چو ما

گفت ای جان صعبت‌تر خشم خدا

گفت کظم غیظ خود اندر جهان

گفت از خشم خدا چه بود امان

هیچ اهلیت به از خلق نکو

من ندیدم در جهان جستجو

۱. اربلی، کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۳۶۱؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج ۲، ص ۵۹۸؛ حر عاملی،

وسائل‌الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۱۳.

باتوجه به اهمیت غضب خدا و اینکه اگر انسان مورد غضب او نباشد، غضب دیگر قابل اعتنا نیست در این دعا عرض می‌کند:

«إِلَهِي فَلَا تُحِلِّ عَلَيَّ غَضَبَكَ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ  
غَضِبْتَ عَلَيَّ فَلَا أَبَالِي سِوَاكَ»<sup>۱</sup>

«خدای من! بر من غضب خودت را لازم مفرما پس  
اگر تو غضب نکنی بر من، باکی از سوای تو ندارم».

که باید نجات را از غضب خدا خواست اگرچه با غضب همگان  
فراهم شود.

«سُبْحَانَكَ غَيْرَ أَنَّ عَافِيَتَكَ أَوْسَعُ لِي»<sup>۲</sup>

شاید معنای این کلام این باشد که: «منزهی تو و تو را تنزیه و تسبیح  
می‌گویم ولی عافیت تو که از غضب دیگران هم مصونم بداری،  
وسعتش بیشتر است».

و سپس عرض می‌کند:

«فَأَسْأَلُكَ يَا رَبِّ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ  
الْأَرْضُ وَالسَّمَاوَاتُ وَكُشِفَتْ<sup>۳</sup> بِهِ الظُّلُمَاتُ وَصَلِحَ

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۳؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۷؛ محدث قمی،  
مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۲. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۳؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۷؛ محدث قمی،  
مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۳. وانکشف خ ل.

بِهِ أَمْرُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ أَنْ لَا تُمِيتَنِي عَلَى غَضَبِكَ  
وَلَا تُنْزِلْ بِي سَخَطَكَ لَكَ الْعُتْبَى لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى  
تَرْضَى قَبْلَ ذَلِكَ»<sup>۱</sup>

از خدا می‌خواهد و سؤال می‌کند به نور وجه او که شاید چنان‌که در تفسیر: «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ»<sup>۲</sup> گفته شده است، مراد از وجه، ذات ذی‌الجلال باشد و محتمل است به ظهور علم و قدرت ذات باری تعالی که از برای آن زمین و آسمان‌ها منور و روشن گردیده و تاریکی‌ها به آن برطرف و زدوده شده است، اشاره باشد و هم به آن نور که امر اولین و آخرین به آن اصلاح گردیده است که محتمل است مراد از آن نور، پیغمبر اکرم ﷺ باشد و محتمل است مراد، کلّ عالم خلقت به اعتبار فعل الهی و آفرینش و خلقت باشد.

هریک از این وجوه به ملاحظه‌ای خلاف ظاهر عبارت دعاست. کما اینکه احتمال اینکه مراد از «نور» فیض وجود هستی و مراد از «ظلمات»، ظلمات عدم اشیا است نیز، احتمالی است که از دعا استظهار نمی‌شود.

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۳؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۷؛ محدّث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۲. الرحمن، ۲۷.

و حقّ این است که در این گونه جمله‌های ادعیه، احادیث و اخبار که در بین دعاها و روایت ظاهرالدّلاله، مثل آیات متشابهه می‌باشند در بین آیات محکمه، اظهار نظر قطعی در تعیین مراد و تأویل ظاهر آنها به بعضی مسالک و آرا - چنان که دأب صوفیه و بعض فلاسفه است - صحیح نیست و مأمون از خطا و اشتباه نمی‌باشد.

اگر دعاها یا روایاتی که ظاهرالدّلاله باشند این دسته از دعاها و روایات را تفسیر و معنا نمایند، آن روایات، مرجع و معتبر است و الا احتمال هر معنایی مادام که لفظ عرفاً ظاهر در آن نباشد و به خودی خود آن معنا را افاده ننماید، معتبر نیست و از عالم احتمال تجاوز نخواهد نمود.

به هر حال در این جمله از دعا که معنایش بر خود امام علیه السلام روشن بوده است از خدا به این نور موصوف به این صفات، سؤال و درخواست نموده است که مرا درحالی که بر من غضبناک باشی نمیران و خشم خودت را بر من نازل نفرمایی:

«لَكَ الْعُتْبَىٰ لَكَ الْعُتْبَىٰ حَتَّىٰ تَرْضَىٰ قَبْلَ ذَلِكَ»<sup>۱</sup>

از برای توسل استرضاء، و طلب عفو من، از برای توسل مسئلت عفو و رضا از من، تا راضی شوی از من پیش از آنکه در حال غضب بر من، بمیرم.

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۳؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۷؛ محدّث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.





---

بخش پنجم:



حرم رحمت

---



«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ  
وَالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ... وَإِنْ أَعُدَّ نِعْمَكَ وَمِنَّكَ وَكَرَائِمَ  
مِنْحِكَ لَا أُحْصِيهَا»<sup>۱</sup>

در این بخش که از اقرار به وحدانیت و یکتایی خدا به این وصف که صاحب بلد حرام (مکه مکرمه) و مشعرالحرام و بیت عتیق (کعبه معظمه) است شروع می‌گردد و با این توصیف از مکه، مشعر و خانه، تعظیم و تجلیل می‌شود، مطالب و معارف بسیار بیان شده است که معرفت آنها در کمال روح و آرامش جان و تربیت انسان و رشد قوای فکری و ایمانی، بسیار مؤثر و آموزنده و درعین حال لذت‌بخش و روح‌پرور است.

همه صدای آشنایی با خدا و اعلام آشنایی با او و بیان نعمت‌ها و تربیت‌های کامله اوست. خدا را به اوصافی توصیف می‌نماید که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- با حلمش، از گناهان بزرگ عفو می‌فرماید.

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۳ - ۳۴۴؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۷ - ۷۸؛ محدث

قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

- با فضلش، نعمت‌ها را تمام و کامل می‌کند.
- با کرمش، بسیار عطا می‌کند.
- در شدت و سختی ذخیره است.
- در تنهایی مصاحب و همدم است.
- ولی نعمت و نازل‌کننده تورات، انجیل، زبور، فرقان (که مراد یا تمام قرآن کریم است یا تنها سوره فرقان است)، کهیص و طه و یس و القرآن الحکیم است.
- کهف و پناهگاه است هرگاه که راه‌ها با همه وسعت بر انسان بسته شود و از سلوک آنها عاجز گردد و زمین با آن گستردگی بر او تنگ شود که اگر رحمتش نباشد شخص از اهل هلاک خواهد بود.
- لغزش را اقاله می‌نماید و می‌پوشاند که اگر پوشش او نباشد بنده از رسواشدگان خواهد بود.
- او مؤید بنده است به نصرت او بر اعدا و دشمنان که اگر نصرت او نباشد او در زمره مغلوبین قرار می‌گرفت.
- رفعت و بلندی مقام به او مختص است و اولیای او به عزت او عزیز و عزتمندند.
- سران و زورمندان، طوق ذلت و خوف او را بر گردن دارند و همه از سطوت و قهر او بیمناکند.
- به خیانت چشم‌ها، راز دل‌ها و آینده و غیب آگاه و عالم است.

- کسی است که جز خودش کسی از هویت ذات و حقیقت او آگاه نیست.
- بادهای بشارت‌دهنده رحمت را او می‌فرستد.
- ابتداکننده و ابداع‌کننده و بی‌شبیبه و نظیر است.
- دائم و بی‌پایان است.
- باینکه بنده کمتر شکر نعمت‌های او را به‌جا می‌آورد، او را محروم نمی‌کند.
- و هرچند گناه بزرگ باشد او را رسوا نمی‌سازد.
- باینکه بنده را در حال معصیت می‌بیند، او را بدان مشهور نمی‌سازد و از عنایتش در خُردی و صِغَر، سالمندی و کِبَر او، او را محروم نمی‌نماید.
- الطاف و احسان‌هایش بیرون از حدّ احصا و شمارش است و نعمت‌هایش پاداش داده نمی‌شود؛ چون پاداش‌دهنده نمی‌تواند حقّ پاداش آن را ادا کند و بیرون از قدرت اوست و او از گرفتن پاداش بی‌نیاز است و از اینکه از کسی سود و نفعی به او برسد منزّه است.
- با ما خیر و احسان می‌کند و ما به بدی و عصیان با او معارضه می‌نماییم.
- بنده را به ایمان هدایت می‌کند پیش از آنکه شکر امتنان را بشناسد.
- بیماری را که او را بخواند شفا می‌دهد و برهنه‌ای را که او را بخواند می‌پوشاند.
- آن را که در حال گرسنگی و تشنگی او را بخواند، سیر و سیراب می‌سازد.

- ذلیلی را که او را بخواند عزیز می گرداند.
- نادان را دانا و شناسا می فرماید.
- تنها را از تنهایی و غایب را از غربت نجات می دهد.
- حوایج را پیش از آنکه بنده از او بخواهد برمی آورد.
- دعا را مستجاب می سازد و عیوب را می پوشاند. گناهان را می آمرزد و به مطلوب می رساند.
- هرکس بخواند نعمت های او را بشمارد از عهده آن بر نمی آید و نمی تواند احصا کند.

اینها و تعدادی دیگر از نعمت ها، صفات و اسماء الحسنایی که در این بخش یاد شده اند تکرارشان، خواندنشان، تأمل و اندیشه در آنها، موجب مزید معرفت و توجه به مبدأ، قوت قلب و اطمینان، آرامش روح و نشاط، خوش بینی و بلوغ ایمانی و رشد فکری می شود.

امام علیه السلام بیشتر این اسما، صفات و نعمت ها را با ادوات خطاب، و نیازمندی ها و فقرها را با ضمیر نفس و متکلم بیان فرموده است.

واضح است آنچه ما می نگاریم به عنوان استفاده از کلام آن حضرت، هرگز برای رساندن مراد امام علیه السلام رسا نیست؛ چون بیان ما و خصوص، این فقیر کم مایه در رساندن مقاصد خودمان قصور دارد تا چه رسد در بیان مرادات عالی و عرفانی امام علیه السلام که استفاده هرکس از آن به مقدار فهم و احاطه علمی و بصیرت و معرفت او می باشد.

مع ذلک باید در هر جمله و هر بند دعا تفکّر کرد و قدر این معارف و منابع دعایی معرفت و تربیت را دانست.

باید خدا را چنان که این بزرگواران توصیف کرده و خوانده‌اند توصیف کنیم و بخوانیم و هر چه بتوانیم در توصیف خدا و دعا و مناجات با باری تعالی، مکتب توقیفی بودن این امور را رعایت کرده و با اصطلاحات قرآنی گرفته شده از پیغمبر و ائمه طاهرين علیهم السلام در این مسائل سخن بگوییم و خصوصاً از اصطلاحات مصنوعه و مختصّه به اتباع فلاسفه یونان و مدعیان دروغین عرفان، شعرا و متصوّفه پرهیز کنیم.

مبادا خدا را به اسمایی که یا نامفهوم و یا اصطلاح خاصّ فرقه‌ای و یا متضمّن شرک، اتّحاد و حلول و امور باطل دیگر باشد بخوانیم.

روش خداشناسی و تعلیم معرفت همان است که انبیا و پیغمبران که مبعوث به دعوت همگان از خواصّ و عوام بوده‌اند داشته‌اند. به جای یک عمر خواندن بعضی کتاب‌های فلسفی یا عرفانی - که پر است از مطالبی که ما هرگز مکلف به بحث و غور در آنها نیستیم بلکه در بسیاری از آنها مأمور به ترک بحث و کاوش می‌باشیم - باید همین کتاب خلقت و آفرینش را خواند و همان‌طور که قرآن فرموده تفکّر در خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز و غیرها نمود و از مطالعه آیات آفاقیّه و انفسیه در تکمیل معرفت کمک گرفت.

راهی که همه مردم از چوپان که در بیابان به چرانیدن گوسفند مشغول است تا بزرگ‌ترین دانشمندان انسان‌شناس، حیوان‌شناس،

کیهان‌شناس و... با آن به خدا می‌رسند و بر معرفت خود می‌افزایند. راهی که به عدد نفوس خلایق و شمار کائنات زمینی و آسمانی است:

عَدَدُ الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ نَفُوسِ الْخَلَائِقِ؛

راهی که به عدد کلمات خدا امکان احصای آن نیست.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا  
لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ  
رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾<sup>۱</sup>.

«ای رسول ما به امت) بگو: که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود پیش از آنکه کلمات الهی به آخر رسد دریا خشک خواهد شد، هر چند دریایی دیگر باز ضمیمه آن کنند».

وَقَالَ عَزَّ شَأْنُهُ: ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ  
شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ  
مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>؛

«و اگر هر درخت روی زمین قلم شود و آب دریا به اضافه هفت دریای دیگر مرکب گردد، باز نگارش کلمات خدا ناتمام بماند».

۱. کهف، ۱۰۹.

۲. لقمان، ۲۷.



راه‌هایی که از عدد برگ درختان سبز که هر ورقش دفتری است معرفت کردگار بیشتر است.

راهی که از میلیاردها میلیارد و صدبیلیون سلول‌های اندام که هریک از میلیاردها انسان، حیوان، جنبده و غیره بیشتر است.

راهی است که فطرت‌های پاک، آن را پذیرفته و می‌پذیرند.

راهی است که پیغمبران خدا در هدایت مردم به خدا از آن راه موفق بوده و میلیاردها امت مؤمن به خدا به وجود آمده که هرگز با تبلیغ مکتب‌های فلسفی و سخنان ضدونقیض و پیچیده فلاسفه، یک‌هزارم آن موفقیت قابل حصول نبود. زبان فیلسوف نه امت خداشناس ساخته و نه جامعه موحد به وجود آورده است. اما زبان انبیا که قوی‌ترین، محکم‌ترین و نافذترین آنها زبان قرآن مجید و زبان رسالت حضرت خاتم الانبیا ﷺ و اوصیای آن حضرت است، زبانی است که چنین امت پایدار و مقاومی به وجود آورده که چهارده قرن است در برابر طوفان حوادث، توطئه و هجوم‌های وحشتناک و قتل‌عام‌ها، همچنان پایدار و پابرجا مانده و روزبه‌روز بر توسعه و عظمت آن افزوده می‌شود.

اگر تمام فلاسفه اولین و آخرین یونانیون و اسلامیون همه یک‌دل و یک‌زبان با زبان فلسفی خود بخواهند امتی به مراتب کوچک‌تر و کوچک‌تر از آن به وجود بیاورند، خودشان هم از آن اظهار عجز می‌نمایند و می‌دانند که آن استدلال‌ها و زبان‌ها، ایمان‌ساز و تعهد‌آفرین

نیست و اگر در حدودی مؤثر و فعال باشد از مرز وجود خود فیلسوف تجاوز نمی‌کند، داستانی که از ابوعلی سینا و شاگردش بهمنیار نقل شده است ارائه‌دهنده همین حقیقت است.

تبلیغ به لسان وحی و زبان کسی که انسان را آفریده و از همه اوضاع درونی و روحی او آگاه است اثرش عام و جمعی است. البته در این میان هستند افرادی که بهانه‌جو هستند و به فرموده قرآن کریم: مرده‌دل و میت می‌باشند<sup>۱</sup> و می‌خواهند خودسرانه عمل کنند و هرچه آنها را بخواهند از ظاهر حیات دنیا به باطن آن متوجه سازند توجه نمی‌کنند و چشم خود را می‌بندند و گاه هم با القای شبهه‌ها و شکوک - که بسا بسیاری از آنها هم از مکتب فلاسفه سوفسطائیه و غیر ایشان گرفته شده باشد - با حقایق معارضه می‌نمایند.

دعوت انبیا برای این گروه اتمام حجّت است و مقصد اصلی، ایمان آنها نیست. چنان‌که در قرآن مجید است:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِنَا﴾؛<sup>۲</sup>

و: ﴿لَئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾.<sup>۳</sup>

۱. نمل، ۸۰ - ۸۱؛ روم، ۵۲ - ۵۳.

۲. انفال، ۴۲. «تا آنها که هلاک (و گمراه) می‌شوند از روی اتمام حجّت باشد».

۳. نساء، ۱۶۵. «تا بعد از این پیامبران، حجّتی برای مردم بر خدا باقی نماند».

مقصود قطع عذر است. دعوت انبیا و انذار آنها برای کسب نتیجه مثبت، مختص به کسانی است که فطرتشان زنده است، چنان که می فرماید:

﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

«تا هر که زنده (دل) است او را به آیاتش پند دهد و بر کافران (به اتمام حجت) وعده عذاب، حتم و لازم گردد».

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ  
بِالْغَيْبِ﴾<sup>۲</sup>.

«تو آنان را بترسانی و اندرز کنی که پیرو آیات قرآن شده و از (قهر) خدای مهربان به خلوت می ترسند».

حاصل این است که: سلوک مسلک خداشناسی به غیر از این راه‌های واضح قرآنی و لسان وحی و نبوت و ولایت که راه‌هایی عام و بر اساس منطق، مقبول همه اذهان است از راه دیگر برای هدایت جمعی بشر مفید نیست و راه‌های دیگر از خطر انحراف و افتادن در مسیرهای دور و دراز و عمر بر باد ده، مصون نمی‌باشد و اگر شخص منحرف شد حتماً مسئول انحراف خود خواهد بود و معذور نیست هر کس که باشد و در هر مرتبه‌ای از فلسفه و به اصطلاح عرفان قرار گرفته باشد.

من آنچه شرط بلاغ است با تو برگفتم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

۱. یس، ۷۰.

۲. یس، ۱۱.





بخش ششم:

زبان حال بندگان



«يَا مُؤَلَّيْ أَنْتَ الَّذِي مَنَنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ ...

وَإِنْ تَعَفُّ عَنِّي فَبِحِلْمِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ».<sup>۱</sup>

به این بخش از این لحاظ توجه می‌کنیم که متضمن بیان بعضی شئون الوهیت و ربوبیت خداوند متعال و بعضی حالات فقر و احتیاج بنده به او و عرض ذلت، حقارت و ضراعت به درگاه خداوند قادرِ قاهر بی‌نیاز و تذکار نعمت‌های خدای رب‌العالمین بی‌نیاز، به این بنده محتاج است؛ تا حدی که به او هرچه لازم بوده و لازم داشته عطا کرده و تا درجه‌ای به او لیاقت داده که بتواند - باذن‌الله تعالی - در عالم تکوین، تصرف نماید و عامل مشیة‌الله و ارادة‌الله گردد و به شنوایی الهی بشنود، به بینایی حق ببیند و به گویایی خدا بگوید. زبانش زبان حق، دستش دست حق، و چشمش چشم حق شود و مصداق این آیه گردد:

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾<sup>۲</sup>

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۴ - ۳۴۵؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۸ - ۱۷۹؛ محدث

قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۲. انفال، ۷. «و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آنها) انداختی بلکه خدا انداخت.»

درعین حالی که مخلوق است بدون ادعای کفرآمیز حلول و اتحاد، از او کارهای خدایی صادر شود.  
در حدیث قدسی است که:

«مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مِمَّا  
افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوْفَلِ (بِالتَّوْفَلَةِ)  
حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ  
بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ؛ إِنْ  
دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ»<sup>۱</sup>

«نزدیک نمی‌شود به من بنده من به چیزی که محبوب‌تر باشد به‌سوی من از آنچه بر او فرض و واجب کرده‌ام و همانا بنده من به‌سبب انجام نوافل، به من نزدیکی و تقرب حاصل می‌کند تا او را دوست بدارم. پس وقتی او را دوست داشتم من گوش او می‌شوم که به‌وسیله آن می‌شنود، و دیده او می‌شوم که به‌توسط او می‌بیند، و زبان او می‌شوم که به‌واسطه او سخن می‌گوید؛ اگر بخواند مرا اجابت می‌کنم او را و اگر از من سؤال کند به او عطا می‌کنم».

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲ - ۳۵۳؛ حر عاملی، الجواهرالسنیه، ص ۱۲۱؛ همو، وسائل‌الشیعه، ج ۴، ص ۷۲.



این همان مثل «حدید مُحَمَاة» است که شاعر می گوید:  
گوید آتش این به آهن تو منم      من تو لیکن تو تویی و من منم  
ذات ما باشد ز یکدیگر جدا      فعل ما فعلی است واحد بی دو تا  
چون که خود را در اطاعت سوختی      آتش قریم به دل افروختی

اکنون این بندهای دعا را که در آن تفضلات و انعامات الهی را بر  
بندگان برمی شمارد به دقت بخوانید.

«يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الَّذِي مَنَنْتَ...؛ ای آقای من! تو آن کسی هستی که منت  
فرمودی، یعنی خیر بسیار دادی.

- تو آن کسی هستی که نعمت دادی.

- تو آن کسی هستی که احسان کردی.

- تو آن کسی هستی که زیبا و جمیل آفریدی.

- تویی آن که فضل و زیادتی دادی.

- تویی آن که کامل کردی.

- تویی آن که روزی دادی.

- تویی آن که توفیق دادی.

- تویی آن که عطا کردی.

- تویی آن که بی نیاز گردانیدی.

- تویی آن که مال و سرمایه بخشیدی.

- تویی آن که جاه و منزل دادی.

- تویی آن که کفایت کردی.
- تویی آن که هدایت فرمودی.
- تویی آن که نگهداشتی.
- تویی آن که پوشاندی.
- تویی آن که آمرزیدی.
- تویی آن که اقاله کردی و از گناه گذشتی.
- تویی آن که قدرت دادی.
- تویی آن که عزیز گردانیدی.
- تویی آن که کمک و یاری فرمودی.
- تویی آن که اعانت کردی.
- تویی آن که تأیید کردی.
- تویی آن که یاری کردی.
- تویی آن که شفا دادی.
- تویی آن که عافیت بخشیدی.
- تو آن کسی هستی که اکرام کردی و گرامی داشتی.
- مقدس و بلندمرتبه‌ای تو، از برای توست حمد و سپاس دائم و شکر جاودان».

در این بندها - چنان که می‌خوانیم - دعاکننده به این همه لطف، احسان و انعام خدا به بندگانش اعتراف می‌نماید و آنها را برمی‌شمارد و تفصیل

می‌دهد که از آنها غافل نشود و خدا را در تمام این احوال که مشمول لطف، عنایت، رحمانیت و رحیمیت اوست فراموش ننماید. در هریک از این بندها با یکی یا بیشتر از صفات و اسماء الحسنی تجدید شناسایی نموده، معرفت خود را تازه و نو می‌کند. به‌طور فهرست - برای اینکه ابعاد گوناگون این دعا و جمله‌های آن معلوم شود - برخی از اسماء الحسنی را که بیشتر، از اسمایی است که از جهت صدور فعل خاصی بر خدا اطلاق شده است یادآور می‌شویم و به این کیفیت بیان می‌کنیم:

«اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى ذُو الْمَنِّ وَالْإِنْعَامِ وَالْإِحْسَانِ  
وَهُوَ الْجَمِيلُ الْمُفْضِلُ، الْمُكْمِلُ، الرَّزَّاقُ، الْمُؤَفِّقُ،  
الْمُعْطِي وَالْمَغْنِي وَالْمُقْنِي وَالْأَوِي وَالْكَافِي  
وَالْهَادِي، الْعَاصِمُ، السَّاتِرُ، الْعَفَّارُ، الْمُقِيلُ، الْعَزِيزُ،  
الْمُعِينُ، الْمُؤَيِّدُ، النَّاصِرُ، الشَّافِي، الْمُعَافِي،  
الْمُكْرِمُ، الْمُتَعَالِي.»

اطلاق این اسما - که همه اسماء الحسنی است - بر خداوند متعال به ملاحظه صدور افعالی است که در این بندهای دعا به آنها اشاره شده است. از سوی دیگر در این بخش، بندهایی را که مربوط به بنده و اعتراف به سوء رفتار او در مقام عبودیت و اطاعت خدا و درخواست عفو و بخشش است می‌خوانیم و عرض می‌کنیم:

«ثُمَّ أَنَا يَا إِلَهِي الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَأَغْفِرْهَا لِي أَنَا  
الَّذِي أَسَأْتُ...»<sup>۱</sup>

«اما خدایا! منم که معترف به گناهامم می باشم پس مرا ببامرز.

- منم آن که بد کردم، منم آن که مرتکب خطا شدم.

- منم آن که همت بر انجام معصیت گماشتم، منم آن که به راه جهالت  
و نادانی رفتم.

- منم آن که غفلت کردم، منم آن که سهو نمودم.

- منم آن که به خود یا به غیر تو اعتماد کردم، منم آن که به عمد، راه  
تو را ترک کردم.

- منم آن که وعده دادم، منم آن که خلف وعده کرده به آن عمل نکردم.

- منم آن که عهد خود را شکستم، منم آن که اقرار کردم.

- منم آن که اعتراف دارم به نعمت تو بر من و نزد من و با گناه به سوی

تو باز می گردم. پس ببامرز گناهامم را ای کسی که گناه بندگان به او زیان

نرساند و بی نیاز از طاعت ایشان است و هم اوست که هرکس را که عمل

صالحی کند، او به کمک و رحمتش توفیق بر آن عمل داده است.»

«فَلَاكَ الْحَمْدُ إِلَهِي وَسَيِّدِي»

«از برای توست حمد و سپاس، خدای من و آقای من!».

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۴ - ۳۴۵؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۹؛ محدث قمی،

مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

از این جمله‌ها پس از آنکه خدا را به اوصاف و اسمای حسنائش به‌وسیله جمله‌های مربوط به معرفه‌الله شناختیم، خود را می‌شناسیم و موضع و موقعیت خود را در برابر خدا و این همه نعمت‌ها زیر نظر قرار می‌دهیم. این خودشناسی اگر برای انسان خداشناس حاصل شود، اساس کمال، سیر و ترقی به‌سوی ملکوت اعلی و قرب باری تعالی است.

در این سیر آگاهانه انسان متوجه است که همه توفیقات و خیرات، همه نعمت‌ها و هرچه دارد همه از اوست و باید از او مدد بخواهد و او را بپرستد غیر از او همه به او محتاج و نیازمندند و او ستار العیوب و غفار الذنوب است.

ای مرهم سینه‌ها به صد غمخواری

از ما همه زلت و زتو غفاری

رسوای دو عالم به یقین خواهیم بود

گر پرده لطفت نکند ستاری

در دنبال این اعترافات باز به برخورد عاصیانه عبد با اوامر و نواهی خدا ابراز، اعتراف و اقرار می‌شود و در واقع با این اقرار از آن سوء برخورد به درگاه خدا عذرخواه می‌شویم:

«إِلٰهِي أَمَرْتَنِي فَعَصَيْتُكَ وَنَهَيْتَنِي فَأَتَيْتُكَ نَهْيَكَ  
فَأَصْبَحْتُ لَا ذَا بَرَاءَةَ لِي فَأَعْتَدِرْ وَلَا ذَا قُوَّةٍ فَأَنْتَصِرْ،  
فَبَايَ شَيْءٍ اسْتَقْبَلُكَ يَا مَوْلَايَ، أَسْمَعِي أُمَّ

بِصَّرِي أَمْ بِلِسَانِي أَمْ بِيَدِي أَمْ بِرِجْلِي، أَلَيْسَ كُلُّهَا  
نِعْمَكَ عِنْدِي، وَبِكُلِّهَا عَصَيْتُكَ يَا مَوْلَايَ، فَلَكَ  
الْحُجَّةُ وَالسَّبِيلُ عَلَيَّ»<sup>۱</sup>

«خدای من! تو امر کردی به من پس من (به جای اطاعت) تو را معصیت کردم و مرا (از کارهای زشت) نهی کردی، من نهی تو را مرتکب شدم. پس صبح کردم درحالی که نه صاحب برائتی است از برای من تا اعتذار بجویم و نه صاحب قوه و نیرویی تا با آن نصرت جویم. پس به چه چیز (و با چه رویی) به تو توجه کنم و تو را قبله دعای خود قرار دهم.

آیا به گوش و چشم یا به زبان یا به دستم یا به پایم؟  
آیا همه اینها نعمت‌های تو نیست که نزد من است و به همه تو را معصیت کرده‌ام.

ای آقای من! از برای تو حجت و راه است بر من (که من محکومم و هیچ حجت و عذری ندارم)».

«يَا مَنْ سَتَرَنِي مِنَ الْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ أَنْ يَزْجُرُونِي  
وَمِنَ الْعَشَائِرِ وَالْإِخْوَانِ أَنْ يُعَيِّرُونِي، وَمِنَ السَّلَاطِينِ  
أَنْ يُعَاقِبُونِي، وَلَوْ أَظَلَعُوا يَا مَوْلَايَ عَلَيَّ مَا أَظَلَعْتَ

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۵؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۹؛ محدث قمی،

مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

عَلَيْهِ مَيِّ إِذَا مَا أَنْظَرُونِي، وَلَرَفَضُونِي وَقَطَعُونِي»<sup>۱</sup>

«ای کسی که مرا پنهان کردی از پدران و مادران (و عیب مرا از آنها پوشاندی) تا مرا نرنجانند و آزار ندهند و از خویشان و برادران تا اینکه سرزنش نمایند و از زورمندان و سلاطین تا اینکه مرا عقاب نمایند. و اگر مطلع می‌شدند ای آقای من! بر آنچه تو اطلاع داری از من، مرا مهلت نمی‌دادند و ترک می‌کردند و از من می‌بریدند».

سپس عرض خضوع، ذلت و مسکنت به درگاه الهی می‌نماید و به علم یقینی خود بر اینکه خدا از او از کارهای بزرگ سؤال می‌نماید، تأکید می‌کند که شاید در آن اشاره به این باشد که غیر عظام و امور بزرگ، مورد سؤال قرار نمی‌گیرد. یا اگر مورد سؤال قرار بگیرد سخت‌گیری در حساب و گرفتن جواب سؤال نمی‌شود. یا اینکه سؤال از کل آنها و از همه کس حتمی نیست و از بعضی آنها یا بعضی اشخاص عفو می‌شود. به خلاف امور بزرگ که اگر بدون توبه و تدارک بمیرد از او سؤال می‌شود.

در این بندها عدل الهی را متذکر می‌شود که به هر صورت با بنده معامله کند جای سؤال و ایرادی نیست؛ اگر او را عذاب کند به گناهان اوست و اگر عفو فرماید به حلم، جود و کرم خود با او رفتار کرده

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۵؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۹؛ محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

است که او حاکم عادل است که ستم نمی‌کند و اگر به عدل با بنده گنهکار عمل کند موجب هلاکت او می‌شود لذا دعا می‌کنیم:


«رَبَّنَا عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ»؛

و در مقام جلب عنایات و تفضّل او به خودمان می‌گوییم:

«يَا كَرِيمُ يَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ وَيَا غَفَّارُ وَيَا جَوَادُ»؛

و به اسم العادل در هنگام دعا بر ظالم، پناه می‌بریم.



بخش هفتم:   
سلامت دین



«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ  
... وَأَسْعِدْنَا بِطَاعَتِكَ سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ».<sup>۱</sup>

این بخش متضمن دوازده «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» و اقرار به وحدانیت و یگانگی خدا و تنزیه و تقدیس او از شرک و هر نقص دیگر است. به علاوه این دعا در بعضی موارد دیگر نیز متضمن این کلمه می باشد.

گرچه مشهورترین و فاضل ترین کلمه در مقام اقرار به عقیده توحید همان تهلیل (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) است که به کلمه «توحید» مشهور و معروف شده است و روایات در فضل آن بسیار است.

در حدیث است که: «هرکس روزی صد مرتبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوید از همه کس ثوابش بیشتر است مگر آن کسی که بیشتر گفته باشد».<sup>۲</sup>

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۵ - ۳۴۶؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۹ - ۱۸۰؛ محدث قمی، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۲. قال ابو عبد الله علیه السلام: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِائَةً مَرَّةٍ كَانَ أَفْضَلَ النَّاسِ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَمَلًا إِلَّا مَنْ زَادَ». صدوق، ثواب الاعمال، ص ۴؛ همو، التوحید، ص ۳۰؛ همو، الخصال، ص ۵۹۴؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۳۱۰.

و حدیث سلسله‌الذهب معروف و مشهور است و از احادیث قدسیه است؛ زیرا امام رضا علیه السلام آن را روایت فرموده است از پدر بزرگوارش از پدران بزرگوارشان از پیغمبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خداوند متعال که فرمود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»<sup>۱</sup>.

ولی در اقرار به توحید صیغه‌های دیگری مثل:

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ».

نیز کافی است و سرّ تکرار آن در اینجا مثل ترغیب به تکرار کلمه توحید همیشه و در همه روز اثری است که از تکرار این اقرار در نفس حاصل می‌شود، خصوصاً با حضور قلب و توجه به معنا موجب می‌شود که انسان همواره خود را در حال حضور ببیند تا همان‌طور که خودش پنهان و غایب از خدا نیست خدا را از خودش پنهان و غایب نداند و او را به مشاهده قلبی ببیند. اجمالاً فوائد تکرار اذکار و استمرار بر آن بسیار است؛ برای زبان چه اشتغالی بهتر از اشتغال به ذکر خدا مثل تهلیل، تسبیح، تحمید، تکبیر، صلوات، مناجات، دعا و قرائت قرآن است.

بدیهی است روح این اذکار، ذکر قلبی است خصوصاً در هنگامی که انسان باید تکلیفی از تکالیف الهیه را از فعل واجبات یا ترک محرّمات

۱. صدوق، ثواب‌الاعمال، ص ۶ - ۷؛ همو، التوحید، ص ۲۵؛ همو، عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۱،

انجام دهد، در این حال یاد خدا موجب ترغیب و تشویق بر اطاعت و ترک معصیت می‌شود و لذا در بعضی تفاسیر این جمله از آیه سوره عنکبوت که می‌فرماید: ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾<sup>۱</sup> را تفسیر به یاد خدا در مثل این حالات نموده‌اند؛ چون یاد خدا موجب بینش، تنبّه و جهش فطرت و بیداری ضمیر می‌شود.

چنان‌که در سوره اعراف می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ  
تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾<sup>۲</sup>

که ترجمه ظاهر آن این است که:

«البته آنهایی که پرهیزکارند وقتی که آنها را  
خاطره‌ای و انگیزه‌ای از شیطان مسّ کند و به باطن  
آنها خطور کند متذکر می‌گردند و به یاد خدا می‌افتند،  
پس ناگاه بینش و بصیرت یافتگانند.»

یعنی فوراً با ذکر و یاد خدا باطن شیطانی آنها رحمانی می‌شود. علی‌هذا آثار ذکر خفیّ و قلبی بسیار و عمده است ولی نباید به آن اکتفا کرد چون اولاً: از لحاظ اینکه حکم به اسلام و ایمان در شرع، توقّف بر اقرار به لسان دارد و این اقرار و اعتراف واجب است و بدون آن حکم

---

۱. عنکبوت، ۴۵.

۲. اعراف، ۲۰۱.

به اسلام کسی نخواهد شد و اصولاً الزام به انجام برنامه‌های شرعی مثل نماز، روزه، حجّ و غیره متضمّن این اقرار و اعتراف است و اگر کسی ذکر قلبی را سبب بی‌نیازی از این برنامه‌های عبادی بداند این کفر مسلّم و موجب خروج از دین یا بقای عدم ورود در دین است.

پس حتماً ذکر لسانی نیز - همین‌طور که در این دعا و سایر ادعیه است - لازم است و آثار و برکات آن بسیار است و از جمله موجب اعلان کلمه حقّ و آشکار شدن اسلام و توحید می‌شود.

و به قول فخر رازی که در جهر به «بسم‌الله» و بلندگفتن آن که تأسی به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را اختیار نموده و می‌گوید:

مَنْ أَقْتَدَى فِي دِينِهِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ  
اهْتَدَى؛<sup>۱</sup>

هرکس در دین خود به علی بن ابی‌طالب اقتدا نماید،  
هدایت یافته است.

می‌گوید: بسم‌الله را بلندگفتن برای کسی که به آن افتخار داشته باشد در شرع، مستحسن است و علی علیه‌السلام فرمود:

«يَا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ»؛<sup>۲</sup>

و در ضمن استدلال خود بر جهر به بسم‌الله می‌گوید:

۱. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۴. «ای آنکه یاد او شرافت برای یادکنندگان است».

مَنْ اتَّخَذَ عَلِيًّا إِمَامًا لِدِينِهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ  
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فِي دِينِهِ وَنَفْسِهِ؛<sup>۱</sup>

هرکس علی را پیشوا در دین خود قرار دهد، در دین  
خود و نفس خود به عروۃ‌الوثقی متمسک شده است.

و علاوه اجهار به تکبیر و تهلیل، اعلان دین و وجود اسلام، تعظیم  
شعائر و موجب ناراحتی مشرکان و دلگرمی مؤمنان و خوف قلبی آنها  
از خداست. چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا  
يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾<sup>۲</sup>؛

«وقتی که یاد خدا می‌شود دل‌های آنان که ایمان به  
آخرت ندارند مضمّنز و ناراحت و گرفته می‌شود».

و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ  
وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾<sup>۳</sup>؛

«مؤمنین کسانی هستند که وقتی خدا یاد می‌شود  
دل‌هاشان بیمناک می‌گردد».

---

۱. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. زمر، ۴۵.

۳. انفال، ۲.

و ظاهر لفظ «ذکر» نیز یاد به «زبان» است و به فرض اینکه اعمّ باشد نمی‌توان به یکی از آنها از دیگری بی‌نیازی جست.

موضوع دیگری که در اینجا اشاره به آن خالی از فایده نیست این است که بعضی و شاید بسیاری بر این باشند که کلمه توحید و مثل:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»؛

فقط اقرار به توحید در عبادت است و اینکه معبودی که مستحقّ پرستش باشد غیر از خدا نیست؛ چون معنای «اله» را معبود دانسته‌اند و می‌گویند مسئله‌ای که در بین بت‌پرستهای جاهلیت شایع بوده، عبادت غیرخدا بوده است و آنان مشرک در عبادت بوده‌اند اما در ذات خداوند خالق قادر و در خالقیت و سایر صفات مختصه به «الله» بت‌ها را شریک خدا نمی‌دانستند.

بنابراین «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» برای اعلام نفی معبود غیر از خداست؛ یعنی: «لَا مَعْبُودَ إِلَّا اللَّهُ».

و می‌گویند: دلیل بر اینکه شرک در خالقیت و در ذات نداشته‌اند این است که در قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ  
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾؛<sup>۱</sup>

«اگر سؤال کنی از ایشان که چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است؟ هرآینه می‌گویند: خدا».



مثل این معنا را وهابی‌ها بهانه خود کرده و با آن، مثل خطاب به انبیا، پیغمبران، اولیا و استشفاع به آنها و ساختن بنا بر قبور را شرک دانسته! و به این دستاویز، بسیاری از آثار مهم تاریخی اسلام را - که شاهد زنده بر صحت تاریخ اسلام بود - ویران کرده و تاریخی را که معتبرترین پشتوانه‌ها یعنی شواهد، دلایل و امارات خارجی را بر صحت خود داشت، در بیشتر موارد بی‌پشتوانه کردند و از این راه و برنامه - که به دستور مذهب‌سازان انگلیسی انجام داده و با پشتیبانی ارباب فعلی خود (آمریکایی‌ها) عمل می‌کنند - جنایات بزرگی مرتکب شده و خسارات عمده و بزرگی را به اسلام و مسلمین وارد نمودند که هرگز استعمار نمی‌توانست به‌طور مستقیم و بدون اینکه در زیر پوشش مذهب و اصلاح‌طلبی باشد، این جنایات را مرتکب شود.<sup>۱</sup>

۱. چنان‌که همه می‌دانند انگلیسی‌ها برای تفرقه در عالم اسلام از این حربه - مذهب‌های اختراعی پرورده دست سیاست - استفاده بسیار نموده و عامل بزرگ تفرقه و اختلاف بودند. در ایران اگرچه بای‌گری و ساختن این مذهب که بعد و به‌زودی منقسم به ازلی‌گری و بهائی‌گری و غیر اینها، ساخته روس‌ها بود و آنها عامل پیدایش آن شدند و در مکتب شیخی‌گری خصوصاً در پیرامون شخصی به نام «سید کاظم رشتی» و شاگردانش نفوذ کردند و این مذهب را اختراع نمودند، اما سرانجام سیاست انگلیس این فرقه را زیر چتر حمایت خود گرفت و به‌خصوص از فرقه بهایی در کارهای سیاسی و جاسوسی استفاده کرد و در فتح فلسطین در جنگ بین‌الملل اول این فرقه بهایی علیه اسلام و بر ضرر مسلمین به نفع انگلیس، خدمات مهمی کرد که وقتی انگلیسی‌ها این کشور اسلامی را غصب کردند «عباس افندی» پسر حسعلی بهاء را با اعطای لقب «سر» (از القابی است که دولت انگلیس به خدمتگزاران خود می‌دهد) به‌وسیله ژنرال «النبی» پاداش دادند. بعد هم - چنان‌که می‌دانیم - این فرقه

در پاسخ به این سخن که کلمه توحید فقط متضمّن اقرار به توحید در عبادت باشد و بعضی برنامه‌های مشروعه‌ای که سیره مسلمین از عصر رسالت تا حال بر آن استقرار داشته شرک باشد می‌گوییم:

اولاً: مجرد اینکه مشرکین عرب انکار خدا نمی‌کردند نمی‌تواند دلیل بر این باشد که معنای لغوی «اله»، «معبود» است و کلمه توحید و شعار اسلام را که برای جهانیان تا قیام قیامت پاینده است، منحصر در نفی معبود غیر از خدا بنماید و این کلمه طیبه را که در عین اختصار و سادگی، مشحون به حقایق توحیدی است در این یک جهت خلاصه نماید.

بهائی جاسوس، در اختیار آمریکا قرار گرفت و در مقاصد استعماری و ضداسلامی آمریکا همه‌گونه خوش خدمتی را به ارباب خود در نقاط مختلف انجام دادند مخصوصاً در ایران جاسوسان بهائی از دربار شاه خائن گرفته تا جاهای دیگر نفوذ یافته و خیانت‌های بزرگی را به کشور و مردم ایران نمودند. لذا وقتی در اثر انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی ایران، آنها از این مشاغل جاسوسی کنار گذارده شده و تا حدّی به حساب خیانت‌ها و سرقت‌های آنها از بیت‌المال و غیرها رسیدند، کسی که برای آنها اشک تمساح می‌ریخت و از جریان، سخت نگران بود رژیم آمریکا و شخص ریگان رئیس‌جمهور وقت آمریکا بود! چون می‌فهمید که با قطع ایادی بهائیس از نفوذ در امور کشور، چه منفعی را از دست می‌دهد؛ و اگر بگوییم نگرانی آمریکا از جلوگیری از ادامه جاسوسی بهائی‌ها به نفع غرب و به‌خصوص صهیونیسم در کلّ منطقه خاورمیانه و کشورهای اسلامی و عربی بیشتر از نگرانی آن از جهت گروگان‌های آمریکایی بود، شاید مبالغه نباشد.

باری این فرقه و فرقه قادیانی‌ها و اسماعیلی‌های آقاخانی - اگرچه سابقه پیدایش فرقه اخیر بیشتر از بهائی‌ها و قادیانی‌هاست - همه از عمال انگلیس و آمریکا بوده و هستند.

ثانیاً: مفهوم مطابقی «اله» معبود نیست و شاهد آن نیز استعمالات این لغت در خود قرآن کریم است مثل:

﴿أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾<sup>۱</sup>

اهل بینش می‌دانند که این تعبیر نسبت به یک امر واقعیت‌دار که خارجیت و تحقق عینی دارد، صحیح است، چنان‌که صحیح است که گفته شود: خالق شما خالق یگانه است یا رازق شما واحد است و رازق، خالق و قادر مطلق، متعدّد نیست؛ چون معنا این است که: در خارج یک رازق و خالق بیشتر نیست و ممکن هم نیست که باشد، اما

---

فرقه وهابی و رژیم سعودی نیز به‌وسیله انگلیس در عربستان روی کار آمدند و برای خوش‌خدمتی‌هایی که به انگلیسی‌ها در قبال حکومت عثمانی و در مسیر تجزیه این حکومت - که مانعی در راه تسلط کامل استعمار بر سرزمین‌های زیر نظام عثمانی بود - کرده بود «شریف حسین» را باینکه به او هم وعده‌هایی داده بودند ولی چون دیدند او باز هم نعمه‌احیای خلافت می‌زند و با «لامرکزی» (بی‌مرکزی) باطناً موافق نیست و اینها با آن مسلک ساختگی و استعماری بیشتر از شریف حسین آماده خیانت می‌باشند و برای ویران‌گری در حرمین شریفین و محو آثار تاریخی و خالی کردن سرزمین‌های حرمین از شواهد غیرقابل‌انکار بر تاریخ اسلام، هر جنایتی را به‌مصلحت استعمار مرتکب می‌شوند، لذا آنها را در حرمین شریفین حکومت دادند و تا این زمان که ارتش آمریکا، انگلیس و فرانسه و دیگر غربی‌ها و طرف‌داران صهیونیست برای حمایت از سعودی‌ها و در واقع حفظ موقعیت و نفوذ خود در منطقه، عربستان را اشغال نموده و به‌طور رسمی تحت‌الحمایه بودن رژیم سعودی را - که اگر حمایت آمریکا نباشد دو ساعت هم در حرمین دوام نخواهد آورد - به جهانیان اعلام کردند که عربستان پایگاه دولت‌های کفار علیه اسلام و مسلمین گردید. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

معبود شما معبود واحد است، باینکه امر عبادت با خود بندگان است و هرکس را آنها عبادت کنند معبود شمرده می‌شود.

اینکه گفته شود: معبود شما معبود واحد است باینکه آنها معبودهای متعدّد داشتند و معبود از عناوینی است که به مناسبت نهایت تذلل نسبت به کسی به‌عنوان خالقیت، رازقیت و مالکیت مطلقه عالم کون، به آن‌کس اطلاق می‌شود یعنی از این جریان انتزاع می‌شود که: «هوالمعبود».

بنابراین در معبودیت واحدیت درج نیست؛ هرچند باید معبود همه واحد و خدای واحد باشد. چنان‌که در مفهوم واحدیت، معبودیت نیست؛ یعنی خدا واحد است خواه معبود باشد و کسی او را پرستد یا نپرستد و هر چیز و هرکس اگر عبادت شود معبود است خواه واحد باشد یا نباشد. بنابراین: ﴿أَتَمَّا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾<sup>۱</sup> مفهوم منطقی و صحیحش این است که: خدای شما، خالق شما و منعم شما منعم واحد است و خدای واحد است و نتیجه‌اش این می‌شود که: خدا واحد است، آفریننده واحد است و روزی‌دهنده واحد است.

اما در آن اسمایی که به مناسبت عمل اختیاری بنده با خدا، به خدا اطلاق می‌شود و صدور آن از بنده نسبت به غیرخدا هم ممکن است، گفتن اینکه او واحد است، اطلاق صحیح ندارد. بلی تکلیف به اینکه بنده فقط باید او را پرستد چون غیر او مستحق پرستش نیست،

صحیح و معقول است چنان که می فرماید:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا  
وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾<sup>۱</sup>؛

ولی این موجب اینکه مدلول مطابقی «اله» معبود باشد نیست.  
از جمله آیاتی که دلالت دارد بر اینکه مدلول مطابقی «اله» معبود  
نیست این آیات هستند:

الف - ﴿وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ  
إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾<sup>۲</sup>؛

«نیست با او (خدا) خدای (اله) دیگر که اگر چنین بود هر  
خدایی (الهی) به سوی خلق و آفرینش خود می رفت و  
هرآینه برتری می گرفت بعضی از آنها بر بعضی دیگر».

چنان که ملاحظه می فرمایید این آیه در نهایت ظهور، این سخن را که مفهوم  
«اله» معبود منهای وصف خالقیت و ذات مقدس او باشد، نفی می نماید.

ب - ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلُ  
سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ  
بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ﴾<sup>۳</sup>؛

---

۱. کهف، ۱۱۰. «پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و  
هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند».

۲. مؤمنون، ۹۱.

۳. قصص، ۷۱.

«ای رسول ما به این مردم مشرک) بگو چه تصوّر می‌کنید، اگر خدا ظلمت شب را بر شما تا قیامت پاینده و ابدی گرداند جز خدا کیست؛ خدایی که بتواند برای شما روشنی روز پدید آرد، آیا سخن نمی‌شنوید؟».

ج - ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُونُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾<sup>۱</sup>

« بگو چه تصوّر می‌کنید اگر خدا برای شما روز را تا قیامت پاینده و ابدی قرار دهد، جز خدا کیست خدایی که برای آرامش و استراحت شما شب را پدید گرداند؟ آیا چشم بصیرت به حکمت (گردش روز و شب) نمی‌گشایید؟».

بدیهی است اگر «اله» به معنای «معبود» بود این بیان و این خطاب، احتجاج قابل توجیه و منطقی نبود.

د - ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾<sup>۲</sup>

«اگر در آسمان و زمین خدایانی غیر از خدای یگانه بودند، هرآینه (آسمان و زمین) فاسد می‌گشتند».

بدیهی است فساد از حیث تعدّد آلهه در صورتی است که مراد از

۱. قصص، ۷۲.

۲. انبیاء، ۲۲.

«اله» و «الله» ذات خدای خالق باشد و الا از تعدّد معبود خصوصاً اگر جماد و مثل آن باشد، فساد آسمان‌ها و زمین پیش نمی‌آید. و چه نیکو و تمام گفته است «سید محمد ابوالعزائم مصری» که می‌گوید:

الْإِلَهُ هُوَ الْعَنِيُّ عَمَّا سِوَاهُ الْمُفْتَقِرُ إِلَيْهِ كُلُّ مَا  
عَدَاهُ وَالْإِلَهُ هُوَ مَنْ يَأْتُهُ النَّاسُ إِلَيْهِ جَمِيعاً، وَأَنَا  
أَقُولُ: الْإِلَهُ هُوَ خَالِقُ الْكُلِّ وَكُلُّ شَيْءٍ وَرَازِقُ  
الْجَمِيعِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، لَا يَسْتَحِقُّ أَحَدٌ أَنْ يُعْبَدَ  
غَيْرُهُ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِهِ وَهُوَ الَّذِي فِي  
السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ، إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ  
كُلُّهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ  
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.<sup>۱</sup>

ثالثاً: احترام مقابر به بنای مشاهد، تقبیل ضرایح، ندای اموات و استشفاع به ارواح انبیا و اولیا، عبادت و پرستش نیست و الا باید بگویند: استلام حجرالأسود و بوسیدن آن، طواف خانه و نماز در مقام ابراهیم و عبادت در حجر اسماعیل که هر دو اگرچه عبادت خداست متضمن احترام و تعظیم از ابراهیم خلیل و مقام او و احترام از اسماعیل و هاجر و مدفن آنهاست، عبادت و پرستش آنهاست.

۱. ابوالعزائم مصری، تفسیر اسرارالقرآن، ج ۲، ص ۳۴.

پس همان‌طور که ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ﴾<sup>۱</sup> امر به شرک و عبادت غیر الله نیست، اجتماع در مشاهد انبیا و اولیا به ذکر، دعا و نماز نیز شرک نیست و خراب کردن آن مشاهد حرام است. همان‌طور که طواف خانه و استلام حجر و بوسیدن آن شرک نیست، رفتن و حضور در مشاهد و بوسیدن ضرایح، شرک نمی‌باشد و به اخلاص در عبادت ضرر نمی‌زند.

برنامه‌هایی که در مشاهد به‌عنوان احترام انجام می‌شود از سه قسم خارج نیست:

۱- اینکه: این برنامه‌ها اصل و مأخذ شرعی از کتاب و سنت دارد که به‌عنوان استحباب و مأثور از شرع، رجحان شرعی و اطاعت از خدا انجام می‌شود، بدیهی است در این صورت این‌هم مثل طواف یا سعی بین صفا و مروه مشروع و عبادت است اگرچه متضمن تعظیم اموات و تبرک به قبور آنها باشد.

۲- اینکه: مأخذ شرعی ندارد و شخص، آن را با علم به عدم ارتباط آن به شرع بلکه با عدم علم به ورود آن در شرع، آن را به‌عنوان یک امر شرعی و محبوب خدا به‌جا آورد که اگر به این صورت باشد، حرام و بدعت است.



۳- اینکه: با عدم علم به ورود آن از سوی شرع و بلکه با علم به عدم ورود آن در شرع صرفاً به خاطر اشباع احساسات و ارضای حبّ و میل خود به جا می‌آورد مثل اینکه دیوار خانه معلّم یا استادش یا خاک قبر پدرش را می‌بوسد و می‌بوید و سر بر آن می‌گذارد؛ خواه در حال حیات او باشد یا بعد از فوت او.<sup>۱</sup> این امور نه عبادت است و نه منهی<sup>۲</sup> عنه و هر کدام که رجحان شرعی نداشته باشد «مباح» است؛ چون هیچ دلیل شرعی بر حرمت بوسیدن دیوار خانه دوست یا استاد یا مشهد نبی و ولی نداریم<sup>۳</sup> و حال این بوسندگان و بویندگان و احترام‌کنندگان، حالی است که در این شعر<sup>۴</sup> بیان شده است:

أَقْبَلُ ذَا الدِّيَارِ وَذَا الْجِدَارِ      أَمْرٌ عَلَى جِدَارِ دِيَارِ لَيْلِي  
وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغْفَنَ قَلْبِي      وَلَكِنْ حُبٌّ مِّنْ سَكَنِ الدِّيَارِ

و در مثال دیگر به فارسی گفته شده است:

همچو مجنون کوسگی را می‌نواخت

بوسه‌اش می‌داد و پیشش می‌گذاخت

- 
۱. نقل شده است که: مرحوم آخوند ملاً محمدکاظم خراسانی پس از سال‌ها بعد از فوت مرحوم میرزای شیرازی رحمته‌الله به سامرا مشرف شده بود، حلقه در خانه مرحوم میرزا را بوسیده و گریسته بود.
  ۲. باینکه این اعمال نیز تحت عنوان تعظیم شعائر یا تقدیر از استاد یا ترخم به فرزند و غیر اینها مشروع و سنت است.
  ۳. این شعر یا از مجنون است و یا از زبان او گفته شده است.

بوالفضولی گفت کی مجنون خام  
 این چه شیداست اینکه می‌آری مدام  
 گفت مجنون تو همه نقشی و تن  
 اندرا بنگرتو از چشمان من  
 کین طلسم بسته مولا است این  
 پاسبان کوچه لایلا است این  
 با چشم ظاهرین وهابی نادان، بی ذوق یا مغرض و مزدور بیگانه  
 وقتی این کارها و مناظر دیده شود عجیب نیست اگر آن را عبادت و  
 شرک بداند ولی آنکه وجودش سرشار از حب پیغمبر و اهل بیت آن  
 حضرت علیه السلام است یا قدردانی از معلّم و رعایت حقّ اوست هرچه را  
 متعلّق به آنهاست دوست می‌دارد و خاک مدینه طیبه را می‌بوسد و  
 هرکجا را احتمال بدهد که قدم پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنجا رسیده است خاکش  
 را بر چشمش می‌کشد تا چه رسد به مشاهد آنها که از مصادیق ظاهر  
 و بارز این آیه است:

﴿ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ  
 يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴾<sup>۱</sup>

این خانه‌ها غیر از همین مشاهد و غیر از خانه‌های پیغمبر و اهل بیت

۱. نور، ۳۶. «در خانه‌هایی (مانند معابد، مساجد، منازل انبیا و اولیا) خدا رخصت داده که آنجا رفعت  
 یابد و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند».

آن حضرت علیه السلام و آن اماکن محترمه‌ای که فرقه وهابی انگلیسی و بعد آمریکایی ویران کردند، نیست.

چنان‌که بزرگان اهل سنت مثل ابن مردویه، حاکم حسکانی و سیوطی به سندهای متعدد از انس بن مالک و بریده از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت فرمود:

﴿ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ... ﴾<sup>۱</sup>

مردی برخاست و گفت: این بیوت کدام است؟

حضرت فرمود:

«خانه‌های انبیاست.»

ابوبکر برخاست و گفت: این خانه، خانه علی و فاطمه از آنهاست؟

فرمود:

«نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا»

«بله از فاضل‌ترین آنهاست.»<sup>۱</sup>

شرط تولی و اثر حبّ خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت - که این‌همه تأکید بر آن شده است - همین اظهار شوق‌ها و عرض ادب‌ها و خواندن زیارت و مدح و ثنای آنها در مشاهد آنها و در مواقع دیگر است.

۱. ابن مردویه اصفهانی، مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۲۸۴؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱،

ص ۵۳۴؛ سیوطی، الدرالمثور، ج ۵، ص ۵۰.

یقیناً ملائکه نیز با همین شور و شوق در آنجا حضور می‌یابند و وسیله استجاب دعا در مشاهد آن بزرگواران از نقاط دیگر بیشتر است. ولی این ناکس‌ها چنان عمل کردند که مثل اینکه آیه: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾<sup>۱</sup> به معنای: «فِي بُيُوتٍ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تَهْدِمَ وَتَحْرِبَ»<sup>۲</sup> بوده است.

خداوند مسلمین را از فتنه این مزدوران و مسلمان‌نماهای بی‌سواد - با ذلت آمریکا و قطع ایادی او از بلاد مسلمین - نجات بخشد. درباره این موضوع در این کتاب بیش از این مناسبت شرح و بسط نیست لذا به همین مقدار اکتفا می‌شود.

خوانندگان محترم می‌توانند موضوع را از لحاظ علمی در کتاب *الهیات در نهج البلاغه* و بعد هم در *سفرنامه حج* که هر دو از تألیفات حقیر است و بیشتر، مفصل‌تر و عمیق‌تر از آنها را در ده‌ها کتاب ارزنده که علمای بزرگ شیعه و سنی در رد وهابیت نوشته‌اند، مطالعه فرمایند.

اکنون سخن را در مضمون دعا و این خطاب‌های توحیدی دنبال می‌نماییم. چنان‌که می‌خوانیم این خطاب‌ها که همه آنها اقرار به یکتایی و وحدانیت خداست هر کدام با جمله‌ای مثل: ﴿سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۳</sup> ختم شده است و تسبیح با اقرار به توحید ضمیمه گردیده است.

و شاید بتوان گفت که مثل ذکر عام بعد از خاص باشد؛ چون «تسبیح» اعم از اقرار به توحید و مفهومش اوسع است. هرچند موضوعیت اقرار به توحید و اینکه به‌صراحت و اختصاصاً اقرار به

وحدانیت و یکتایی خدای متعال است، اهمیّت و فضیلت بیشتر داشته باشد خصوصاً اگر به لفظ تهلیل باشد. اما مفهوم آن از تسبیح اخصّ است؛ زیرا تسبیح اقرار به منزّه بودن و پاکی خدا از تمام نقایص و صفات نقص از جمله شریک داشتن، جهل، عجز، ترکیب و غیر آنهاست ولی اقرار به توحید، اقرار به نفی شریک و نفی خدایان دیگر غیر از خداست. این ذکر به این ترکیب اقتباس از قرآن مجید است و جمله اولی: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup> ذکر یونسیه است که بر حسب تصریح قرآن مجید «ذوالنون» نبی حضرت یونس علیه السلام در تاریکی هایی که به آن مبتلا شده بود خدا را به آن ندا کرد و خدا او را از غمی که در آن بود، نجات داد. بنابراین عیناً از قرآن مجید گرفته شده و اذکاری که پس از آن آمده است اقتباس از این ذکر قرآنی است. و شاید نکته اینکه در ضمن این اذکار گوینده آن، حالات مختلف خود را در ارتباط با خدا بیان می نماید، یکی بیان این باشد که در همه حالات استغفار، خوف، رجا، رغبت، سؤال و سایر احوال، زبانم به ذکر خدا و اقرار به وحدانیت او گویاست. نکته دیگر اینکه: همه حالات بنده شاهد، گواه و دلیل بر تسبیح و تنزیه خدا از هر نقص و عیب، و تقدس او از فقر و احتیاج است؛ و این حالات حالاتی است که فقط وصف بنده و حال اوست و عارض او می شود.

---

۱. انبیاء، ۸۷. «خداوندا، جز تو معبودی نیست؛ منزّهی تو، من از ستمکاران بودم».

ظلم از عبد امکان صدور دارد ولی صدور آن از خدا محال و او منزّه از ظلم است.

استغفار و طلب آمرزش - که در اثر ندامت و پشیمانی از گناه صورت می‌گیرد - مختصّ به عبد است و خدا چون منزّه از انجام کار زشت و خطاست، از پشیمانی و ندامت نیز پاک و منزّه است.

به همین بیان خوف، بیم، امید، رغبت، سؤال و درخواست حاجت، همه اینها از صفات عبد و عوارضی است که عارض او می‌شود و خدا از همه این حالات و عوارض منزّه است.

همچنین می‌شود اشاره به این باشد که این اقرار عبد و تسبیح مقالی او، تسبیح حالی او نیز هست؛ هنگامی که به زبان اظهار توحید می‌نماید و یقین خود را به وحدانیت خدا اعلام می‌دارد و زبانش به تکبیر، تهلیل، استغفار و تسبیح گویاست، حالش نیز بر تهلیل و تسبیح خدا گواهی می‌دهد.

چنان که بعضی در تفسیر آیه:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَأَتَفَقَهُونَ  
تَسْبِيحَهُمْ﴾<sup>۱</sup>

۱. اسراء، ۴۴. «هر موجودی تسبیح و حمد او می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید».

و آیه:

﴿كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾<sup>۱</sup>

و آیات دیگر که به طور عام دلالت بر تسبیح جمادات و نباتات دارند، فرموده‌اند: مراد تسبیح تکوینی آنهاست که وجود و بود آنها دلیل بر وجود خدا و تنزه و پاکی او از نقایص است؛ که البته بسیاری این تفسیر را نپسندیده و آن را حاکی از قلت معرفت می‌دانند. این دسته می‌گویند:

به ذکرش هرچه بینی در خروش است

دلی داند که این معنا به گوش است

نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است

که هر خاری به تسبیحش زبانی است

توحید تو خواند به سحر مرغ سحرخوان

تسبیح تو گوید به چمن بلبل شیدا

و به داستان ستون حنانه و ظواهر همین آیات خصوصاً مثل:

﴿وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾<sup>۲</sup>

تمسک می‌نمایند که این تسبیح مقالی است که ما آن را نمی‌شنویم و نمی‌فهمیم بلکه ما تسبیح تکوینی را می‌فهمیم.

---

۱. نور، ۴۱. «و هریک از آنها نماز و تسبیح خود را می‌داند».

۲. اسراء، ۴۴. «ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید».

و هم به دعای کمیل استشهاد می نمایند که از آن شاهد بودن اعضا و جوارح بر اعمال انسان استفاده می شود. واضح است که شاهد قراردادن چیزی، فرع درک و شعور آن چیز است. و به تسبیح سنگریزه<sup>۱</sup> و نطق سوسمار<sup>۲</sup> در شهادت به رسالت حضرت رسول ﷺ؛

و آیه: ﴿وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾؛<sup>۳</sup>

و آیه: ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا

مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾؛<sup>۴</sup>

و آیات دیگر، و همچنین به روایاتی مانند خبر بزنطی از حضرت امام رضا علیه السلام استدلال می کنند و خلاصه برای آنها شعور قایل شده و به قول طایر گلپایگانی می گویند:

هر آن کس زنگ بزدايد ز مرآت ضمير خود

بيند جمله هستی را به ذکر ایزد یکتا

همه عاشق به روی او همه مایل به سوی او

همه خرم به بوی او و او از جمله ناپیدا

۱. بحرانی، مدینه معجز الأئمة الاثني عشر، ج ۲، ص ۳۴۶.

۲. خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۱۷۲ - ۱۷۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۴۲ - ۳۴۳.

۳. بقره، ۷۴. «و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد».

۴. حشر، ۲۱. «و (ای رسول) اگر ما این قرآن (عظیم الشان) را بر کوه نازل می کردیم مشاهده می کردی که کوه از ترس خدا خاشع و ذلیل، متلاشی می گشت».



بخش هفتم: سلامت دین / ۲۳۳

در این زمینه کلمات بزرگان از استدلال به آیات، احادیث، نظم و شعر بسیار است که در اینجا در مقام تحقیق این موضوع نیستیم و فقط اشاره به این دو نوع تفکر بود که اول برای بیشتر اذهان بهتر قابل درک است و همان معنایی است که سعدی در این شعرش می‌گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوش‌سیار  
هر ورقش دفتری است معرفت‌کردگار

و هم او می‌گوید:

گراهل معرفتی هرچه بنگری خوب است  
که هرچه دوست‌کند همچو دوست محبوب است  
کدام برگ درخت است اگر نظرداری  
که سز پاک الهی در آن نه محجوب است

همه آیات تکوینیّه الهیّه هستند.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ \* وَفِي أَنْفُسِكُمْ﴾<sup>۱</sup>

وَقَالَ عَزَّ أَسْمُهُ: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾<sup>۲</sup>

۱. ذاریات، ۲۰ - ۲۱. «در روی زمین برای اهل‌یقین ادله قدرت الهی پدیدار است و هم در نفوس خود شما».

۲. یوسف، ۱۰۵. «و این مردم بی‌خرد چه بسیار بر آیات و نشانه‌های قدرت حق در آسمان‌ها و زمین می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند».

ظاهراً دعوت‌هایی که در قرآن مجید و احادیث در تفکر در آیات آفاقیه و انفسیه شده است بیشتر یا همه مربوط به تفکر در جهت تکوینی آنها و عجایب و غرایب خلقت آنها باشد ولی اگر قبول تسبیح مقالی جمادات برای بعضی مشکل باشد در حیوانات، قبول شعور و ضمیر، احساس و ادراک وجود خدا بر حسب استعداد خودشان، چندان دشوار نیست و بعضی آیات و روایات هم بر آن دلالت دارند ولی چنان‌که عرض شد در اینجا در مقام بسط کلام نیستیم.

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

و از هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

و بهتر و سزاوارتر این است که: از امیرالمؤمنین علیه السلام درس گرفته و

عرض کنیم:

«سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا تَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَمَا أَصْغَرَ

عِظَمَهُ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ، وَمَا أَهْوَلَ مَا تَرَى مِنْ

مَلَكُوتِكَ، وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا عَبَّ عَنَّا مِنْ

## سُلْطَانِكَ وَمَا أَسْبَغَ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا، وَمَا أَصْغَرَهَا

### فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ؛<sup>۱</sup>

در اینجا ما فقط با امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتن این کلمات هم‌نوا می‌شویم، اما آن عرفان عالی و التفاتی که برای آن حضرت به عظمت عالم آفرینش بوده است ما هرگز نمی‌توانیم درک کنیم و هرکس در افق معرفت و بینش خود این کلمات را در مقام تعظیم و اقرار به بزرگی خدا می‌گوید.

چنان‌که در توصیف آیات الهی، شما از هرکس مثلاً توصیف یک میکروب، یک مورچه، یک حیوان، یک انسان و منظومه شمسی و... را بپرسید، همه به شما جواب می‌دهند اما بین جواب‌ها از نظر تحقیق و کاوش بسیار فاصله می‌باشد، چه بسا آنکه از همه دانشمندتر باشد در توصیف کمال آنها اظهار عجز نماید و در مقام بیان حقیقت حیات موجودات زنده، به عجز خود اعتراف نماید.

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹ (ج ۱، ص ۲۱۰)؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۹۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۱۸. «پاک و منزهی تو؛ چقدر بزرگ است آنچه از آفریده‌های تو می‌بینی و چقدر کوچک است بزرگی آن در کنار قدرت و توانایی تو، و چقدر حیرت‌آور و هول‌برانگیز است آنچه که از ملک عظیم و عزت و سلطنت تو می‌بینیم و چقدر آن ناچیز و کم است در برابر آنچه که از سلطنت و ملک عظیم تو از ما پنهان شده است، و چقدر فراوان و زیاد است نعمت‌های تو در دنیا، و چقدر کوچک و کم است در برابر نعمت‌های آخرت.»

در اینجا هر چه می‌خواهیم قلم را از نوشتن بازداریم مثل این است که اختیار را از دست ما گرفته است، از هر سو که عنان آن را می‌کشیم به سوی نقطه‌های دیگری از معارف الهیه که نه چهار سو و چهار نقطه است بلکه نقطه‌ها و جهت‌های بی‌شماری است، متوجه می‌شود.

لذا برای چند دقیقه‌ای هم که شده قلم را به کناری می‌گذاریم تا هم خودم و هم خوانندگان عزیز در این فرصت، از جولان سخن و فکر در این مباحث - هر چند بسیار دقیق، شیرین و دلنشین است - فارغ شویم تا بتوانیم با رعایت اختصار این نوشته را به پایان برسانیم. ان شاء الله تعالی.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

این اذکار و تسبیحات به این ذکر و تسبیح ختم می‌شود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ رَبِّي وَرَبُّ آبَائِي الْأُولِينَ»<sup>۱</sup>

امام علیه السلام اقرار به ربوبیت خدا برای خودش و برای پدران و نیاکانش علیهم السلام می‌نماید. در واقع خدا را بر نعمت تربیت کامله او بر آنها و خودش، حمد می‌نماید و او را از اینکه به مربی و پرورش‌دهنده نیاز داشته باشد تنزیه می‌نماید؛ زیرا تربیت برای این است که یا ناقص را کامل و یا کامل را اکمل و یا استعدادها و خواصی را که در کمون و

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۵؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۸۰؛ محدث قمی،

مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

باطن اشیاست ظاهر و به فعلیت برسانند. خداوند که اکمل الکاملین و ربّ العالمین است از اینکه فاقد کمالی باشد یا در کمالی در مرتبه علیا و مطلق آن نباشد، منزّه و مبرّأ است.

همه ممکنات و مخلوقات برحسب حال خود محتاج به تربیت هستند و مربی کلّ باید خودش کامل و غنیّ بالذات باشد و الاّ او هم محتاج به مربی خواهد شد و دور یا تسلسل لازم آید که بطلان هر دو ثابت و مسلم است، و ما هم در کتاب **الهیات در نهج البلاغه** آن را شرح داده‌ایم.

علاوه بر اینکه یک نوع تربیت‌هایی است که انسان، حیوان، نبات و معدن در تحت آن قرار دارند و تکوینی و غیراختیاری است. مثل تربیت آفتاب یا باد و باران و تأثیر کلّ اوضاع در سیر و رشد یک موجود که این تربیت‌ها به آنها مستند نیست و آنها در آثاری که دارند قصد و نیّتی ندارند. مثلاً آفتاب به قصد نمی‌تابد یا آب به قصد و نیّت اثر در نبات، حیوان و انسان کارش را انجام نمی‌دهد. اما همه در وضع، کیفیت و اندازه مناسبی هستند که بدون اینکه مجموعه فعلِ فاعل به قصد و اراده‌ای باشند، امکان حصول ندارند. بنابراین فعلِ ربّ العالمین و تربیت اوست. همان‌طور که حضرت موسی علیه السلام به فرعون فرمود:

﴿رُبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾<sup>۱</sup>

---

۱. طه، ۵۰. «پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه لازمهٔ آفرینش اوست داده، سپس هدایت کرده است.»

بحث عنایات الهیّه در تربیت نبات، حیوان و انسان بسیار بسیار وسیع است و باین همه پیشرفت‌های بشر در زمینه اسرار این تربیت و تأثیر و تأثراتی که در این عالم - باذن الله تعالی - صورت می‌گیرد، هنوز هم در کلاس‌های اول این بحث است. این شرح بی‌نهایت کزوصف یار گفتند

حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد

چه نیکو سروده است فتح‌علی خان ملک‌الشعرای صبا:

تعالی الله خداوند جهان دار جهان آرا  
کزوشد آشکارا گل ز خار و گوهر از خارا  
مرضع کرد بر چرخ زبرجد گوهرانجم  
معلق کرد بر خاک مطبق گنبد مینا  
ز فیضش شاهد شام آمده با طرّه تیره  
ز لطفش بانوی بام آمده با غره غرا  
نشاند باغبان قدرتش در روضه هستی  
هزاران سرو مه منظر هزاران ماه سرو آسا  
به غمزه غارت تقوا به ایما آفت ایمان  
به سیما لاله سوری به گیسو عنبر سارا  
در آغاز همین دعا امام علیه السلام مقداری از تربیت الهیّه را در خلقت انسان بیان فرموده است.

## مسئله اصطفاء

نکته‌ای که در اینجا اشاره به آن مناسب است این است که: شاید در این جمله نظر به اینکه امام علیه السلام می‌فرماید: «رَبِّي وَرَبُّ آبَائِي الْأُولِينَ» و نمی‌فرماید: «رَبُّنَا وَرَبُّ آبَائِنَا الْأُولِينَ» غرض عنایات خاصه الهیه به آن حضرت و پدران و نیاکان بزرگوارش حضرت ابراهیم، اسماعیل، نوح و دیگران و خصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام باشد؛ چون این عنایات در کار به وجود آمدن شخصیت باعظمتی مثل شخصیت امام حسین علیه السلام مؤثر بوده و توجه به آن شایسته است.

از حضرت آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله پدران حضرت، تحت عنایت خاصه خداوند متعال بوده‌اند و خدا آنها را برگزیده است. چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>

و از اینجا به مسئله اصطفای الهی که در آیات دیگر نیز مثل: ﴿ذُرِّيَّةً أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾<sup>۲</sup> می‌رسیم که بعضی نادان‌های به اصطلاح روشنفکر! آن را انکار نموده‌اند.

پس از این اذکار، امام علیه السلام ثنا و ستایش، تمجید و اخلاص خود را در توحید و اقرار خود را به نعمت‌های خدا که از بسیاری و فراوانی

۱. آل عمران، ۳۳. «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد».

۲. فاطر، ۳۲. «سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم».

بیرون از شمار و احصا است عرض می‌نماید و سوابق نعمت‌های خدا را بر خود از آغاز آفرینش و اول عمر خود یاد می‌کند و از اینکه انواع نیازها و حاجت‌ها و فقرهای او را به غنا و بی‌نیازی مبدل فرمود و رنج‌ها، غم‌ها و دشواری‌ها را از او دفع و رفع نمود و آسانی و عافیت در بدن و سلامت در دین، عطا فرمود که اگر جمیع اولین و آخرین بنده را در یاد آنها کمک کنند از عهده یاد آنها و توجّه به یکایک از آنها برنخواهند آمد.

بنده همان‌په که ز تقصیر خویش      عذربه درگاه خدا آورد  
ورنه سزاوار خداوندیش      کس نتواند که به‌جا آورد

پاک و بلند است پروردگار کریم، عظیم و مهربان از اینکه نعمت‌هایش احصا شود یا کسی به پایان ثنا و ستایش او برسد یا الطاف و موهبت‌های او را مکافات کند و پاداش دهد.

از او که صاحب کرم، بی‌نیازی، عفو، مغفرت، رحمانیت، لطف و همه اوصاف کمال است، باید سؤال نمود و عرض حاجت کرد و در مقام تمجید، تحمید، سپاس، ستایش و نیایش هم اقرار به عجز و ناتوانی نمود.

به جایی که خاضان فرس رانده‌اند

به لاأحصی از تک فرو مانده‌اند

نه فرس - که تشبیه بسیار ضعیفی است - اگر بر سیر نور هم سیر کنند بیشتر و بیشتر از آن و میلیاردها سال نوری و سال‌های از سال نوری



دارازتر هم طیّ کنند که مثل حضرت خاتم الانبیاء ﷺ بیشتر و بیشتر از اینها را طیّ کرده و در پایان سیرش - که تصوّرش برای ما ممکن نیست - عرض کنند:

«أَنَا لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ  
نَفْسِكَ»<sup>۱</sup>

یا عرض کند:

«مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَمَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»<sup>۲</sup>

حال دیگران از انبیا، اولیا و حال مردم دیگر معلوم است.

گفتم همه ملکِ حُسن سرمایه توست

خورشید فلک چو دزه در سایه توست

گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت

از ما تو هر آنچه دیده‌ای پایه توست

لذا امام علیه السلام هم در این بخش پس از این نیایش‌ها، سپاس‌ها، ستایش‌ها و عرض ناتوانی از احصای نعمت‌های الهی به سؤال و

---

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۹۶، ۱۱۸، ۱۵۰؛ ج ۶، ص ۲۰۱؛ ابن‌جمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۳؛ ج ۸۲، ص ۱۷۰؛ ج ۹۰، ص ۱۵۹؛ ج ۹۴، ص ۲۲۸؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۲۱. «مرا توان مدح و ثنای تو نیست؛ تو خود باید ثناگوی ذات اقدس خود باشی».

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۳؛ همو، مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۴۶. «خداوندا آن‌چنان که شایسته مقام شامخ تو بود، تو را نشناختم و آن‌چنان که شایسته مقام تو بود تو را پرستش نکردم».

درخواست می‌پردازد خطاب به خدا می‌نماید و عرض می‌کند:

«صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَثِمِمَ عَلَيْنَا نِعْمَكَ  
وَأَسْعِدْنَا بِطَاعَتِكَ سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»<sup>۱</sup>

«پروردگارا صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و نعمت‌هایت را بر ما تمام کن (یعنی استمرار بده و اگرچه آنچه عطا کرده‌ای در کثرت از شمار و احصا بیرون است ولی باز هم عطا کن و عطا کن، و هرگز نعمت و فیض خودت را از ما قطع نفرما) و ما را به اطاعت خودت سعادتمند کن، پاک و منزّهی تو و خدایی غیر از تو نیست».

---

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۶؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۸۰؛ محدّث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.



بخش هشتم:

صفات فعلیه و جمالیّه



«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ وَتَكْشِفُ الشُّوْءَ  
وَتُغْنِي الْمَكْرُوبَ وَتَشْفِي السَّقِيمَ وَتُعْنِي الْفَقِيرَ ...  
يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»<sup>۱</sup>

در این بخش نیز سخن از ثنا و ستایش خداوند متعال و صفات فعلیه و  
جمالیه اوست که: بیچارگان را جواب می‌دهد و رنج و سختی‌ها را از  
رنجوران و گرفتاران برمی‌دارد و به دادِ درماندگان و اندوهناکان می‌رسد و  
بیمار را شفا می‌دهد و مستمند را بی‌نیاز می‌فرماید.

- استخوان شکسته را پیوند می‌دهد (و هر حال شکسته و  
شکسته‌دلان را جبران می‌نماید).

- به خردسالان رحم می‌نماید و سالمندان را اعانت و یاری می‌کند که  
بالتر از او پشتیبان و برتر از او توانایی نیست و او بلندمرتبه و بزرگ است.  
- گرفتار در بند را از بند می‌رهاند و کودک خردسال را روزی  
می‌دهد و پناه هرکسی است که ترسناک و پناه‌خواه باشد. البتّه تمام این  
نعوت را امام علیه السلام با ادوات خطاب به حضرت احدیّت - عزّ اسمه - و

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۶؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۸۰ - ۱۸۱؛ محدث قمی،

مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام،

مخاطبه حضوری به عرض می‌رساند. این خطاب‌ها متضمن توحید و تفرّد خدا در این افعال است.

اگر کسی بگوید: تمام این کارها در بعضی مراتبی که دارند یا بعضی از آنها مثل اعانت کبیر و رحم بر صغیر، از غیر خدا نیز صادر می‌شود پس توحید در این کارها چگونه توجیه می‌شود؟ پاسخ آن به یکی از این چند وجه یا به همه این وجوه است که بیان می‌کنیم:

**وجه اول**، این است که: همه افرادی که این کارها از آنها صادر می‌شود - اگرچه به اراده و اختیار از آنها صادر می‌شود ولی - با اسباب و وسایلی است که خداوند به آنها داده است که اگر این اسباب و توان‌بخشی‌های خدا نباشد انسان مصدر انجام این کارهای نیک و نافع نمی‌شد. اگر گفته شود: پس بنابراین کارهای بد و سیئات نیز باید - العیاذ بالله - به خدا نسبت داده شود؛ زیرا مسبب همه اسباب اوست و حال اینکه در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾<sup>۱</sup>

«هرچه از انواع نیکویی به تو رسد از جانب خداست و هر بدی رسد از نفس توست».

جواب داده می‌شود که: حقّ همین است. مسبّب همه اسباب خداوند متعال است. خداوند متعال کلّ عالم را به تمام قوا و اجزایی که دارد آفریده است و هرچه واقع بشود از محدوده قدرت و تقدیر او خارج نیست و شاید مراد از ﴿قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> نیز همین باشد؛ ولی وجه اینکه افعال خیر ما به او نسبت داده می‌شود و افعال شرّ ما به او مستند نیست و به خودمان مستند است، این است که یکی از افعال الهیه اعطای اراده و اختیار به انسان است؛ اراده و اختیاری که باید با اختیار، تمام اسباب و وسایلی را که خدا به انسان عطا کرده در طریق کمال و سیر الی الله به کار گیرد تا غرض اصلی و نهایی از آفرینش حاصل شود.

بنابراین وقتی این اسباب با اختیار انسان یعنی قوه تمییز خیر از شرّ و اختیار و گزینش خیر در طریق صحیح و مسیر خود قرار بگیرد، هر خیری، از هرکس صادر شود به خدا مستند است و اختیار عبد در این میان مثل اختیار معمار شما در بنای ساختمانی است که نقشه و تمام وسایل و اسباب کار را فراهم نموده‌اید؛ اگر آن معمار طبق وظیفه و نقشه، عمل نماید می‌گویند: این ساختمان را شما بنا کرده‌اید هرچند صدهزار کارگر هم در آن کار کرده و آن را ساخته باشند. ولی اگر آن کارگرها اسباب و وسایلی را که شما فراهم کرده‌اید در نقشه و عمل

---

۱. نساء، ۷۸. «بگو: همه اینها از ناحیه خداست».

دیگر مصرف کنند هرچند همه مصالح ساختمان از شما بوده و حتی کارگران اجیر شما بودند ولی کار آنها به شما نسبت داده نمی‌شود و باینکه همه وسایل و امکانات تعلق به شما داشته است، به شما مستند نمی‌کنند. البته این مثال بسیار کوتاه و نارساست و به قول شاعر:

ای برون از فکر و قال و قیل من      خاک برفرق من و تمثیل من

فقط غرض توضیحی بود از اینکه اعمال خیر و آنچه از وقایع که در جریان مستقیم و سیر و حرکت عالم پیش می‌آید مستند به خداوند متعال است و اعمال شرّ بشر و آنچه در اثر انحراف او از مسیر مستقیم و فطری و برنامه‌های الهی واقع می‌شود هرچند با استفاده از نعمت‌های خدا و حتی اراده و اختیاری که خدا به او داده است انجام می‌شود، مستند به خود انسان است.

وجه دوم، این است که: کسی قدرت این‌گونه افعال را به‌طور مطلق دارد که می‌تواند به فریاد هر مضطرب برسد و هر ضعیفی را یاری و هر فقیری را غنی و هر بیماری را شفا بدهد و خطاب:

«يَا مُغِيثُ الْمُضْطَّرِّ وَيَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ وَيَا مُعِينِ

الضَّعِيفِ يَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ».

و امثال این خطاب‌ها بر او به‌طور حقیقت و استغراق جمیع افراد ضعیف و صغیر صادق است، خداوند متعال است؛ اوست که رحمتش



شامل هر طفل صغیر شده و او را مورد انواع ترحم‌های لازم که یکی از هزارهای آنها آفرینش شیر در پستان مادر و مهر مادر است، قرار داده است. و به گفته شاعر:

حَقُّ هِزَارَانِ صِنْعَتِ وَفَنَّ سَاخْتَهٗ اسْت

تا که مادر بر تو مهر انداخته است

پس حَقِّ حَقِّ سَابِقِ از مادر بود

هر که این حَقِّ را نداند خربود

دیگران - هر کس که باشد - اگر کودکانی را که می‌توانند مورد ترحم قرار دهند یا فقرایی را غنی سازند و ضعفایی را قوی کنند، این محدود است حتّی رحم مادری فقط شامل حال فرزند خودش می‌شود او «رَاحِمَةٌ وَلَدَهَا الصَّغِيرِ» است نه: «رَاحِمُ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ» چون عاجز از این کار است.

از سوی دیگر اّتصاف خدا به این صفات و استناد این افعال به او، همه‌جانبه، جامع و کامل است در صورتی که دیگران دارای این جامعیت و کمال این الطاف نیستند.

مثلاً مهر مادر و رحم او به فرزند، از حدّ شیردادن به او، پرستاری و مواظبت و مراقبت از او فراتر نمی‌رود و این گونه امور اگرچه بسیار مهم است و حقّ مادر را بسیار بسیار عظیم و بزرگ ساخته است اما در همین امور، محدود است. ولی رحم خدا به این کودک علاوه بر اینکه

مادر را چنان ساخته است که لطیف‌ترین احساسات و عواطف را نسبت به فرزند داشته باشد، اوسع و اقدم از این رحم است. اوست که برای طفل در رحم مادر غذای مناسب آفرید و اوست که شیر را با آن کیفیت، و پستان را به آن صورت خلق فرمود تا طفل بتواند به آسانی شیر بنوشد.

پس به این ملاحظه نیز رحم طفل صغیر، خدای ارحم الراحمین است که رحمتش نسبت به هر فرد کامل است و هم همه افراد را شامل است.

و اگر کسی فاقد یکی از این دو عمومیت و شمول باشد در هیچ‌یک از این اوصاف اطلاق اسمای مذکور بر او حقیقی نیست و فقط کسی که واجد این کلیت و جامعیت به هر دو معنا در این صفات است، خداوند متعال است، لذا سزاوار است که این صفات را منحصر در او بدانیم که اطلاق حقیقی آن بر او صحیح است و بر دیگران به مجاز، مسامحه و عنایت اطلاق می‌شود.

بنابراین وجه استفاده حصر از دعای:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ وَتَكْشِفُ الشُّوْءَ

و...»؛

چنان‌که ظاهر آن هم بر آن دلالت دارد، کاملاً منطقی و عرفانی است. وجه سوّم، - که قریب به وجه اول است - این است که: صرف‌نظر

از کلیت و جامعیت مفهوم این اسما، هرگاه مطلق و بدون قید و اضافه به چیزی استعمال بشوند و صرف نظر از اینکه خدای متعال مسبب الاسباب است و همه این افعال اگرچه بدون واسطه از او صادر نشده باشد، چون وسایط و اسباب همه خلق او و تأثیر و تأثرات و فعل و انفعالات به تقدیر اوست و همه افعال خیر و کارهایی که در مسیر مستقیم این اسباب و مسببات است مستند به اوست، وجه حصر اطلاق حقیقی این اوصاف بر خدا این است که، قدرت او بر این افعال ذاتی و بالذات است و قدرت عبد کسبی و بالعرض و من عندالله است بنابراین همان طور که وجود قدرت بنده بالذات نبوده و بالغیر بوده است، دوام و بقای آن نیز بالذات نیست. اتصاف او به صفت اعانت کبیر و ترحم بر صغیر و امثال آن که همه از صفت قدرت است نیز، بالذات نیست و همان طور که اطلاق قادر بر کسی که قدرتش ذاتی او نیست و نمی تواند قدرت خود را برای خود نگهداری نماید کامل و مطلق نیست، اطلاق این اسما بر غیر خداوند متعال نیز به نحو مسامحه جایز است.

این در صورتی است که اطلاق این اسما - به مناسبت اتصاف ذات یا بالذات یا بالعرض به مبدأ کل آنها که «قدرت» است باشد و اما اگر به مناسبت فعلیت آنها و تلبس ذات به مبدأ مشتق و صدور

مثلاً رحم بر صغیر، این اسامی اطلاق شود باز هم اطلاق آن بر ذاتی که مناط صدور فعل رَحْمٌ مثلاً که قدرت بر رحم است ذاتی او باشد، اوفق و اصدق است از آنکه قدرتش بر رحم بالغیر باشد و بالذات نباشد و این از قبیل این مثال می‌شود که: «من آنم که رستم بود پهلوان».

خلاصه این مدح و ستایش مهمی نیست که به کسی بگویند: ای قدرتمندی که قدرت تو از خودت نیست و از غیر است. به‌خلاف آن که بگویند: ای که قدرت تو از خودتوست و تو به‌خودی‌خود قادر و توانایی، که این کمال مدح است.

روشن است که در مقام ستایش خداوند متعال و توصیف او به اوصاف کمالیه - اعمّ از ذاتیه و فعلیه - بازگشت آن به ذات خدا و اینکه بالغیر نیست و بالذات است این جهت ملحوظ است و از وجوه تفرّد خدا به آن وصف یا فعل می‌باشد.

در اینجا با عرض معذرت خدمت خواننده محترم از اطاله کلام، به یک نکته دیگر باید اشاره کنیم و آن این است که اگر کسی بگوید: چگونه می‌گویید خدا در این افعال متفرّد و یکتاست و می‌گویید این معنا از بعضی از جمله‌های این دعا استفاده می‌شود مثل:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ...».

با اینکه در همین بخش از دعاست که:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَقْرَبُ مَنْ دُعِيَ وَأَسْرَعُ مَنْ أَجَابَ  
وَأَكْرَمُ مَنْ عَفَى وَأَوْسَعُ مَنْ أَعْطَى»<sup>۱</sup>

و از جمله اسماء الحسنای خداوند مثل:

«أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ، أَسْمَعُ السَّمَاعِينَ  
وَأَنْصُرُ النَّاطِرِينَ»

و امثال آنهاست.

از اینها استفاده می شود که: در این صفات، مخلوقات با خدا شریکند! هر چند مرتبه کامله آنها اختصاص به خدای سبحان دارد.

جواب این است که: صفات بر دو قسم می باشند:

**قسم اول:** صفات حقیقیّه ذاتیه است مثل علم و قدرت. در حقیقت این صفات، مخلوق با خالق شریک نیست؛ یعنی حقیقت علم مخلوق مثل خود او که غیر خالق است غیر حقیقت علم خالق است و هر چند ما حقیقت علم خالق را نمی شناسیم ولی می دانیم که او از اینکه شبیه مخلوق باشد منزّه است، هم در ذات و هم در صفات.

بنابراین اطلاق لفظ «عالم» بر خالق و بر مخلوق یا از قبیل اشتراک لفظی است و یا اینکه بر مفهومی اجمالی از علم که صادق بر علم

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۶.

خالق و مخلوق و ساکت از حقیقت آن باشد، اطلاق شود که مشترک معنوی بین این دو علم باشد. نظیر «وجود» و «موجود» که اگر اطلاق آن بر خدا جایز باشد و در اسماء الله الحسنى قایل به توقیف نشویم یا اگر قایل باشیم موجود را از شرع مأثور بدانیم، ناچار باید یا مشترک لفظی بگوییم - چنان که بعضی حکما گفته اند - یا یک مفهوم اجمالی و انتزاعی که صادق بر هر شیء محقق در خارج باشد ملاحظه کنیم و اگر غیر این را بگوییم و چنان که بعضی حکما می گویند وجود را مقول به تشکیک و ذومراتب بشماریم لازم می شود که مخلوق با خالق در حقیقت ذات شریک شود؛ هر چند بگویند حقیقت وجود علت، مغایر حقیقت معلول است و بین آنها مغایرت ذاتی قایل باشند.

زیرا گفته می شود: شما که می گوید در دار تحقّق، غیر از «وجود» نیست و وجود اصل است و ماهیّت اعتباری است آیا به وجود خالق و وجودات مخلوقات که وجود می گوید بر سبیل اشتراک لفظی است یا اشتراک معنوی؟ اگر اشتراک لفظی است لازم می شود که در دار تحقّق، متحقّقات - چنان که خارجاً هم مشاهده می شود - تعدّد باشند؛ و اگر اشتراک معنوی است پرسش می شود آن قدر مشترک بین این وجودات که آن را مرسوم به «وجود» کرده اید چیست؟

اگر امری انتزاعی و غیر حقیقی باشد، باز هم تعدّد خارجیات و متحقّقات لازم می شود و خلاف قول به اصالة الوجود است و اگر حقیقی

است و تشخّص افراد به مراتب است لازم‌ه‌اش اشتراک مخلوق با خالق در حقیقت ذات و ترکیب هریک از مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتياز است. و اگر می‌گویید اصل و حقیقت «مابه‌الاشتراک» است یعنی وجود است و «مابه‌الامتياز» اعتباری است و حقیقی نیست، اشتراک هر دو را در تمام حقیقت قبول کرده‌اید.

به عبارت دیگر، تعدّد بین خالق و مخلوق را منکر شده و به وحدت وجود یا وجود واحد قایل شده‌اید هر چند وحدت موجود نگوئید و تعدّد موجود قایل باشید، اما چون این تعدّد را اعتباری و غیر حقیقی می‌دانید و رسماً نگوئید متحقّق واحد است و باید نفی تعدّد متحقّق گردد، تفاوت حقیقی بین خالق و مخلوق نگذاشته‌اید.

خلاصه اینکه: یا خالق و مخلوق را دارای مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتياز می‌شمارید، علاوه بر قول به ترکیب، خالق و مخلوق را در جزئی از حقیقت ذات باهم مشترک شمرده‌اید و اگر به مابه‌الامتياز حقیقی قایل نیستید در تمام حقیقت، مخلوق را با خالق شریک دانسته‌اید و اصلاً تعدّد حقیقی برای وجود، قایل نشده و فرقی بین خالق و مخلوق الّا به اعتبار قایل نیستید.

و خواه بگوئید هرکس سخن شما را قایل نباشد حرف شما را نفهمیده است و اگر ذوق تأله داشته باشد آن را می‌فهمد و با فهم آن، خود به خود تصدیق می‌کند یا منکر فهم او نشود.

مسئله این است که، با این سیری که شما در خداشناسی دارید و این اصلی که به آن معتقد هستید که ورای متحققّات و آنچه که به آن خالق و آنچه به آن مخلوق و مخلوقات می‌گوییم، چیزی به‌عنوان وجود نیست که اصل در تحقّق است و متحقّق حقیقی آن است با آیات قرآن مجید و دعوت انبیا که تمام آن براساس فرق تمام بین خالق و مخلوق است و اینکه خالق در حقیقت ذات، غیر از مخلوق است و بالذات از هم ممتازند و با خدایی که انبیا و قرآن معرفی کرده و همه در فهم آن از قرآن شریک و مساوی هستند و با صفات خدا و اراده و اختیار و خلق و ابداع، اگر نگوییم ناسازگار است، سازگارش مفهوم نیست و آنچه از خالق مفهوم می‌شود غیر از چیزی است که از علّت اولی مثلاً مفهوم می‌شود.

همچنین مخلوق و معلول دارای مفهوم واحد نیستند آنچه را آن اصطلاحات به آن رهنمون می‌شوند با آنچه اصطلاحات انبیا به آن رهنمون است، رهنمون نیست.

ورای امور متحقّقه و خارجیّه، چیزی را به نام وجود واقعی و حقیقی دانستن و آن را اصل شمردن و امور خارجیّه را اعتباری شمردن و به‌عبارت‌دیگر، متحقّق و واقعیت و خارجیت داشتن را به آن منحصر دانستن و حقیقت خالق را که منزّه از ادراک است آن گفتن و ربط بین خالق و مخلوق را ربط بین علّت و معلول گرفتن یا تفسیر دیگر گفتن،



با آیات قرآن - که مبنی بر تنزه خدا از صفات مخلوق و غیریت خالق از مخلوق و واقعیت داشتن اشیا به شیئت خود نه به اعتبار چیزی زاید بر آنها به نام وجود و با صفات و اسمای خدا مثل بدیع و مبدع - قابل تطبیق نیست و شناخت فلسفی و مکتب افلاطون و ارسطو و فارابی و اتباع فلاسفه به اصطلاح الهی از خدا با آن همه اختلافات و اقوال متشکته، با شناخت مکتب پیغمبران و راهنمایی های ساده قرآن مجید، در یک خط نیست.

و آن دسته از فلاسفه که در بین مسلمین به خصوص در بین شیعیان پیدا شده و عقاید سالم و پاک و معارف این مکتب را تشریح نموده اند هرچه دارند اقتباس از انوار وحی قرآن و رسالت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هدایت های ائمه طاهرین عَلَيْهِمُ السَّلَام بوده است؛ وگرنه اکتفا به آن اصطلاحات و آن مطالب، بدون اعتماد به وحی با خطر گمراهی های بزرگ مواجه و روبروست و مسئول آن خود فردی است که به گفته های آنها اعتماد کرده و سیروسلوک و تحقیق و تدریس و تدرّس خود را بر اساس مکتب ها و اصطلاحات مخترعه ای که از زبان وحی گرفته نشده باشد، قرار می دهد.

همچنین آنان که در ترویج این مکتب ها از عصر مأمون تا حال در بین مسلمین نقش داشته و به آن با نظر اعجاب و اهمّیت می نگرند و شناخت اصحاب ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام و محدثین و راویان علوم آنها را تعظیم و

ترویج نمی‌نمایند و نصوص را برخلاف ظواهر عرفی آن تأویل می‌کنند مسئولند به طوری که بیم آن می‌رود در حوزه‌های علمیّه معارف خالص اسلام تحت الشعاع این اصطلاحات واقع شده و آشنایان به این اصطلاحات، مرجع مسلمین در معارف، عقاید، تفسیر قرآن و شرح احادیث شوند و باب تأویل در اصطلاحات اسلامی و آیات و احادیث جهت تطبیق آن بر بعضی مبانی باز شود.

باز هم با عرض معذرت متأسفانه از مطلبی که داشتیم دور افتادیم و حاصل آن این است که: همان‌طور که مخلوق با خالق در ذات هیچ‌گونه مماثلت و شباهتی ندارد و بالذات، غیر هم هستند، در صفات حقیقیّه ذاتیه نیز مخلوق با خالق هیچ شباهت و شرکتی ندارد و خداوند منزّه از این است که در ذات و صفات حقیقیّه ذاتیه شریک داشته باشد که البتّه یکی از عمده‌ترین این صفات، صفت احدیت یعنی بی‌جزءبودن و مرکب‌نبودن و یکی‌بودن ذات است که صفات توحیدی بسیاری به آن برگشت دارند و از صفات ثبوتیه است هرچند در شعر معروف:

**نه مرکب بود و جسم و نه مرئی نه محلّ**

**بی‌شریک است و معانی تو غنی دان خالق**

از صفات سلبیّه شمرده شده است که باید ترکیب را از ذات، نفی نمود. ولی صحیح این است که واحدیت و بی‌جزءبودن برای ذات ثابت است و

باید آن را برای خدا اثبات نمود. به هر حال نفی ترکیب هم، مستلزم اثبات بساطت و واحدیت است چنان که اثبات واحدیت و بساطت هم، مستلزم نفی ترکیب است «وَلَا مُشَاحَّةَ فِي الْإِصْطِلَاحِ».

مسئله عدم ترکیب از مسائل مهمّه توحیدی است که انکار صریح آن و اثبات مرکب بودن ذات مثل ترکیب اشیاى مرکبه خارجى دیگر، ظاهراً خلاف اجماع و ضرورت بین مسلمین است و مجسمه از عامه مثل حنابله و فرقه وهابیه به تجسم قایلند! و برای خدا اثبات دست و چشم و پا و اعضا می نمایند.

بعضی از آنها برای اینکه به گمان خود از کفر «قول به ترکیب» فرار نمایند می گویند: به همه این اعضا و جوارح و ظواهری که به گمان آنها ظاهر در اثبات جسمیت است اقرار داریم ولی از اینکه اعضا و جوارح خدا چگونه است سکوت می کنیم و از کیفیت، حرفی نمی زنیم.

در اینجا نمی خواهیم وارد این بحث با این فرقه بی سواد و جاهل بشویم. اصل بطلان جسمیت از واضحات است و ظواهری که این نادانها به آن تمسک جسته اند مثل:

الف - ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا إِمَّا قَالُوا بَلْ يَكْدُ مَبْسُوطَتَانِ﴾؛<sup>۱</sup>

۱. مائده، ۶۴. «یهود گفتند: دست خدا (با زنجیر) بسته است، دستهایشان بسته باد و به خاطر این سخن، از رحمت الهی دور شوند، بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است».

ب - ﴿وَالسَّمَاوَاتِ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ﴾<sup>۱</sup>؛

ج - ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾<sup>۲</sup>؛

د - ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾<sup>۳</sup>؛

هـ - ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾<sup>۴</sup>؛

و - ﴿فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾<sup>۵</sup>؛

و امثال این آیات همه، ظاهر برخلاف چیزی است که گمان کرده‌اند و ظهور در سعه علم، قدرت، عنایت و سایر صفات کمالیه او دارد و امثال این تعبيرات در کلمات ادبا و فصحا بسیار است.

اما بعضی از احادیثی که به آن تمسک کرده‌اند، یا از این مقوله است و یا از احادیث موضوعه و روایات امثال ابی هریره و وضّاعین دیگر است که در اینجا فرصت بسط کلام در آنها نیست.

ناگفته نماند که: علة العلل همه انحرافات و سوءفهم‌های فِرَقِ مختلفی که متمسک به هدایت اهل بیت علیهم‌السلام نیستند، همین عدم تمسک

۱. زمر، ۶۷. «و آسمان‌ها پیچیده در دست اوست».

۲. فجر، ۲۲. «و فرمان پروردگارت فرا رسد».

۳. فتح، ۱۰. «دست خدا بالای دست آنهاست».

۴. توبه، ۴۰. «خدا با ماست».

۵. طور، ۴۸. «تو در حفاظت کامل ما قرار داری».

به آنهاست که اگر برحسب صریح حدیث متواتر ثقلین و روایات متواتر دیگر در معارف اسلام و تفسیر قرآن به اهل بیت علیهم السلام مراجعه می کردند همان طور که پیغمبر صلی الله علیه و آله وعده فرموده است هرگز گمراه نمی شدند ولی چون عترت را که به فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله با قرآن از هم جدا نمی شوند تا بر آن حضرت در حوض وارد شوند،<sup>۱</sup> ترک کردند و به این و آن و افرادی که کلامشان هیچ گونه حجیت شرعی ندارد در عقاید، تفسیر و احکام شرعی رجوع نمودند و آنها هم یا طبق سیاست های حاکم یا از پیش خود و برای خود، آنها را گمراه کردند.

حتّی مثل شیخ محمد عبده با اینکه **نهج البلاغه** را کلام امیرالمؤمنین علیه السلام می داند و در آن هیچ شک و شبهه ای ندارد، از معارف و الهیاتی که در **نهج البلاغه** است استفاده نکرده و در موارد مهم و زیادی راه باطل گذشتگان خود را رفته است!

به هر حال «تجسّم» باطل است و اما کفر مجسّمه در صورتی که اقرار به شهادتین داشته باشند و معلوم نباشد که ملتفت لوازم باطله این قول هستند، برحسب فرموده بعضی فقها از نظر فقهی و ترتب احکام کافر بر آنها ثابت نیست و به نظر می رسد که اولی به عدم حکم به کفر ظاهراً و بلکه واقعاً عدم توجّه به مسئله تجسّم باشد؛ یعنی اگر

کسی اقرار به شهادتین و یکتایی و وحدانیت خدا داشته باشد ولی التفات به اینکه خدا مرگب و جسم نیست نداشته باشد، در حکم به اسلام و بلکه ایمان او با اقرار به ولایت کافی است و از جهت عقیده اهل نجات است.

آنچه با اسلام و ایمان منافات دارد اعتقاد به ترکیب، با التفات، یا عدم اعتقاد به تنزه خدا از ترکیب است. ولی ترتب احکام اسلام دائرمدار اقرار به شهادتین است؛ مادام که یکی از ضروریات دین را که از آن جمله، نفی ترکیب در ذات باری تعالی است انکار ننماید، که بیش از این در مقام بیان حکم فقهی این موضوع نیستیم؛ خواننده عزیز را به کتاب‌های فقه ارجاع می‌دهیم.

اما صفت تفرّد، یکتایی، احدیت، وحدانیت و بی‌شریک و نظیر و همتا بودن اگرچه از صفات حقیقیّه و واقعیّه است؛ یعنی بی‌شریک بودن خدا یک امر واقعی است؛ چنان‌که محال‌بودن شریک برای باری تعالی نیز امری واقعی است. اما مثل صفت علم، قدرت و احدیت نیست. در صفت علم، قدرت و احدیت نبود چیزی با بود چیزی و نفی یا اثبات شیئی در اتصاف ذات به آن مؤثر نیست ولی صفت یکتایی، واحدیت و بی‌همتایی از صفاتی است که در صدق آن نبود همتا و شریک و نظیر دخالت دارد و مفهوم آن متضمّن نفی شریک و مثل و نظیر نیز هست.

«فَهُوَ الْوَاحِدُ الْمُطَّلَقُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا وَزِيرٌ».

لذا در اقرار به توحید، نفی خدایان غیر از الله لازم است مع ذلک باینکه صفت بی‌همتایی و بی‌شریک و نظیر بودن از صفات ذاتیه نیست در حکم به اسلام اقرار به این صفت و یکتایی خدا معتبر است و تا کسی به آن اقرار نکند و کلمه توحید را که دلالت بر نفی خدایان دیگر و نفی شریک و نظیر برای خدا دارد نگوید اگرچه در دل معترف باشد، کافر است؛ مگر اینکه در اقرار به زبان معذور باشد هرچند فرض وجود عذر مطلق از گفتن کلمه طیبه توحید حتی در سرّ و خفا فرض نادر بلکه غیرواقعی است.

**قسم دوم:** از صفات خدا، صفات حقیقیّه غیرذاتیّه است. این صفات مثل صفت تفرّد، بی‌شریکی و بی‌همتایی است که به مناسبت در قسم اوّل به آن اشاره شد و مثل صفت خالقیت، رازقیّت، راحمیّت، رحمانیّت، رحیمیّت، ربّانیّت، سمعیّت و غیر اینها از اسما و صفات دیگر، در این صفات و اسما هرکدام برهان عقلی یا نقلی یا هر دو بر استحاله شریک و نفی نظیر و بدیل برای خدا در آن صفت اقامه شده است، در آن صفت به هیچ معنایی شریک برای او نخواهد بود مانند همان صفت واحدیّت و یکتایی و بی‌همتایی که هم دلیل عقلی بر محال بودن شریک برای خدا دلالت قاطع دارد و هم با دلیل سمعی تنزّه خدا از وجود شریک و نظیر ثابت است.

و مثل خالقیت و رازقیت و به طور کلی در کلّ افعال و صفات فعلیه، خدا را شریک نیست؛ هم به این معنا که افعال الهی با مدد دیگری یا مشارکت دیگری از او صادر نشده و در تمام افعال خود، مستقلّ و بی شریک است و هم به این معنا که امر خلق و رزق به مخلوق واگذار نشده که خدا از تدبیر امور برکنار باشد.

بلی به اذن الله و به مأموریت از سوی خداوند در این امور به مثل ملائکه که عمال ارادة الله هستند و به انبیا و اولیا در این زمینه‌ها، مناصب و مأموریت‌هایی داده شده است ولی هیچ‌یک مستقلّ و خارج از تقدیر و تدبیر الهی نیستند. مثلاً در قرآن مجید در یک مورد می‌فرماید:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾<sup>۱</sup>

«خدا می‌گیرد جان‌ها را در هنگام موت آنها و آنها را که نمرده‌اند در خواب جانشان را می‌گیرد».

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>

۱. زمر، ۴۲.

۲. نحل، ۳۲. «همان‌ها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می‌گیرند درحالی‌که پاک و پاکیزه‌اند به آنها می‌گویند سلام بر شما، وارد بهشت شوید به‌خاطر اعمالی که انجام می‌دادید».



﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا  
فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ  
قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا﴾<sup>۱</sup>  
﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾<sup>۲</sup>؛

در هریک از این سه آیه گرفتن جان‌ها به ملائکه و ملک‌الموت نسبت داده شده است.

جمع بین این آیات به روشنی ظاهر است؛ در آیه اولی که گرفتن جان‌ها به خدا نسبت داده شده است به این جهت است که: ملائکه‌ای که مأمور بر قبض ارواح هستند، امر خدا را اجرا کرده و حامل فرمان او هستند؛ شاهد آن هم این آیه شریفه است:

﴿تَوَفَّيْتُهُمْ رُسُلْنَا وَهُمْ لَا يُفْرَطُونَ﴾<sup>۳</sup>؛

که اگر امر خدا نباشد و خدا ملائکه را بر قبض ارواح و اعمال دیگر قدرت نمی‌داد آنها عاجز از انجام آن بودند.

---

۱. نساء، ۹۷. «کسانی که فرشتگان (قبض روح) روح آنها را گرفتند درحالی که به خویش ستم کرده بودند، به آنها گفتند: شما در چه حالی بودید؟ (و چرا باینکه مسلمان بودید در صف کفار جای داشتید؟). گفتند: ما در سرزمین خود تحت فشار و مستضعف بودیم آنها (فرشتگان) گفتند: مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید؟».

۲. سجده، ۱۱. «بگو فرشته مرگ بر شما مأمور شده (روح) شما را می‌گیرد».

۳. انعام، ۶۱. «فرستادگان ما جان اورامی گیرند و آنها (در نگهداری حساب عمر و اعمال بندگان) کوتاهی نمی‌کنند».

به‌طور کلی در مورد آن قسم از صفات حقیقیه غیرذاتیّه - که فعلیه هستند و ائصاف ذات به آنها به مناط صدور فعلی از افعال است - می‌گوییم: این افعال یا اسباب ظاهری که مورد تصرف اختیاری بشر باشد، دارند یا اینکه ندارند؛ اگر اسباب ظاهری برای آنها نباشد، خدا در فعل آنها به هر دو معنا متفرد است؛ هم در فعل آنها کسی یاور و کمک‌کار و شریک او نیست و خود مستقلّ به فعل است، و هم این‌گونه امور را به غیر، به نحوی که فارغ از امر و تدبیر باشد واگذار نفرموده است و مداخلات و افعالی که از دیگران مثل ملائکه، انبیا و اولیا انجام می‌شود اگرچه به اختیار از آنها صادر می‌شود ولی در محدوده تقدیر و تدبیر الهی و مأموریت‌ها و انجام برنامه‌های غیبی است که حتی معجزات انبیا نیز در همین محدوده و به اذن‌الله تعالی و تدبیر او انجام می‌گیرد.

چنان‌که درباره عیسی بن مریم علیه السلام می‌فرماید:

﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ﴾؛<sup>۱</sup>

«من از گل، مجسمه مرغی ساخته و بر آن نفس قدسی بدمم تا به امر خدا مرغی گردد و کور مادرزاد و مبتلای به پستی را (که هر طبیب از علاج آن عاجز است) به امر خدا شفا دهم».

و اگر اسباب ظاهری برای عملی در اختیار انسان گذاشته شده باشد و صدور آن عمل از انسان خواه اطاعت از خدا باشد یا معصیت و نافرمانی، منافی با توحید نیست. بلی وقوع آن بدون اسباب ظاهری در محدوده افعال الهی قرار دارد که به شرحی که گفته شد از غیر او صادر نمی‌شود مگر به اینکه خدا به او قدرت عطا فرماید که در محدوده همان اقتدار و تدبیر و اذن الهی از غیر خدا صادر می‌شود.

لذا آن قسم از این افعال که بدون اسباب عادی و ظاهری صورت می‌گیرد به خدا و مأموران الهی اعمّ از ملائکه، انبیا و اولیا مستند می‌شود مانند اغاثه مضطرّ یا شفای مریض و کلّ اموری که بدون عنایت غیبی، وقوع آن به اسباب ظاهری خرق عادت است؛ خواه تسبیب اسباب عادی آن به‌طور غیرعادی باشد یا مسبّب بدون سبب عادی واقع شود.

اما وقوع این اعمال توسط اسباب عادی‌ای که در اختیار انسان و مسخرّ او شده است، به وسیله او انجام شود، هم استناد آن به انسان صحیح است و هم استناد آن به خداوند متعال در صورتی که در مسیر معصیت و نافرمانی او واقع نشود؛ و به لحاظ اینکه کلّ این افعال از هرکس صادر شود تنها به خدا قابل استناد است.

مثلاً گفته می‌شود: خدایا! تو فریادرس هر مضطرّی یا تو رواکننده حاجت هر حاجتمندی؛ چون اسباب این افعال اگر از غیر صادر شود

همه به تسبیب خداوند متعال است و حتی اختیاری که انسان دارد و آن نیز از مقدمات و اسباب وقوع مسبب است، عطا و موهبت الهی و به تدبیر و تقدیر اوست، لذا کل آنها فقط به خدا استناد دارد و (به طور عام) استناد آنها به غیر خدا جایز نیست. چنان که استناد تک تک آنها به خداوند متعال به همین لحاظ که همه اسباب به او تعلق دارد صحیح است.

اما به لحاظ یک فعل، خطاب:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تُحِبُّ الْمُضْطَرَّ»<sup>۱</sup>

در صورتی رسا و بلیغ است که «الف و لام» آن برای «عهد» باشد که در مثل این دعا خلاف ظاهر است.

چنان که استناد یک یک آنها به انسانی که فاعل آن است نیز جایز است هر چند وجه استناد آن به خداوند متعال از جهت اینکه مسبب همه اسباب وقوع آن است اقوی باشد؛ و به این لحاظ که این افعال هر کدام به فاعل خود قابل استناد است در دعا به درگاه خدا عرض می کند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَقْرَبُ مَنْ دُعِيَ وَأَسْرَعُ مَنْ أَجَابَ  
وَأَكْرَمُ مَنْ عَفِيَ...»<sup>۲</sup>

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۶؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۸۰؛ محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۲. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۶؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۸۰؛ محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

در این لحاظی که استناد افعال عباد به خودشان دیده می‌شود می‌گوییم: خداوند ارحم الراحمین، اکرم الاکرمین، أسرع من اجاب و أوسع من عفی است و منافات با آن معنای توحیدی که از «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ» فهمیده شد، ندارد.

امید است با این توضیح مفصل و دامنه‌دار و قلم و زبان قاصر حقیر از بیان این حقایق تا حدودی به معارفی که در این جمله‌های دعاست اشاره شده باشد. **وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.**

بقیه این بخش دعا تا پایان، اظهار ضراعت، مسکنت و زاری به درگاه حضرت باری تعالی، حمد و ثنا، شکر و مسئلت، صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام، و درخواست حوایج دنیا و آخرت و مهمّات با بهترین بیان است که قرائت آن قلب را خاشع، بدن را خاضع و افق عرفان شخص را گسترده و بر بینش و بصیرت دینی او می‌افزاید و او را برای کسب افاضات غیبی و نیل به درجات عالی آماده می‌سازد.

فدای آقای مظلومان، سید شهیدان، سرور آزادگان، محبوب موحدان و مقتدای فداکاران! انسان متحیر می‌ماند که چه بگوید و چه بنویسد در وصف این حالاتی که امام علیه‌السلام در این دعا داشته است. هرگز و هرگز و خدا گواه است که برای ما درک آن حالات ربّانی و توصیف آن مقدور نیست «مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ»؛ حقّاً در توان فهم و بینش افرادی مثل من نبوده و نیست که پیرامون این دعا چیزی بنویسیم.

اگر مرا به دَرِ یکی از مجالس سوگواری، عزاداری، حسینیه‌ها، تکیه‌ها و به دنبال هیئت‌های عزای آن امامِ عظیم، سگی محسوب نمایند و لقمه نانی به من احسان کنند، زهی فخر و مباهات؛ سر افتخار به اوج مهر و ماه و از آن‌هم بالاتر می‌رسانم.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي  
حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ  
وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ.

ای امام عزیز! تویی که خدا را به دیده دل دیدی و با یقین کامل به درگاهش عرض کردی:

«لَيْسَ كَمِثْلِكَ مَسْئُولٌ وَلَا سِوَاكَ مَأْمُولٌ، دَعَوْتُكَ  
فَأَجَبْتَنِي وَسَأَلْتُكَ فَأَعْطَيْتَنِي وَرَغِبْتُ إِلَيْكَ فَرَحِمْتَنِي  
وَوَثَقْتُ بِكَ فَفَجَّيْتَنِي وَفَزَعْتُ إِلَيْكَ فَكَفَيْتَنِي»<sup>۱</sup>

«مثل تو مسئول و کسی که از او حاجت خواسته شود نیست و سواي تو کسی که برآورنده آرزو باشد نیست. تو را خواندم و مرا جواب دادی و از تو سؤال کردم به من آنچه را خواستم عطا کردی و به‌سوی تو راغب و مایل شدم، به من رحم کردی، و به تو وثوق و اعتماد کردم، مرا نجات دادی و به تو پناه بردم مرا کفایت کردی.»

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۶ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۸۰؛ محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

کدام وثوق و اعتماد به خدا از اعتماد و وثوق امام حسین علیه السلام در روز عاشورا بالاتر است. او در بامداد روز عاشورا که آن همه مصائب جانکاه را - که کمترین و کوچکترین آنها مردان مرد را به خاک می‌نشانند و بیچاره می‌نماید - با کمال عزم و تصمیم استقبال می‌کرد، وثوق و اعتماد خود را با این دعا ابراز کرد.

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقَّتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ...»<sup>۱</sup>

کدام نجات و کفایت از این بالاتر و ارزشمندتر بود که امام علیه السلام در آن روز درحالی که عزیزترین افراد بشر یعنی مردان اهل بیت و اصحاب عالی قدر خود را طعمه شمشیر تیر و نیزه هزارها دشمن بی رحم و خونخوار می‌دید و عقیقه‌ترین و فاضل‌ترین زن‌های عالم را در معرض اسارت آن مردم ناکس مشاهده می‌نمود و فریاد تشنگی و العطش دلخراش کودکان خود را می‌شنید و داغ فرزندان، برادران، اصحاب و آحاب، یکی پس از دیگری زمینه صبر و خویشتن‌داری را به گمان لشکر دشمن بر او تنگ‌تر و دشوارتر می‌کرد، آن‌چنان در آن موقف

---

۱. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۶؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۷؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۰؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۳۳؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۱؛ زرنندی، نظم درالسمطین، ص ۲۱۶. «پروردگارا تو تکیه‌گاه منی در هر اندوه و امید منی در هر سختی».

عظیم ایستادگی کند و در او و اهل بیت و اصحابش کمترین سستی و تزلزلی در انجام مأموریت بزرگی که برای حفظ اسلام و معالم توحید به عهده داشتند راه نیابد.

حتماً در روز عاشورا امام علیه السلام بیشتر دلش مرکز نزول تجلی حق گردیده بود و خدا هم در آن روز بیشتر از هر روز به چنین بنده عاشق پاک‌باخته، عنایت و توجه داشت. خداوند ناصر و معین حسین بود. در آن روز کربلا صحنه بزرگ‌ترین مظاهر افتخار عالم انسانیت قرار گرفت و با آن ایمان، همت و صبر، مقام رضا و تسلیمی که از سیدالشهداء علیه السلام بروز کرد به وضوح آیه کریمه:

﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>

تفسیر شد.

و همین دعای عرفه نیز، آن آیه را تفسیر می‌نماید. دعای عرفه علم، معرفت و اوج بلندی ایمان و روز عاشورا پذیرش مشتاقانه امام علیه السلام را از شهادت در راه خدا آن‌هم به کیفیتی که در عالم تا آن روز سابقه نداشت و پس از آن هم همانندی پیدا نکرده و نخواهد کرد، نشان داد. در خاتمه این بخش اشعاری را که در اثنای همین مسافرت و بیماری عرض کرده و به مجمع اسلامی هدیه نموده‌ام حضور عاشقان مخلص و

۱. بقره، ۳۰. «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید».



شیعیان آن حضرت به امید آنکه مقبول واقع شود تقدیم می‌دارم:

روانِ عالم امکان حسین است  
جمال الله و اسم الله اعظم  
به ابراهیم و موسی و مسیحا  
به زهرا و علی نور دو عین است  
ابوالاحرار و آقای شهیدان  
ز بحر قدرت بی انتہائی  
به ملک عشق و تجرید و توکل  
خدا را فیض اکمل نور سرمد  
به جمع قدسیان در عرش و کرسی  
نهان اسم المولی و الحقّ  
در اوج آسمان صبر و ایثار  
به ماه و نیر اعظم ضیابخش  
به رستاخیز فردای قیامت  
ندای دین و اسلام و ولایت  
آلای دردمند خستۀ زار  
به صحرای بلا آن کس که گردید  
به راه حقّ و حفظ دین توحید  
به میدان ثبات و استقامت  
از آن حرّیت و از آن شجاعت  
به لطف آن که «لطفی» دارد امید

جهان بینش و عرفان حسین است  
ظهور اسم الرّحمان حسین است  
ولی صاحب الاحسان حسین است  
به ختم الانبیا جانان حسین است  
ولی اعظم یزدان حسین است  
فروزان گوهر رخشان حسین است  
ولی مطلق و سلطان حسین است  
دلیل و حجّت و برهان حسین است  
سخن از عزّت و شأن حسین است  
عیان و باطن قرآن حسین است  
یگانه اختر تابان حسین است  
جمال نورافشان حسین است  
شفیع معصیت کاران حسین است  
بلند آواز ایمان حسین است  
دوای درد بی درمان حسین است  
تنش در خاک و خون غلتان حسین است  
شهید خنجر عدوان حسین است  
یگانه فارس میدان حسین است  
خرد مبهوت و حیران حسین است  
امید قلب مظلومان حسین است





بخش نهم:

بحث‌های مهم اخلاقی و اعتقادی



«اللَّهُمَّ وَنَقِّنَا وَسَدِّدْنَا وَأَقْبِلْ تَضَرُّعَنَا يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ  
وَيَا أَرْحَمَ مَنْ اسْتُرْجِمَ ... وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةٍ  
الْجَنِّ وَالْإِنْسِ»<sup>۱</sup>.

در ابتدای این بخش از دعا، سخن درباره این است که: خدا ما را پاک کند، تسدید و استقامت عطا فرماید و تضرع ما را قبول فرماید. نکته‌ای که در اینجا اشاره به آن مناسب است این است که مقصود دعاکننده از اینکه از خدا طلب توفیق، تسدید، پاک‌شدن و امثال این امور را می‌نماید این نیست که به دعا اکتفا کند و خودش در تحصیل این امور تلاش و کوشش ننماید، بلکه مقصود این است که با جلب عنایات الهیه به تلاش و سعی خود ادامه دهد و سعی او با ثمر و پربرکت گردد و الا کسی که سعی و عمل ندارد و درحالی که می‌تواند به سعی و عمل بپردازد و خدا او را بر تحصیل مطلبی که دارد توانایی بخشیده است، به کسالت و بطالت وقت بگذراند و فرصت‌ها را از دست بدهد، دعا کند دعایش حقیقی نیست. طلب پاکی از گناه باید با

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۷؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۸۱ - ۱۸۲؛ محدث قمی،

مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

پشیمانی از معصیت، عزم و تصمیم بر ترک گناه و با توبه نصوح توأم باشد، بلکه کسی که از خدا به طور حقیقت این درخواست‌ها را می‌نماید حالتش حالت توبه، انابه و بازگشت به خدا و طلب مغفرت از گناه و تسدید عصمت از لغزش و گناه است و شعور دینی و وجدانی او بیدار و نفس او، او را بر گناه ملامت می‌نماید.

البته نتیجه این حالات پاک و اقبال به عبادات و اطاعت خدا که از ایمان خالص و خلوص نیت حاصل می‌شود توفیق بیشتر است؛ چنان‌که نتیجه معصیت و سبک‌شمردن دستورات الهی خذلان است.

### مسئله علم الهی

در ضمن این بخش، خدا به علم و آگاهی از حالات بنده و کارهای او و آنچه در ضمیر دارد خوانده می‌شود:

«يَا مَنْ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ إِعْمَاضُ الْجُفُونِ وَلَا لَحْظُ  
الْعُيُونِ وَلَا مَا اسْتَقَرَّ فِي الْمَكْنُونِ وَلَا مَا انْطَوَتْ عَلَيْهِ  
مُضْمَرَاتُ الْقُلُوبِ أَلَا كُلُّ ذَلِكَ قَدْ أَحْصَاهُ عِلْمُكَ  
وَوَسِعَهُ حِلْمُكَ»<sup>۱</sup>

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۷؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۸۱ - ۱۸۲؛ محدث قمی،

مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

«ای کسی که پنهان نمی‌ماند بر او نه برهم‌گذارند  
پلک‌های چشم‌ها و نه لحظه‌ها و نگاه‌ها و نه  
چیزهایی که در درون قرار دارد و نه آنچه که ضمائر  
دل‌ها بر آن منظوی است همه اینها را علم تو احصا  
کرده و حلم تو فرا گرفته است.»

مسئله علم الهی به کلّ امور؛ خواه جزئی باشد یا کلی؛ گذشته و حال و  
آینده؛ پنهان و آشکار، یکی از مسائل مهم در معرفه‌الله است که بدون آن  
خداشناسی کامل، بلکه حاصل نیست و می‌توان گفت معرفت خدا از هر  
طریق حاصل شود همگام با آن معرفت به علم خدا نیز حاصل می‌شود.  
علم از اهمّ صفات خداوند است که بسیاری از اسماء‌الحسنی و  
صفات دیگر به آن بازگشت دارند و از شعب آن هستند و برحسب  
آیه شریفه:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ  
مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ  
شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾<sup>۱</sup>

مقصود از آفرینش آسمان‌ها، زمین‌ها و نزول امر بین آنها علم به این  
است که خدا بر هر چیزی قدرت دارد و به هر چیزی علمش احاطه

---

۱. طلاق، ۲. «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفریده و از زمین نیز همانند آنها راه،  
فرمان او در میان آنها پیوسته فرود می‌آید تا بدانید خداوند بر هر چیزی تواناست و اینکه علم او به  
همه چیز احاطه دارد.»

دارد (معرفت علم و قدرت). در قرآن کریم آیاتی که بر علم واسع خداوند تأکید دارند، بسیار است مانند:

الف - ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَأْبِسُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>۱</sup>

«نزد خداست کلیدهای غیب، نمی‌داند آنها را غیر از او و می‌داند آنچه را در خشکی و دریاست و نیست برگی که بیفتد مگر اینکه خدا آن را می‌داند و دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین (ثبت و ضبط) است».

ب - ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ \* عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ﴾<sup>۲</sup>

«تنها خدا می‌داند که بار حمل آبستنان عالم چیست و رحم‌ها چه نقصان و چه زیادت خواهد یافت و مقدار همه‌چیز در علم ازلی خدا معین است».

۱. انعام، ۵۹.

۲. رعد، ۸ - ۹.



ج - ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾؛<sup>۱</sup>

«خدا به خیانت چشم خلق و اندیشه‌های نهانی دل‌های مردم آگاه است».

د - ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا

يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾؛<sup>۲</sup>

«علم او محیط است به آنچه پیش نظر خلق آمده است و آنچه سپس خواهد آمد و خلق به هیچ مرتبه علم او احاطه نتواند کرد مگر به آنچه او خواهد».

و آیات بسیار دیگر و اساساً کلّ عالم و کتاب تکوین، خلقت و نظامات متقن آن که قابل احصا نیست و حتّی در موجودات واحد مثل انسان با همه پیشرفت‌های علمی، هنوز هم که هنوز است بحث در نظامات و حکمت‌های الهی در وجود انسان ادامه دارد، و چه نیکو سروده است مرحوم آیت‌الله والد<sup>رحمته</sup>:

جهان با این همه وضع منسّق	دلیل دانش حقّ است الحقّ
خدا داناست بر اشیا کماهی	دهد هر ذره بر علمش گواهی
چنان داده نگارش این جهان را	که به هرگز نیاید زان گمان را
از او عالم شده انسان منظم	که نه در آن زیاد و نه در آن کم
نموده خلق هر چیزی که باید	جهان آراسته انسان که شاید

۱. غافر، ۱۹.

۲. بقره، ۲۵۵.

کتاب تشریح یعنی قرآن مجید نیز تمام آیات و موضوعاتی که در آن مطرح است در معرفت، خدانشناسی، اخبار انبیا و امم گذشته، تعالیم اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، مالی، عبادی و دلایل معاد و امور دیگر همه مثل کتاب تکوین، دلیل بر علم و حکمت خداست.

ایمان به علم و حکمتِ خدا اساس باورها و ایمان‌های مهم دیگر و منشأ وجود وجدان دینی و بینش مخفی قلبی در افراد است که حتی در خلوت و پنهانی از ارتکاب معاصی، خودداری می‌نماید و تأثیر این قوه امنیتی و پلیس باطنی در تعهد اشخاص به رعایت آداب، قوانین، نظامات و حقوق یکدیگر و پرهیز از ظلم و خیانت، سرقت و فحشا و سایر معاصی، به مراتب بیشتر از قوای امنیتی و پلیس ظاهری است و در این معنا نیز مرحوم والد علامه رحمته الله فرموده است:

«صافیا» در سایه خورشید دین بخرام از آنک

هست اصلاح دو عالم از دیانت برقرار

شد تدین بر تمدن بی سخن اصل اصیل

شد تمدن از تدین چون سعادت پایدار

گر پلیس باطنی نبود به عالم نفس دون

از پلیس ظاهری با صد حیل سازد فرار

نهایت این است که برای آن آمار و احصائیه نیست و نمی‌تواند هم باشد.

نمی‌توان معین کرد که در هر روز و هر ساعت چند میلیون نفر مؤمن به

خدا می‌توانستند فلان عمل زشت و کار قبیح و ناپسند را مرتکب شوند و راه نادرست و غلطی را بروند و سخن دروغ و غیبت و فتنه‌انگیزی را بگویند ولی ایمان به علم خدا و وجدان عرفانی آنها مانع شد. آنچه از راه ایمان به علم و قدرت خدا برای جامعه حاصل می‌شود از هیچ راه دیگر امکان حصول ندارد، در تأثیر وجدان مذهبی و در حفظ انسان‌ها از کارهای خلاف.

به سخن یکی از رجال آگاه مسیحیت توجه کنید، او در ضمن کلامی که در تعظیم از مقام حضرت رسول معظم اسلام ﷺ و خدمات بزرگ آن حضرت به جامعه انسانیت دارد گفتاری قریب به این مضمون دارد: ما آمریکایی‌ها به ملاحظه ضرر مسکرات و مشروبات الکلی، در مقام منع آن برآمده و قانون برای منع و جلوگیری از آن و مجازات می‌خوران وضع کردیم، به این تعداد<sup>۱</sup>، افراد را زندانی کردیم به این مبلغ، افراد را جریمه کردیم، سرانجام نتوانستیم و شکست خوردیم و ناچار قانون را لغو نمودیم اما پیغمبر اسلام ﷺ به وحی الهی و در مقام رسالت از سوی خداوند «تحریم خمر» را ابلاغ و مردم را از آن منع کرد، از آن زمان تا حال چهارده قرن است که این تحریم در بین صدها میلیون مسلمان، در هر عصر و زمان محترم است و اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان در تمام عالم از می‌نوشی و می‌گساری به شدت اجتناب

---

۱. حقیر، فعلاً چون رساله را بدون مراجعه به کتابی می‌نویسم لذا رقم بیان شده در نظرم نیست.

می‌نمایند باینکه بسیاری از آنها از ضررها و زیان‌های مسکرات ناآگاه و بی‌اطلاعند. در اثر این حکم که فقط در حال حاضر به وسیله پلیس باطنی اجرا می‌شود، همه‌ساله - با قیاس به کشورهای که میگساری در آنها رایج و آزاد است و مسلماً ده‌ها هزار تلفات می‌دهد - بیش از صد هزار نفر انسان از مرگ حتمی نجات می‌یابند.

و در پایان سخنش می‌گوید: پس بیایید همه بر محمد ﷺ درود بفرستیم. این اثر ایمان به خدای عالم و قادر است که هیچ قوه دیگر در کنترل غرایز بشر جای آن را نمی‌گیرد و حتی معلومات و اطلاع کامل از ضررهای می‌خوارگی نیز در پرهیز دادن افراد از آن مؤثر نمی‌شود. و همان اهل اطلاع اگر بیشتر از دیگران مصرف نکنند کمتر مصرف نمی‌نمایند؛ چنان‌که مدتی قبل در یکی از روزنامه‌ها خواندم که شخصی را در آمریکا به جرم تخلف از نظامات رانندگی در حال مستی دستگیر و تحت تعقیب قرار دادند در موقع رسیدگی معلوم شد که این شخص بدمست، رئیس انجمن مبارزه با مسکرات است!

### صفات خدا عین ذات اوست

نکته‌ای که در اینجا لازم به یادآوری است این است که: صفت علم خدا عین ذات اوست و خداوند از صفات حقیقیه زاید بر ذات - که انسان و ملائکه آن‌چنان هستند - منزّه و مبرّا است. بنابراین سخن گفتن

در حقیقت علم الهی، سخن از حقیقت ذات باری تعالی و فضولی است که از آن نهی شده است؛ چون محیط، مُحاط نخواهد شد و مخلوق بر کنه خالق راه نخواهند برد.

فلاسفه راجع به حقیقت علم به معنای اعم و علم باری تعالی سخن بسیار گفته و اقوال مختلف که به ده قول می‌رسد در آن گفته‌اند و راهی را که نباید پیمود و نمی‌توان پیمود به گمان خود پیموده‌اند!

تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا<sup>۱</sup>

«وَكَلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي آدَقِّ مَعَانِيهِ فَهَوَّ  
مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ وَالْبَارِي  
تَعَالَى وَاهِبُ الْحَيَاةِ وَمُقَدِّرُ الْمَوْتِ وَلَعَلَّ النَّمْلَ  
الصِّغَارَ تَتَوَهَّمُ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى زُبَانَيْتَيْنِ أَيَّ قَوْلَيْنِ،  
فَأِنَّهُمَا كَمَالُهَا وَتَتَصَوَّرُ أَنَّ عَدَمَهُمَا نُقْصَانٌ لِمَنْ  
لَا يَكُونَانِ لَهُ وَلَعَلَّ حَالَ كَثِيرٍ مِنَ الْعُقَلَاءِ  
كَذَلِكَ فِيمَا يَصِفُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِهِ»<sup>۲</sup>

۱. اشاره به آیه ۴۳ سوره اسراء.

۲. شبر، حقّ البقین، ص ۷۱ - ۷۲. «هرچه شما در باریک‌ترین توهمات خود آن را مشخص کنید و بپندارید او خداست، او خدا نیست او مخلوق و مصنوع شماست که به خودتان برمی‌گردد. خدا بخشنده زندگی و مقدرکننده مرگ است. شاید مورچه کوچک که دو شاخک دارد خیال می‌کند که خدا دو شاخک دارد چون دو شاخک برای او کمال است و هرکس آن را ندارد ناقص است، حال بسیاری از عقلا که می‌خواهند خدا را توصیف کنند این‌گونه است.»

و همچنین در حدیث است که:

«إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا  
إِلَى عَظَمَتِهِ فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ»<sup>۱</sup>

راجع به علم خدا از جهت احاطه و سعه آن، بیانات، خطبه‌ها و دعاهای مأثوره از اهل بیت علیهم السلام بسیار است که اگر جمع‌آوری شود شاید کتاب‌های زیادی فراهم شود.

امام علیه السلام در پایان این چند جمله که به علم خدا مربوط می‌شود در حالی که وجودش مشحون به درک عظمت و سعه علم و حلم باری تعالی - جلت عظمته - است زبان به تسبیح می‌گشاید و خدا را به پاکی و بلندی رتبه می‌ستاید و عرض می‌کند:

«سُبْحَانَكَ وَتَعَالَيْتَ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا  
تُسَبِّحُ لَكَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَإِنْ مِنْ  
شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ، فَلَكَ الْحَمْدُ وَالْمَجْدُ  
وَعُلُوُّ الْجَدِّ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْفَضْلِ  
وَالْإِنْعَامِ، وَالْأَيَادِي الْجِسَامِ، وَأَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ  
الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ»<sup>۲</sup>

۱. فیض کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۳۷۴. «بپرهیزید از تفکر در (ذات) خدا هرگاه می‌خواهید در عظمت او تفکر کنید، در عظمت مخلوقات او تفکر کنید».

۲. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۷؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۸۲؛ محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

«پاک و منزّهی تو از هر نقص و عیب، جهل و عجز، و بلند و برتری تو از آنچه ستمکاران می‌گویند<sup>۱</sup> برتری بزرگ. تسبیح می‌کنند تو را آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آنهاست و نیست چیزی مگر اینکه تسبیح می‌گوید یا تسبیح می‌کند تو را به حمد و سپاس تو (که محتمل است مراد این باشد که لازمه حمد و سپاس خدا و ثنا بر او به صفات جمالیه و جلالیه و اقرار به کمال او، تسبیح، شهادت، گواهی و اقرار به پاکی و تقدّس حضرت باری از هر نقص و ناتمامی است) پس تنها برای توست حمد و سپاس و مجد و بلندی مقام ای صاحب جلال و اکرام و فضل و انعام و نعمت‌های بزرگ و تویی بخشنده کریم، رؤف و مهربان».

پس از این ثنا و تسبیح و اقرار به نعمت‌های خدا، از خدا سؤال می‌نماید و به این‌گونه عرض حاجت می‌کند:

«اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَعَافِنِي فِي  
بَدَنِي وَدِينِي وَأَمِنْ خَوْفِي وَأَعْتِقْ رَفِئَتِي مِنَ النَّارِ».<sup>۲</sup>

- 
۱. ستمکاران، علم و حلم او را انکار می‌نمایند یا مثل بعضی فلاسفه منکر علم او به جزئیات می‌شوند یا سخنان دیگر که با تنزه و تقدّس حضرت او منافات دارد.
  ۲. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۷ - ۳۴۸؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۸۲؛ محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

در این جمله از خدا وسعت روزی حلال و عافیت در بدن و دین و امان از خوف و بیم و آزادی از آتش درخواست می‌نماید. معلوم است که هرکدام از این حوایج از حاجت‌های مهم دینی و دنیوی است.

## رزق حلال

وسعت رزق حلال و اصل روزی حلال موضوعی است که در شرع به آن اهمّیت بسیار داده شده و بخش مهمی از فقه مربوط به احکام حلال و حرام خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و کسب‌های حرام و مباح و این‌گونه مسائل است.

در روایت است از حضرت امام باقر علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ»<sup>۱</sup>

طلب روزی حلال از عبادات مهمّه و موجب اجر بسیار است. حتّی

در حدیثی از حضرت امام صادق علیه السلام است که:

«الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۷۸، ح ۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۲۴. «عبادت هفتاد جزء دارد که برترین آنها طلب روزی حلال است».

۲. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۸۸، ح ۱؛ ابن فهد حلّی، عدّة الداعی، ص ۷۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۲۴؛ ج ۱۰۰، ص ۱۳. «کسی که برای روزی حلال عیالات خودش تلاش می‌کند مانند مجاهد در راه خداست».



و همچنین از حضرت امام صادق علیه السلام است که:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ الْمُحْتَرِفَ الْأَمِينَ»<sup>۱</sup>؛

خوردن غذای حلال علاوه بر اینکه شرعاً مسئولیت ندارد در حسن نیت و پاکی باطن انسان اثر وضعی دارد. چنان‌که لقمه حرام نیز آثار سوء دارد.

یکی از اموری که از آن انسان مورد سؤال قرار می‌گیرد مال است که از کجا کسب کرده و در چه راهی صرف نموده است. چنان‌که در حدیثی شیعه و اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود:

«لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ

أَرْبَعٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ، وَعَنْ جَسَدِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ،

وَعَنْ مَالِهِ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَمَنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ، وَعَنْ حُبِّنَا

أَهْلَ الْبَيْتِ»<sup>۲</sup>؛

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۱۳، ح ۱. «خدایوند بزرگ صاحب حرفه (پیشه‌ور) درستکار و امین را دوست می‌دارد».

۲. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۸۴؛ مغربی، شرح الاخبار، ج ۲، ص ۵۰۸؛ ابن مردویه اصفهانی، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۳۶۴؛ ابن بطریق، عمدة عیون صحاح الاخبار، ص ۵۸؛ هبثمی، مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۴۶.

طبرانی که یکی از بزرگ‌ترین محدثین اهل سنت در قرن سوم و چهارم است از ابی الطفیل محامی و از ابی بزره که او نیز از مشاهیر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله است، روایت نموده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

و همچنین در حدیث است که:

«تَرَكَ لُقْمَةَ الْحَرَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ صَلَاةِ الْفَيْ  
رُكْعَةٍ تَطَوُّعًا»<sup>۱</sup>

## عافیت دین و بدن

یکی دیگر از حوایجی که در این جمله از دعا خواسته شده عافیت در بدن و دین است که هر دو دارای اهمیت بسیارند و به هم ارتباط دارند و اگر کسی هر دو را داشته باشد سعادت دنیا و آخرت را دارا شده است.

«لَا تَزُولُ قَدَمَا عَدِدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعَةٍ: عَنْ جَسَدِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَعُمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَمَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ وَعَنْ حُبِّ أَهْلِ الْبَيْتِ». فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا عَلَامَةُ حُبِّكُمْ؟ فَضَرَبَ يَدَيْهِ عَلَى مَنْكَبِ عَلِيٍّ عليه السلام. طبرانی، المعجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۴۸.

«قدم‌های بنده از مکان خود برداشته نخواهد شد تا از چهار چیز از او سؤال شود از جسدش که در چه آن را کهنه و فرسوده کرده و از عمرش که در چه آن را فانی نموده و از مالش که از کجا آن را کسب کرده و در چه صرف نموده است و از دوستی اهل بیت علیهم السلام». گفته شد: یا رسول الله علامت دوستی شما چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله دست بر شانه علی علیه السلام زد (یعنی دوستی این).

و شریف سمهودی یکی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت در کتاب *جواهرالعقدین* در قسم دوم آن که مشحون به فضائل اهل بیت علیهم السلام است این حدیث را به این لفظ در دو مورد از ابی‌برزه روایت کرده است:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَتَحْنُ جُلُوسِ ذَاتِ يَوْمٍ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَزُولُ قَدَمٌ عَلَى قَدَمٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ، وَعَنْ جَسَدِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ، وَعَنْ مَالِهِ مِمَّا كَسَبَهُ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ، وَعَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ». فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَا آيَةُ حُبِّكُمْ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ عَلِيٍّ وَهُوَ جَالِسٌ إِلَى جَانِبِهِ وَقَالَ: «آيَةُ حُبِّي حُبُّ هَذَا مِنْ بَعْدِي». سمهودی، جواهرالعقدین، ج ۲، ص ۲۲۵ - ۲۲۶.

۱. ابن فهد حلّی، عده‌الداعی، ص ۱۲۸. «ترك لقمة حرام نزد خدا محبوب‌تر از دوهزار رکعت نماز مستحبی است».

عافیت در بدن عبارت از تندرستی و سلامتی از بیماری‌ها و نقص‌های عضوی و کمال استوای خلقت و آفرینش است که از نعمت‌های بزرگ خداست که باتوجه به انواع و اقسام امراض، سلامتی از هریک از آنها نعمتی جداگانه به شمار می‌رود و غالب مردم از شکر این نعمت‌ها غافلند چون از خود نعمت غافلند یا اصلاً آن را نمی‌شناسند؛ زیرا اطلاع بر این نعمت‌ها نیاز به اطلاع وافی و کامل در علوم متعدده دارد که همه مربوط به جسم انسان از گوشت، پوست، استخوان، رگ، پیه، خون، مفاصل، سلول‌ها، اعضا و جوارح ظاهره و باطنه می‌باشد که به فرض اینکه کسی از این همه علوم مطلع باشد چون این علوم کامل نشده است باز هم از شناخت نعمت‌های خدا در این رابطه و شکر آنها قاصر است.

انسان‌ها بیشتر وقتی گرفتار مرض و دردی می‌شوند قدر نعمت و سلامتی از آن بیماری و درد را می‌شناسند و در همان حال به سلامتی از میلیون‌ها مرض دیگر که به آن مبتلا نیستند توجه ندارند و همان‌طور که گفته شده است:

«الْبِعْمَةُ مَجْهُولَةٌ مَا دَامَتْ مَحْصُولَةٌ فَإِذَا  
فُقِدَتْ عُرِفَتْ»<sup>۱</sup>.

---

۱. «نعمت قدرش ناشناخته است تا چندی که در دسترس هست؛ وقتی از دست رفت قدرش شناخته می‌شود».

نعمت مادام که حاصل و موجود است مجهول و ناشناخته است ولی وقتی مفقود شد شناخته می‌شود و اهمیّت آن معلوم می‌گردد که:

تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَصْدَادِهَا؛

و به همین مبانی اشاره دارد کلام امام علیه السلام در اوائل دعا که می‌فرماید:

«ثُمَّ مَا صَرَفَتْ وَدَرَأَتْ عَنِّي اللَّهُمَّ مِنَ الضُّرِّ

وَالضَّرَّاءِ أَكْثَرَ مِمَّا ظَهَرَ لِي مِنَ الْعَافِيَةِ وَالسَّرَّاءِ»<sup>۱</sup>.

### عافیت دین و اقسام آن:

اما عافیت در دین که اهمیّت آن بیشتر است - و اگر آن نباشد عافیت در بدن وسیله احتجاج بر عبد و استحقاق توبیخ و معاقبه زیادتیر است - بر سه قسم است:

۱- عافیت فکری و اعتقادی.

۲- عافیت اخلاقی.

۳- عافیت عملی.

### ۱- عافیت فکری و اعتقادی:

عافیت فکری و اعتقادی این است که شخص در شناخت خدا و

---

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۷؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۵؛ محدّث قمی،

مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام. «سپس ای خدا آنچه را از سختی و گرفتاری که از من

دور کردی و بازداشتی بیشتر بود از تندرستی و خوشی که برایم آشکار شد.»

صفات و اسماء الحسنای او در شناخت ملائکه و مسائل نبوت پیغمبران و وحی و امامت خصوصاً شناخت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و اوصیا و خلفای آن حضرت و در شناخت معاد و خلاصه کلّ امور اعتقادی، ایمانش سالم از انحرافات و پاک از بدع و شبهه‌ها باشد و از خطی که انبیا خصوصاً حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ترسیم فرموده‌اند بیرون نباشد و همه را با معیارهای صحیح عقلی و نقلی تحصیل کرده باشد و به آنچه بر حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نازل شده است اعمّ از اصول یا فروع ایمان داشته باشد که حتی به جزئی‌ترین امری از امور اعتقادی و کوچک‌ترین فرع از فروع و احکام شرعی و عملی، ایمان مطمئن داشته باشد و میل نفس خود را در همه امور، تابع شرع قرار دهد، بدیهی است گاه یک انحراف و انکار یک موضوع مسلم دین اسلام، شخص را زیر سؤال برده و موجب کفر او می‌شود.

بعضی در موضوع سؤال از اسلام عمر و امثال او اظهار تعجب می‌نمایند و با سابقه صحابت آنها و مواضعی که داشتند آن را بجا نمی‌شمارند و توجّه ندارند.

اولاً: مجرد صحابت، دلیل بر ایمان نیست؛ زیرا در میان صحابه به حکم قرآن مجید و اخبار متواتر حوض، بسیاری بودند که یا از اوّل منافقانه اظهار اسلام کرده بودند یا بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله منحرف از حق شدند. ثانیاً: این اشخاص مواضع مهمّی نداشتند و به گفته یکی از بزرگان،

در جهاد، آن دو نفر سابقه اینکه یک نفر را در یک غزوه و جهاد کشته باشند ندارند. مضافاً بر اینکه مواضع سوء آنها بیشتر و مشهورتر بود. بعضی از همین‌ها بودند - چنان‌که پیش از این نیز گفته شد - که در جنگ احد، رسول خدا ﷺ را تنها گذارده و از میدان جهاد گریختند و به فکر ترتیب صلح با کفار و بازگشت به کفر افتادند!

ثالثاً: در مسئله کفر و انحراف فکری و عقیدتی، انکار تمام عقاید یا احکام، لازم نیست بلکه با انکار یک مورد، شخص از اسلام خارج می‌شود. لذا کسی که علناً در صلح حدیبیه به پیغمبر ﷺ اعتراض کند و آن را نپذیرد<sup>۱</sup> یا در مسئله متعه حج، حکم خدا را که از زبان پیغمبر ﷺ می‌شنود قبول نکند<sup>۲</sup> اسلامش زیر سؤال می‌رود.

ایمان به پیغمبر و رسالت او ﷺ باید مطلق باشد و انکار هریک از این دو حکم باینکه از پیغمبر ﷺ شنیده بود با اسلام سازگار نیست و از همه بالاتر ردّ او بر پیغمبر ﷺ در مسئله وصیت بود که فرمود:

«دوات و لوح برایم بیاورید تا بنویسم چیزی را که پس از من هرگز گمراه نگردید».<sup>۳</sup>

۱. قمی، تفسیر، ج ۲، ص ۳۱۲؛ فیض کاشانی، تفسیرالصافی، ج ۵، ص ۳۵؛ ج ۶، ص ۴۹۱.

۲. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۱۹.

۳. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۵۵؛ بخاری، صحیح، ج ۱، ص ۳۷؛ ج ۴، ص ۳۱، ۶۶؛ مسلم

نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶؛ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۴؛ طبری امامی، المسترشد، ص ۶۸۱.

ولی او با آن حضرت ﷺ مخالفت کرد و آن کلمه خبیثه و اهانت‌آمیز را به رسول خدا ﷺ گفت. رسول خدایی که خداوند در شأنش فرموده:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛<sup>۱</sup>

و رسول خدا ﷺ را در چنان حال دشوار به آن صورت که در حضورش لغوگفتن و اختلاف بسیار شد، آزار داد.<sup>۲</sup>

«فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

و حاصل این است که: عافیت فکری و عقیدتی با انکار امور ثابت‌ه اسلامیّه امکان تحقق ندارد.

## ۲- عافیت اخلاقی:

اما عافیت اخلاقی عبارت از اتصاف انسان به اخلاق اسلامی است که در قرآن مجید و احادیث مرویه از پیغمبر و ائمه ﷺ بیان شده است، مثل صبر، زهد، تواضع، صداقت، سخاوت، شجاعت، عدالت، ترحم، حلم، عفت، مروّت، حرّیت، فتوّت، عفو و گذشت، ایثار، صلّه رحم، رعایت حقّ

---

۱. نجم، ۳ - ۴. «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید؛ آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست».

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۲۴ - ۳۲۶؛ بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ ج ۷، ص ۹؛ ج ۸، ص ۱۶۱؛ طبری امامی، المسترشد، ص ۳۸۱ - ۳۸۲.

همسایه، حق پدر و مادر، مواسات، احسان، انصاف، کظم غیظ، صدق وعده، تفویض، توکل، رضا و تسلیم و سایر صفات حمیده و مکارم اخلاق که در قرآن مجید و احادیث شریفه و ادعیه بر آنها ترغیب و توصیه شده است.

و برحسب حدیث معروف:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۱</sup>.

پیغمبر اکرم ﷺ برای اتمام و آموزش کامل اخلاق مبعوث شده است. در موضوع اخلاق، تعالیم اسلام کامل‌ترین و سازنده‌ترین تعالیم است. بسیاری از حکما هم که علم اخلاق را حکمت عملی می‌نامند در حکمت عملی وارد نمی‌شوند؛ زیرا معتقدند با تعالیم اسلام در این موضوع دیگر جایی برای کلام و مقال دیگران نیست. کتاب‌های اخلاق و اشعار شعرا و حکایاتی که از مسلمانان تربیت شده در مکتب اسلام نقل شده، مسلمانان را در اخلاق به قدری غنی و صاحب‌افتخار نشان می‌دهد که بالاتر از آن تصور نمی‌شود.

شخص پیغمبر اکرم ﷺ که خدا به او خطاب فرموده است:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۲</sup>؛

۱. ابن‌سلامه قضاعی، مسندالشهاب، ج ۲، ص ۱۹۳؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۹۲؛ ابن عبدالبر، الاستذکار، ج ۸، ص ۵۷۶. «همانا مبعوث شدم (فرستاده شدم) تا اخلاق پسندیده را زنده کنم و کامل سازم».

۲. قلم، ۴. «تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری».



دارای عالی‌ترین اخلاق انسانی بود و یکی از علل عمده نفوذ دعوت آن حضرت در اعراب جاهلیت که تغییر عادات آنها امری ناممکن به نظر می‌آمد همان اخلاق کریمه آن حضرت بود.

همچنین اهل بیت آن حضرت، امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرين علیهم‌السلام همه نمونه اعلا و مثل اکمل اخلاق انسانیت بودند که دوست و دشمن به آن اعتراف داشتند و این اخلاق سرّ و رمز محبوبیت فوق‌العاده آنها در قلوب مردم بود.

هُمْ الْقَوْمُ فَاقُوا الْعَالَمِينَ مَنَاقِبًا      مَحَاسِنُهُمْ تُجَلَى وَأَثَارُهُمْ تُرْوَى  
هُمْ الْقَوْمُ مَنْ أَضْفَاهُمْ الْوُدَّ مُخْلِصًا      تَمَسَّكَ فِي أُخْرَاهُ بِالسَّبَبِ الْأَقْوَى<sup>۱</sup>

وَهُمْ كَمَا قَالَ صَادِقُهُمْ وَكُلَّهُمْ صَادِقُونَ علیهم‌السلام:

كُنَّا نُجُومًا يُسْتَصَاءُ بِنَا      وَلِلْبَرِيَّةِ نَحْنُ الْيَوْمُ بُرْهَانٌ  
نَحْنُ الْبُحُورُ الَّتِي فِيهَا لِيَغَايِصُكُمْ      دُرٌّ ثَمِينٌ وَيَاقُوتٌ وَمَرْجَانٌ  
مَنْ سَدَّ عَنَّا فَبَرِهَتْهُ مَكَائِنُهُ      وَمَنْ أَتَانَا فَجَنَّتْ وَرُضُوانٌ  
مَسَاكِينُ الْخُلْدِ وَالْفِرْدَوْسِ تَمَلِكُهَا      وَنَحْنُ لِلْقُدْسِ وَالْفِرْدَوْسِ خُزَّانٌ<sup>۲</sup>

۱. زرندي، معارج‌الوصول، ص ۲۵؛ ابن‌صباغ مالکی، الفصول‌المهمه، ج ۱، ص ۱۶۱؛ امینی، الغدير، ج ۲، ص ۳۱۱. آنها، خاندانی هستند که در مناقب بر جهانیان برترند؛ نیکی‌های آنها نمایان و آثارشان زبانزد است، خاندانی که هر کس صمیمانه دوستشان داشته باشد، به‌وسیله‌ای نیرومند برای آخرت خود چنگ زده است.

۲. ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۹۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۶. «درواقع ما ستارگانی هستیم که از نور ما استفاده می‌شود و امروز برای آفریدگان دلیل روشنی هستیم. ما دریاهایی هستیم که در آن برای غواصان شما، دُرهای گران‌بها و یاقوت و مرجان وجود دارد. هر که از ما جدا شود وادی برهوت جایگاه اوست، و هر که نزد ما بیاید جای او بهشت و رضوان است. مساکن قدس و فردوس در اختیار ماست و ما خازنان قدس و فردوسیم.»

## ۳- عافیت عملی:

اما عافیت عملی به این است که انسان در اعمال و کارهای خود خواه فردی، اجتماعی، سیاسی و مالی و همچنین در عبادات و تکالیف و فرایض، رعایت کامل احکام شرع مقدّس را بنماید و نسبت به این دستورات که عمده آنها در کتاب‌های فقه مدوّن است، تعهّد کامل داشته باشد و از معصیت و مخالفت پرهیز کند و تقوا پیشه سازد و حتّی در گناهان صغیره نیز اگرچه وعده گذشت از آنها در صورت اجتناب از گناهان کبیره داده شده پرهیزد و چنان عمل کند که شاعر [عبدالله معتز] در این شعر می‌گوید:

حَلَّ الذُّنُوبَ صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا فَهُوَ التَّقَى  
 وَاضْنَعُ كَمَا شِئِ فَوْقَ أَرْضِ السُّؤِّ لِكَ يَحْذَرُ مَا بَرَى  
 لَا تَحْقِرَنَّ صَغِيرَةً إِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْجِصَى<sup>۱</sup>

## امان از خوف و آزادی از آتش

ششمین و هفتمین مسألت در این جمله از دعا امان از خوف و آزادی از آتش است که هر دو از اهمّ مقاصد و مطالب است و اگر کسی به این مطلب نایل شود حتماً غصّه و اندوهی ندارد.

۱. ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۱، ص ۱۴۲؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۱۶۲؛ صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۴۲۱. از گناه کوچک و بزرگ خودداری کن که تقوا همین است و مانند کسی باش که بر زمین خارستان می‌رود و از هرچه می‌بیند پرهیز می‌کند، گناه کوچک را سبک بشمار که به تدریج بزرگ می‌شود همان‌طور که از سنگ‌ریزه کوه درست می‌شود.

اما معنای امان از خوف این نیست که حالی پیدا کند که خوفش از خدا زائل شود؛ زیرا مؤمن باید همیشه بین خوف و رجا باشد و ترس از خدا و از مقامات و مواقف روز قیامت از علائم ایمان و از مقامات صدیقین است.

در حالات حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است که:

كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْقَبْرَ بَكَى  
وَإِذَا ذَكَرَ الْبَعْثَ وَالنُّشُورَ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْمَمَرَّ  
عَلَى الصِّرَاطِ بَكَى، وَإِذَا ذَكَرَ الْعَرْضَ عَلَى اللَّهِ  
تَعَالَى ذِكْرُهُ شَهَقَ شَهَقَةً يُغْشَى عَلَيْهِ مِنْهَا  
وَكَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ تَرْتَعِدُ فَرَائِضُهُ بَيْنَ  
يَدَيْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ إِذَا ذَكَرَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ  
اضْطَرَبَ اضْطِرَابَ السَّلِيمِ وَسَأَلَ اللَّهُ الْجَنَّةَ  
وَيَعُوذُ بِهِ مِنَ النَّارِ؛<sup>۱</sup>

---

۱. صدوق، الامالی، ص ۲۴۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱، ب ۱۶، ج ۱. «هرگاه یاد مرگ می‌کرد گریان می‌شد، هروقت به یاد قبر می‌افتاد اشک می‌ریخت، هرگاه به یاد برانگیخته‌شدن در محشر می‌آمد گریه می‌کرد، هروقت به یاد مرور بر صراط می‌افتاد گریان می‌شد، هرگاه به یاد آن موقعی می‌افتاد که برای حساب نزد خدا خواهد رفت به طوری نعره می‌زد که غش می‌کرد، هرگاه برای نماز قیام می‌نمود اعضایش در مقابل خدا می‌لرزید، هرگاه به یاد بهشت و دوزخ می‌آمد مثل شخص مارگزیده مضطرب می‌گردید، آنگاه از خدا تقاضای بهشت و از جهنم طلب بیزاری می‌نمود.»

بنابراین محتمل است مراد از طلب امان از خوف، طلب امان از یکی از دو خوف باشد:

اوّل: طلب امان از خوف در حال مرگ و احتضار و درخواست بشارت امان چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

«آنان که چون فرشتگان پاکیزه از شرک، قبض روحشان کنند به آنها گویند که شما به‌موجب اعمال نیکویی که در دنیا به‌جا آوردید اکنون به بهشت درآید».

و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾<sup>۲</sup>

«آنها که اهل ایمان و خداترسند آنها را از خدا پیوسته بشارت است هم در حیات دنیا (به مکاشفات در عالم خواب) و هم در آخرت».

و ثقة‌الاسلام شیخنا الکلبینی روایت کرده است که: سدید صیرفی از حضرت امام صادق علیه‌السلام سؤال کرد:

---

۱. نحل، ۳۲.

۲. یونس، ۶۴.

جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ  
عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ؟

آیا مؤمن بر قبض روحش اکراه می‌شود؟

فرمود:

«لَا وَاللَّهِ»؛ نه به خدا سوگند زمانی که ملک‌الموت برای قبض روح او می‌آید اظهار اندوه می‌نماید، ملک‌الموت به او می‌گوید: يَا وَلِيَّ اللَّهِ، لَا تَجْزَعْ؛ ای دوست خدا جزع نکن؛ قسم به آن‌که محمد ﷺ را مبعوث کرد؛ من نیکوکارتر و مهربان‌تر بر تو از پدر مهربانت هستم اگر حاضر بود، چشم خود را بگشا و نگاه کن. فرمود: ممثل می‌شود از برای او رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و امامان از ذریّه ایشان ﷺ پس گفته می‌شود به او: اینها پیغمبر ﷺ و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه ﷺ رفقای تو هستند. فرمود: پس چشم خود را می‌گشاید و نگاه می‌کند. پس منادی خدای رب‌العزّة، روح او را ندا می‌دهد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾؛<sup>۱</sup> بازگرد به‌سوی پروردگارت در حال خشنودی و رضا به ولایت و پسندیده شدن به ثواب؛

﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾<sup>۱</sup>؛ پس داخل شو در بندگان  
 من یعنی محمد و اهل بیت او؛ ﴿وَ ادْخُلِي  
 جَنَّتِي﴾<sup>۲</sup>؛ و داخل بهشت من شو. پس چیزی  
 محبوب‌تر به سوی او از انتزاع و گرفتن روح او به  
 مدارا و ملحق شدن به منادی نیست»<sup>۳</sup>.

دوم: طلب امان در روز قیامت از مخاوف و احوال آن روز، که آن‌هم  
 بر حسب آیات مثل آیه:

﴿لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ﴾<sup>۴</sup>؛

و احادیث برای اهل ایمان و اعمال صالح، حاصل است، و از جمله آن‌ها  
 در مورد فضیلت ادخال سرور در قلب مؤمن است چنانچه از حضرت  
 امام صادق علیه السلام روایت شده است که در ضمن حدیثی طولانی فرمود:

«وقتی خداوند متعال مؤمن را از قبر بر می‌انگیزد با او  
 مثالی بیرون می‌آید که در پیشاپیش او هر هولی از  
 احوال روز قیامت را که مؤمن می‌بیند، این مثال به او  
 می‌گوید: نترس! و غمناک مشو و بشارت و مژده باد تو  
 را به سرور و کرامت از خدای عزوجل تا اینکه در  
 پیشگاه خدا او را نگهدارند پس حساب او را آسان

۱. فجر، ۲۹.

۲. فجر، ۳۰.

۳. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.

۴. انبیاء، ۱۰۳. «وحشت بزرگ، آنها را اندوهگین نمی‌کند».

نمایند و امر کند او را که به بهشت برود و مثال همچنان پیشاپیش او می‌رود. مؤمن به او می‌گوید: خوب کسی بودی که با من از قبر بیرون آمدی و همواره به من مژده سرور و کرامت دادی تا این عنایات الهیه را دیدم. کیستی تو؟ مثال می‌گوید: من آن سروری هستم که تو در دنیا برادر مؤمنت را به آن شاد می‌کردی خداوند عزوجل مرا از آن آفرید تا تو را مژده بدهم»<sup>۱</sup>.

این حدیث از احادیثی است که بر تجسم اعمال - که از بعضی آیات قرآن مجید استفاده می‌شود - دلالت دارد.

و آخرین جمله این بخش از دعا این است:

«اللَّهُمَّ لَا تَمْكُرْ بِي وَلَا تَسْتَدْرِجْنِي وَلَا تَخْدَعْنِي  
وَأَذْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ»<sup>۲</sup>.

در توضیح اجمالی درخواست‌هایی که در این دعا می‌باشد متذکر می‌شویم که مکر، خدعه، فریب و بعضی افعال دیگر مثل استهزا، از خداوند متعال صادر نمی‌شود و خدا از این گونه کارها و افعال منزّه است. و مراد از نسبت این افعال به خدا، چنان‌که مفسرین در تفسیر مثل این آیات فرمودند:

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۸.

۲. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۷؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۸۲؛ محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ  
يَعْمَهُونَ﴾<sup>۱</sup>؛

و آیه:

﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾<sup>۲</sup>؛

این است که در برابر استهزاء، خدعه و مکر آنها و کیفر این اعمال طوری با آنها عمل می‌شود و به خود واگذار می‌شوند که آنها به جای اینکه از اقبال نعمت‌ها، بهره نیک ببرند و به شکر پردازند از اقبال دنیا و بسیاری نعمت‌ها و متوالی بودن آن، خدا را فراموش کرده و به آن فرحناک و مغرور می‌شوند و با صرف نعمت در معصیت، ولی نعمت حقیقی خود را کفران نعمت می‌نمایند و آنها را برای خود پایدار دانسته و عطا و موهبت خدا نمی‌دانند. چنان‌که قارون می‌گفت:

﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾<sup>۳</sup>؛

نعمت‌ها و صحّت بدن و وفور جاه و مال و مقام را به کفایت و کاردانی و دانایی و تدبیر خود می‌دانند.

۱. بقره، ۱۵. «خداوند آنان را استهزا می‌کند و آنها را در طغیانشان نگه می‌دارد، تا سرگردان شوند».
۲. آل عمران، ۵۴. «و (بیهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش) نقشه کشیدند و خداوند (بر حفظ او و آیینش) چاره‌جویی کرد و خداوند، بهترین چاره‌جویان است».
۳. قصص، ۷۸. «قارون گفت: این ثروت را به‌وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام».



به عبارت دیگر، عکس‌العمل خدعه، مکر و استهزای آنها جریانی واقعی و حقیقی است که مکارانه و فریب‌کارانه انجام نمی‌شود. اما آنها از آن جریان فریب‌خورده و مغرور می‌شوند. مثل همین حالت استدراج که وقتی بنده در معصیت اصرار کرد و اتمام حجت‌ها، مواظب و تنبیهات در او مؤثر واقع نشد و کمبودها و قطع بعضی نعمت‌ها، مرض‌ها و گرفتاری‌ها - که در بعضی موارد و نسبت به بعضی اشخاص تازیانه هُشدار است - او را به راه نیاورد و بیدار نکرد عنایت حقّ برای هدایت و بازداری از گناه از او سلب می‌شود و حال او در ناز و نعمت و رفاه، دوام می‌یابد و او به جای شکر نعمت، کفران نعمت می‌کند! و به آن حال خود که حال مترفین و اهل دنیا است مغرور می‌شود بی‌آنکه متوجه عاقبت سوء وضعی که دارد بشود که هم گمان می‌کند نعمت‌ها و دارایی‌های او دوام دارد و منقطع نمی‌شود و هم طغیان و سرکشی خود را ادامه می‌دهد.

در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا  
بِآيَاتِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>

---

۱. روم، ۱۰. «سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند.»

این نتیجه حال استدراج است؛ مع ذلک باز هشدار داده‌اند که از این حال بترسید و به هوش آید، اگر می‌بینید نعمت‌های خدا بر شما استمرار و جریان دارد و شما در معصیت و مخالفت می‌روید از آن بترسید که ثمره آن ازدیاد استحقاق عذاب است.

راغب اصفهانی در *مفردات* از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّهُ مُكْرَبٌ بِهِ فَهُوَ  
مَخْدُوعٌ عَنْ عَقْلِهِ»<sup>۱</sup>.

مضمون این فرمایش این است که: «کسی که دنیای او بر او وسعت داده شود و نفهمد که جهت امتحان و اتمام حجّت بر اوست، پس او از عقلش و قلّت بصیرتش فریب خورده است».

لذا در همین جمله از دعا از خدا خواسته می‌شود که مرا مورد استدراج قرار نده تا چنان باشم که از هشدارهایی که به صورت‌های مختلف داده می‌شود، هشیار و بیدار شوم و از آنها باشم که با تنبیهاتی که به وسیله امراض، مصائب، ناملايمات و امور دیگر می‌شود، متنبّه و آگاه گردم و شرّ فسقه جنّ و انس را از من دور فرما.

۱. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۴۷۱ (ماذه مکر).

---



بخش دهم:

دعا ترجمان دل



«يَا أَسْمَعَ السَّمَاعِينَ، يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ وَيَا أَسْرَعَ  
الْحَاسِبِينَ وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ  
مُحَمَّدٍ السَّادَةِ الْمَيَامِينَ... يَا رَبِّ يَا رَبِّ»<sup>۱</sup>.

این چند جمله را در حال تضرع با صدای بلند به درگاه خداوند  
سبحان عرض می‌کرد و سر و چشم مبارکش را به سوی آسمان بلند  
کرده بود و مانند دو مشک از دیدگان مبارکش اشک جاری بود.

«ای شنواترین شنوندگان، ای بیناترین بینندگان و ای  
سریع‌ترین حساب‌کنندگان و ای مهربان‌ترین  
مهربانان، صلوات بفرست بر محمد و آل محمد ﷺ  
که آقایان با برکت و میمنت هستند...».

## نقش گریه و زاری در حال دعا در خودسازی

یکی از حالات بسیار مغتنم و ارزشمند در مقام دعا، گریه و زاری و  
بی‌قراری از دوری از درگاه انس حضرت باری - عزّ اسمه - و

---

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۷ - ۳۴۸؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۸۲؛ محدث قمی،  
مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه، امام حسین ﷺ.

محروم بودن از عنایات خاصه اوست که هرچه بنده بیشتر نزدیک شود و قربش زیادتر باشد، بی‌قراریش بیشتر و آتش شوق و اشتیاقش به حضور زیادتر و به تقرّب افزون‌تر و روشن‌تر می‌شود. در عین وصال، باز هم خود را در فراق می‌بیند و در آتش آن می‌سوزد و از این احساس لذّت می‌برد و وصال و اتصالش را بیشتر می‌سازد. آنکه به واسطه نداشتن معرفت از لذّت سوختن در آتش فراق و گریه و زاری و اظهار شوق به وصال بیشتر محروم است، این معانی را نمی‌فهمد و بسا که به آن حالت رذیله بُعد و دوری - که آرزو دلالات است - دل خوش کند و به این جهل بزرگ و بنیادی، خشنود باشد و نمی‌داند که:

اسیر لذّت تن مانده‌ای و گرنه تو را

چو عیش‌هاست که در ملک جان مهیا نیست

خوشا به حال آنان که دلشان شکسته می‌شود و از جهت هجران و بُعدی که در حال قرب و توجه احساس می‌نمایند و می‌گیرند و از محبوبشان که او را جسته و یافته‌اند باز هم او را می‌جویند و می‌خواهند.

و خوشا به حال آن گروه از بندگان که از ترس خدا اشک جاری و ضراعت و زاری دارند و بدنشان در مقام درک عظمت خدا یا ترس از عذاب خدا مثل بید می‌لرزد و مضطربند.

نقش و اثر گریه و ضراعت در حال دعا که روح و جان آن است در اجابت دعا بسیار مؤثر و در اعاده حیثیت دعاکننده و تکمیل و تصفیه روح او به طور اعجاز آمیز اثر دارد.

گریه در حال دعا از خوف خدا و تذکر فرصت‌های تلف‌شده و عمر به غفلت گذشته و یاد لغزش‌ها و گناهان و تقصیرات و در حال طلب مغفرت و آمرزش معصیت و اقرار به گناه، فضیلت بسیار و آثار بزرگ دارد و نشانه حضور در بارگاه قرب ربوبی و وصول به رضای الهی و قبول توبه است.

در حدیثی از حضرت امام صادق علیه السلام وارد شده است که:

«إِذَا أَفْشَعَرَ جِلْدَكَ وَدَمَعَتْ عَيْنَاكَ وَوَجَلَ قَلْبَكَ  
فَدُونِكَ دُونِكَ فَقَدْ قُصِدَ قَصْدُكَ»<sup>۱</sup>

«زمانی که پوست بدنت به اهتزاز و لرزش افتاد و اشک دیدگانت جاری شد و دلت ترسناک گردید، آن حال را غنیمت بدان و رها مکن که مقصود تو حاصل شده است.»

علامه مجلسی رحمته الله در *مرآة العقول* می‌فرماید: مقصود این است که: وقتی این علامات ظاهر شد، بر تو باد به طلب حاجات و اهتمام در دعا از برای مهمّات که خدا بر تو، به رحمت توجّه فرموده است.<sup>۲</sup>

۱. صدوق، الخصال، ص ۸۲؛ ابن‌فهد حلی، عدة الداعی، ص ۱۵۴؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۷۳.

۲. مجلسی، مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۳۹.

و نیز در کتاب شریف کافی روایت است از حضرت امام صادق علیه السلام

که فرمود:

«مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَلَهُ كَيْلٌ وَوَزْنٌ إِلَّا الدُّمُوعُ فَإِنَّ  
الْقَطْرَةَ تُظْفِي بِحَارًا مِنْ نَارٍ فَإِذَا اغْرُورَقَتِ الْعَيْنُ  
بِمَائِهَا لَمْ يَرْهَقْ وَجْهًا قَتْرٌ وَلَا ذِلَّةٌ، فَإِذَا فَاضَتْ  
حَرَمَهُ اللهُ عَلَى النَّارِ وَلَوْ أَنَّ بَاكِيًا فِي أُمَّةٍ لُرْحِمُوا»<sup>۱</sup>

«هیچ چیزی نیست جز اینکه برای آن کیل و وزنی است (یعنی می‌توان مقدار و ارزش آن را معین کرد) مگر اشک چشم‌ها، که قطره‌ای از آن دریاهایی از آتش را خاموش می‌نماید. پس وقتی چشم در اشک غرق شود نپوشاند روی را گردی و ذلتی. پس وقتی اشک جاری شود حرام می‌گرداند خدا آن روی (یا آن شخص) را بر آتش و اگر گریه‌کننده‌ای (از خوف خدا یا از فراق خدا و تأسف بر دوری از پیشگاه قرب او) در امتی باشد به همه آنها رحم می‌شود».

در روایت دیگر می‌فرماید:

«فَلَوْ أَنَّ عَبْدًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرَحِمَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ تِلْكَ  
الْأُمَّةَ بِبُكَاءِ ذَلِكَ الْعَبْدِ»<sup>۲</sup>

۱. کلینی، الکافی ج ۲، ص ۴۸۱، ح ۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۸۲. «هرگاه بنده‌ای در بین یک امت بگیرد به خاطر گریه او خدا آن

امت را مورد ترحم قرار می‌دهد».



و نیز از حضرت امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود:  
«مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَطْرَةٍ دُمُوعٍ  
فِي سَوَادِ اللَّيْلِ مَخَافَةً مِنَ اللَّهِ لَا يُرَادُ بِهَا غَيْرُهُ»<sup>۱</sup>  
«نیست قطره‌ای محبوب‌تر به سوی خدا از قطره اشکی  
که در سیاهی شب از خوف خدا بریزد و جز خدا چیز  
دیگری با آن منظور نباشد».

همچنین از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود:  
«كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً: عَيْنٌ غَضَّتْ  
عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَعَيْنٌ سَهَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَعَيْنٌ  
بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>  
«هر چشمی روز قیامت گریان است مگر سه چشم:  
چشمی که از نظر به نامحرم و مواردی که خدا حرام  
کرده است بازداشته شود و چشمی که شب زنده‌دار و  
بیدار باشد در اطاعت خدا و چشمی که در دل شب از  
خوف خدا گریه کند».

و آن‌چنان این حال بکاء و گریه مطلوب، محبوب و سازنده است که  
در روایت است:

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۸۲.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۸۱.

«إِنْ لَمْ تَكُنْ بِكَ بُكَاءٌ فَتَبَاكَ»<sup>۱</sup>

«اگر تو را گریه نیست پس به حالت گریه‌کننده خود را درآور.»

همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنْ لَمْ يَجِيئَكَ الْبُكَاءُ فَتَبَاكَ فَإِنْ خَرَجَ مِنْكَ مِثْلُ

رَأْسِ الذُّبَابِ فَبِيخِ»<sup>۲</sup>

«اگر گریه‌ات نمی‌آید خود را به صورت گریه‌کننده درآور (و تلاش کن بلکه چشمت اشک آلود شود) پس اگر مثل سر مگسی اشک از چشمت بیرون آمد پس به به (خوشا بر احوالت)».

در این موضوع، روایات و احادیث بسیار است. ولی نکته قابل توجه این است که: غرض از کسب فیض، درک این حالات شریفه است که حقیقتاً بنده از گناهان خود بیمناک و در مقام جبران گذشته و توبه نصوح و حقیقی باشد و الا مجرد گریه از ترس گناه با اصرار بر معصیت فایده‌ای ندارد هرچند کمتر ممکن است که کسی به حال گریه و زاری از خوف گناه برسد و این حال هیچ تغییر در روش و برنامه‌های زشت او ندهد.

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۸۳.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۸۳ - ۴۸۴.

راجع به اینکه به مجرد گریه اکتفا نمی‌شود از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت است که فرمود:

«لَيْسَ الْخَوْفُ مَن بَكَى وَجَرَتْ دُمُوعُهُ مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ وَرَعٌ يَخْجُزُهُ عَن مَعَاصِي اللَّهِ وَإِنَّمَا ذَلِكَ خَوْفٌ كَاذِبٌ»<sup>۱</sup>

«خوف، گریه کردن و جریان اشک نیست مادام که برای گریه کننده پارسایی نباشد که او را از گناهان باز بدارد. این است و جز این نیست که این خوف (بی‌ورع) خوف دروغ و کاذب است.»

با این توضیح - که اگرچه ممکن است در نظر بعضی خوانندگان عزیز اطاله کلام شده باشد - در بیان فضائل و فوائد گریه از خوف خدا اجمالاً و به قدر فهم خود متوجه مقام حضوری که امام مظلوم علیه السلام و سرور شهیدان و رهبر آزادمردان در درگاه حضرت محبوب حقیقی - جلت عظمته - داشته است می‌شویم؛ مقام و مشهدی که برای کسی که در آن اوج معرفت و خداشناسی نباشد وصول به آن میسر نیست. اکنون فرازهای این بخش را ملاحظه نموده و از صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله که امام علیه السلام با این حال تضرع و بکاء از خدا می‌خواهد، شروع می‌نماییم.

۱. ابن فهد حلّی، عدة الداعی، ص ۱۶۳ - ۱۶۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۳۵.

## فضیلت صلوات

یکی از اذکار مهم که فضیلت بسیار دارد و در قرآن کریم به آن امر شده است، صلوات بر پیغمبر و آل آن حضرت علیهم السلام است که خداوند در این آیه کریمه به آن امر فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۱</sup>

«به حقیقت که خدا و ملائکه او صلوات می‌فرستند بر پیغمبر، ای کسانی که ایمان آورده‌اید صلوات بفرستید بر او و تسلیم شوید تسلیم‌شدنی (خالص و کامل)».

اما راجع به فضیلت صلوات در کتاب‌های حدیث شیعه و سنی روایات بسیار وارد شده است که علاوه بر تواتر معنوی، تواتر اجمالی آنها نیز ثابت است که در اینجا چند روایت از جوامع شیعه از طرق اهل بیت علیهم السلام را تیمناً و تبرکاً نقل می‌نماییم:

الف - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ وَمَلَائِكَتُهُ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُقِلِّ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْثِرْ»<sup>۲</sup>

۱. احزاب، ۵۶.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۹۲؛ فیض کاشانی، الوافی، ج ۹، ص ۱۵۱۸؛ حراملی، وسائل‌الشیعه،

ج ۷، ص ۱۹۴.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بر من صلوات بفرستد، خداوند و ملائکه بر او صلوات می فرستند پس هر کس خواست کم صلوات بفرستد و هر کس خواست بسیار بفرستد.»  
ب - عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: اِرْفَعُوا أَضْوَاتَكُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالنِّفَاقِ»؛<sup>۱</sup>

عبدالله بن سنان گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلند کنید صداهاى خود را به صلوات بر من؛ زیرا صلوات بر من و بر اهل بیت من نفاق را می برد.»

ج - عَنْ أَحَدِهِمَا علیه السلام قَالَ: «مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»؛<sup>۲</sup>

از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در میزان (و ترازوی اعمال در قیامت) چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست.»

د - عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنِّي دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَلَمْ يَحْضُرْنِي

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۹۳؛ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۵۹؛ طبرسی، مکارم الاخلاق،

ص ۳۱۲؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۹۱ - ۱۹۲.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۹۴.

شَيْءٍ مِّنَ الدُّعَاءِ إِلَّا الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ  
مُحَمَّدٍ. فَقَالَ: «أَمَّا إِنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ أَحَدٌ بِأَفْضَلِ مِمَّا  
خَرَجَتْ بِهِ»؛<sup>۱</sup>

عبدالسلام بن نعیم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:  
من داخل خانه کعبه معظمه شدم و چیزی از دعا به ذهنم  
نیامد مگر صلوات بر محمد و آل محمد. فرمود: «آگاه باش!  
که بیرون نیاورده (انجام نداده) احدی عملی را که بهتر  
باشد از آنچه که تو آن را بیرون آوردی (یعنی صلوات)».

و در خصوص صلوات جهت استجاب دعا در حدیث است که:

«لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوبًا حَتَّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ  
وَآلِ مُحَمَّدٍ»؛<sup>۲</sup>

(دعا در پرده و محجوب است (یعنی به استجاب نمی‌رسد)  
تا بر محمد و آل محمد صلوات فرستاده شود).

در روایت ذیل نیز قریب به همین مضمون می‌باشد:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «كُلُّ دُعَاءٍ يُدْعَى اللَّهُ  
عَزَّوَجَلَّ بِهِ مَحْجُوبٌ عَنِ السَّمَاءِ حَتَّى  
يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»؛<sup>۳</sup>

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۹۲.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۹۱؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۷۴.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۹۳.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «هر دعایی که خدای عزوجل بدان خوانده شود از رفتن به آسمان محجوب است تا صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود».

امام صادق علیه السلام درباره کسی که سؤال و حاجتی از خداوند دارد دستور فرموده‌اند به اینکه:

«مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، ثُمَّ يَسْأَلْ حَاجَتَهُ، ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَيَدْعَ الْوَسْطَ إِذْ كَانَتْ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ»<sup>۱</sup>

«هر کس حاجتی دارد ابتدا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، سپس حاجت خود را از خدا بخواهد و دعا به صلوات بر محمد و آل محمد ختم نماید؛ زیرا خدای عزوجل کریم‌تر از این است که دو طرف دعا را قبول کند و وسط آن را واگذارد (و به اجابت نرساند) زیرا صلوات بر محمد و آل محمد محجوب نیست (و بدون برخورد به حاجبی بالا رود)».

و اما صیغه صلوات، برحسب روایات اهل بیت علیهم السلام باید صلوات بر آل نیز ضمیمه باشد و از ترک صلوات بر آل نهی شده است.

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۹۴؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۷۵؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۹۵.

در حدیثی منقول است که: حضرت امام صادق علیه السلام شنید مردی به خانه کعبه معظّمه آویخته بود و می گفت:

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ.

حضرت به او فرمودند:

«يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَبْتَرَهَا وَلَا تَطْلِمْنَا حَقًّا قُلْ: اللّٰهُمَّ

صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ»؛

«ای بنده خدا! صلوات را قطع نکن و به حقّ ما ستم

نما بگو:

«اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ»<sup>۱</sup>

در تشهد نماز، صلوات بر آل، مثل صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله از اجزای نماز است و ترک عمدی آن موجب بطلان نماز می شود و بدیهی است که در ضمّ صلوات بر آل، به هر لفظی که گفته شود مثل: «صَلِّ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» و یا «صَلِّ اللهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» یا «الصَّلَاةُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» و امثال این الفاظ کافی است؛ هر چند احتیاط در تشهد نماز، صلوات به مآثور است و مشهورترین صیغه های آن: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» است.

و دعاهای طولانی که در آن صلوات به صیغه های بسیار وارد شده است در کتاب های دعا مذکور است و برای خواندن بعضی آنها فضیلت زیاد روایت شده است.

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۹۵؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۰۲.



حاصل اینکه همه ارباب جوامع، صحاح و سنن احادیث متواتره‌ای را که دلالت دارند بر اینکه در صلوات بر پیغمبر ﷺ باید «آل» آن حضرت را نیز ضمیمه نمود، روایت کرده‌اند و از جمله آنها سیوطی در *الدر المنثور* در تفسیر آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ﴾<sup>۱</sup> به طرق متعدد از: علی رضی الله عنه، کعب، ابن عباس، ابراهیم، طلحه، ابوسعید خدری، ابومسعود انصاری، ابوهریره، زید بن ابی‌خارجه، بریده و ابن مسعود و از جمله از انس بدون کلمه «علی» روایت کرده است.<sup>۱</sup>

و در *کنز العمال* از علی رضی الله عنه ح ۳۹۹۳، از طلحه، ح ۳۹۹۴، از انس، ح ۳۹۹۸، از ابن مسعود، ح ۴۰۰۵، از کعب، ح ۴۰۰۶<sup>۳</sup> و ۱۹۸۹۱<sup>۴</sup>، از عایشه، ح ۴۰۱۴<sup>۵</sup>، از ابی سعید، ح ۱۹۸۸۹<sup>۶</sup>، از زید بن خارجه، ح ۱۹۸۹۰<sup>۷</sup> از ابی مسعود، ح ۱۹۸۸۸ و از ابی مسعود انصاری ۱۹۸۹۲ روایت کرده است.<sup>۸</sup>

- 
۱. سیوطی، *الدر المنثور*، ج ۵، ص ۲۱۵ - ۲۱۸.
  ۲. متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۲، ص ۲۷۵، ۲۷۷.
  ۳. متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۲، ص ۲۷۹.
  ۴. متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۷، ص ۴۸۴.
  ۵. متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۲، ص ۲۸۲ - ۲۸۳.
  ۶. متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۷، ص ۴۸۳.
  ۷. متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۷، ص ۴۸۳ - ۴۸۴.
  ۸. متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۷، ص ۴۸۳ - ۴۸۴.

و اما برحسب روایات اهل سنت چنان که در جوامع، مسانید، صحاح و سنن آنها به طور مستفیض و بلکه متواتر روایت شده است به ضمّ صلوات بر «آل» امر شده است؛ از جمله در **صحیح بخاری** از کعب بن عجره<sup>۱</sup> و در تفسیر آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ...﴾<sup>۲</sup> و در کتاب دعوات (باب الصلاة على النبي - صلى الله عليه وآله وسلم -) روایت کرده است به این مضمون که: از پیغمبر ﷺ سؤال کردیم چگونه صلوات بر تو بفرستیم فرمود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ...»<sup>۳</sup>

و در **صحیح مسلم** نیز در کتاب صلاة (باب الصلاة على النبي بعد التشهد)، به سند خود از ابی مسعود انصاری و به سه طریق از کعب بن عجره همین صیغه صلوات را با ضمیمه: «كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ...» نقل نموده است.<sup>۴</sup>

و در **سنن ابی داوود** نیز در کتاب صلاة (باب الصلاة على النبي بعد التشهد)، حدیث کعب را به سه طریق روایت نموده است و حدیث ابی مسعود انصاری را نیز نقل کرده است.<sup>۵</sup>

۱. بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۱۱۸.

۲. بخاری، صحیح، ج ۶، ص ۲۷.

۳. بخاری، صحیح، ج ۷، ص ۱۵۶.

۴. مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۲، ص ۱۶.

۵. ابوداود سجستانی، سنن، ج ۱، ص ۲۲۱.

به علاوه حدیث دیگری به سند ابی مسعود از عقبه بن عمرو روایت کرده است و در آن فرموده است بگویند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»<sup>۱</sup>

در سنن ابن ماجه نیز حدیث کعب را روایت کرده است و از عبدالله بن مسعود نیز صلواتی طولانی روایت کرده که در ضمن آن همان دستور سایر روایات در صلوات بیان شده است.<sup>۲</sup>

در مسند احمد، از طلحه، همین لفظ حدیث کعب را روایت کرده است. همچنین همین لفظ را از عقبه بن عمرو به لفظ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» روایت کرده است.<sup>۳</sup> و همچنین از او و از کعب،<sup>۴</sup> همان لفظ او را که در سایر روایات اوست، نقل کرده است.

همچنین از ابی مسعود انصاری همین لفظ را<sup>۵</sup> به این لفظ از بریده خزاعی نقل کرده است:

---

۱. ابوداود سجستانی، سنن، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲. ابن ماجه قزوینی، سنن، ج ۱، ص ۲۹۳ - ۲۹۴.

۳. احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۱۱۹.

۴. احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۲۴۱.

۵. احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۲۷۴.

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتَكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَيَّ  
مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ...»<sup>۱</sup>

همچنین حمیدی در مسند خود، خبر کعب را روایت کرده است.<sup>۲</sup>  
ترمذی نیز خبر کعب را در باب (مَا جَاءَ فِي صِفَةِ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)<sup>۳</sup> و در کتاب تفسیر، خبر ابی مسعود را، ح  
۳۲۲۱ روایت کرده است.

نسائی نیز در باب (كَيْفِيَّةُ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
وَسَلَّمَ)، از کعب به سه طریق نقل کرده است و لفظ طریق سوم، «وآل  
محمد» است بدون «علی» و از طلحه به سه طریق و از ابی مسعود به  
یک طریق.<sup>۴</sup>

با این همه روایات صحیحه، که در صحیح‌ترین کتاب‌های خود  
اهل سنت روایت شده است چنان‌که پیش از این هم گفتیم، التزام آنها  
به ترک صلوات بر آل جز دهن‌کجی به مقام رسالت و بی‌اعتنایی و  
اهانت به دستور حضرت رسول اعظم ﷺ تعبیر و تفسیر ندارد. حتی  
در همین باب‌هایی که این احادیث را نقل کرده‌اند نیز صلوات بر «آل»

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۳۵۳.

۲. حمیدی، مسند، ج ۲، ص ۳۱۰ - ۳۱۱.

۳. ترمذی، سنن، ج ۱، ص ۳۰۱ - ۳۰۲.

۴. نسائی، سنن، ج ۳، ص ۴۷ - ۴۸.

را حذف می‌نمایند! آیا این، غیر از اعلام و اعلان اینکه با تأکید پیغمبر ﷺ ما مخالفت می‌کنیم و از صلوات بر آل خودداری می‌نماییم چه معنایی دارد؟ اگر کسی با آل آن حضرت دشمن باشد ولی به ظاهر معتقد به رسالت آن حضرت باشد چنین معارضه صریحی را با دستور آن بزرگوار اظهار نمی‌نماید!

از مردمی که از اقرار به علو مرتبه و بلندی شأن خدا و بردن اسم مبارک «الْعَلِیُّ» ابا می‌کنند و متعهدند که خدا را به این اسم به صورتی که قرآن بر آن نازل شده نخوانند؛ چون اسم امیرالمؤمنین ع نیز علی است (!) بیش از این توقع نیست. اینها در این دهن کجی‌ها به مقام نبوت هرچه بگویند و بکنند به رهبرشان که آن جسارت عظیم و بی‌ادبی کفرآمیز را به مقام باعظمت صاحب رسالت کبری کرد نخواهند رسید. اگر او در آن موقف عظیم به مخالفت با پیغمبر خدا ﷺ برنخاسته بود و آن کلمه خبیثه را بر زبان نیاورده بود و نگفته بود که: هذیان! می‌گوید یا به تعبیر تصحیح شده بعض دیگر اهل سنت گفت: «عَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْعُ»<sup>۱</sup> که باز همان معنا را می‌دهد، اگر او آن‌گونه با مقام نبوت برخورد نمی‌کرد، این جسارت‌ها از پیروانش صادر نمی‌شد که حتی در عنوان باب صلوات که در آن، این احادیث را می‌آورید «آل» را از صلوات حذف نمایند.

---

۱. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۲۷ - ۱۳۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶ و دیگر مصادر حدیثی و تاریخی شیعه و اهل سنت.

هر شخص بانصافی از این برخوردارها و معارضه‌ها می‌فهمد که سیاست، علیه اهل بیت علیهم‌السلام چگونه عمل کرده و چگونه فضائل مسلم آنها را کتمان و از نشر احادیث آنان مانع شده و به جعل وضع اخبار در شأن معاندین پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت آن حضرت پرداخته است.

به هر صورت این را باینکه مدعی دوستی اهل بیت هستند شعار قرار داده و همه جا «صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» را بدون «وآله» می‌گویند و می‌نویسند! حتماً اگر یک‌هزارم این تأکیدات و یک خبر بسیار ضعیف و مطعون‌السند در شأن معاویه و بنی‌امیه و آل مروان و احترام از آنها بود به آن تمسک می‌کردند و التزام به آن را سنت قرار می‌دادند! اما در مورد اهل بیت رسالت و عترت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این اخبار معتبره را ترک می‌نمایند همان‌طور که روایات و احادیث آنها را ترک کرده و اخبار نواصب، خوارج، مرجئه، ظلمه و مؤیدین بدترین حکومت‌های استبدادگر ستمکار را در کتاب‌های خود تخریج نموده‌اند.

فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. هَذِهِ مُصِيبَةٌ مَا أَعْظَمَهَا  
وَأَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ وَنِعْمَ مَا قِيلَ:

قَصِيَّةٌ	أَشْبَهُهُ	بِالْمَرْزِيَّةِ	هَذَا الْبَخَارِيُّ	إِمَامٌ	الْفَيْتَةُ
بِالصَّادِقِ	الصِّدِّيقِ	مَا اخْتَجَّ فِي	صَحِيحِهِ	وَاخْتَجَّ	بِالْمُرْجَبَةِ
وَمِثْلِ	عِمْرَانَ	بْنِ حِطَّانٍ	أَوْ	مَزْوَانَ	وَأَبْنِ الْمَوْزَةِ
إِنَّ	الْإِمَامَ	الصَّادِقَ	الْمُجْتَبَى	بِفَضْلِهِ	الْأَيُّ
				أَتَتْ	مُنْبِئَةً

أَجَلٌ مَنْ فِي عَصْرِهِ رُتِبَةٌ  
لَمْ يُقْتَرَفِ فِي عُمَرِهِ سَيِّئَةٌ  
قُلَامَةٌ مِنْ ظُفْرِ إِنْهَامِهِ  
تَغْدُلُ مِنْ مِثْلِ الْبَحَارِيِّ مِئَةٌ<sup>۱</sup>

در اینجا تیمناً این دو شعر را از شافعی در لزوم صلوات بر آل عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در نمازها می‌آوریم:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ  
كَفَاكُمُ مِنْ عَظِيمِ الْفَخْرِ أَنْتُمْ<sup>۲</sup>  
فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ  
مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ<sup>۲</sup>

و هم این ابیات صلواتیه لطیفه را از کتاب یکی از شوافع به نام: *رشفة الصّادی من بحار فضائل النبی الهادی - تَوْسُلًا بِهِمْ لِيَجْعَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَاقِبَةَ أَمْرِي خَيْرًا وَجَعَلَنِي مِنْ شِيعَتِهِمْ وَمَوَالِيهِمْ* - می‌آوریم:

۱. ابن عقیل علوی، النصائح الکافیة، ص ۱۱۹؛ همو، العتب الجمیل، ص ۳۸؛ امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۶۷. قضیه و جریانی که خیلی شبیه به مصیبت بزرگ است، این بخاری پیشوا و رهبر گروه سنت و جماعت است که در کتاب صحیح خودش با سخن امام صادق راستگو استدلال و احتجاج نکرده است؛ اما با سخن گروه مرجئه احتجاج کرده است و با سخن مثل عمران بن حطان یا مروان و پسر زن خطاکار احتجاج کرده است. بی‌تردید امام صادق برگزیده کسی که آیه‌های قرآن فضل و برتری او را خبر داده است، رتبه و مقام او از همه کسانی که در عصر و زمان او بودند برتر و والاتر است؛ در همه عمرش کار زشت و گناهی را دست نزنده است؛ ریزه‌ای از ناخن ابهام او با صدتای مثل بخاری برابر است.

۲. زرندی، معارج الوصول، ص ۲۵؛ صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۱؛ شرف‌الدین موسوی، النص و الاجتهاد، ص ۸۱؛ همو، المراجعات، ص ۸۵. «ای اهل بیت رسول خدا، حبّ شما در قرآن واجب شده است. در عظمت شما همین بس که هرکس در نماز بر شما صلوات نفرستد نمازش باطل است.»

يَا رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ النَّبِيِّ وَآلِهِ  
 يَا رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ النَّبِيِّ وَآلِهِ  
 يَا رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ النَّبِيِّ وَآلِهِ  
 يَا رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ النَّبِيِّ وَآلِهِ  
 يَا رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ النَّبِيِّ وَآلِهِ  
 وَأَجْعَلْهُمْ شُفَعَاتِنَا يَوْمَ الْإِلْقَاءِ  
 أَزْكَى الصَّلَاةِ وَخَيْرَهَا وَالْأَطْيَبَا  
 مَا لَاحَ بَزُقُّ فِي الْأَبَاطِحِ أَوْ خَبَا  
 مَا قَالَ ذُو كَرَمٍ لِيَصْنِفَ مَرْحَبًا  
 مَا أَمَّتِ الرُّؤَاةُ طَيْبَةً يَثْرَبَا  
 سُفْنِ النَّجَاةِ الْعِزِّ أَصْحَابِ الْعَبَا  
 فِي الْحَشْرِ إِذْ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَا

### بقیه این بخش دعا:

پس از آن خطاب‌های مشحون به حمد و ثنا و مسئلت و صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام سؤال خود را چنین عرضه می‌دارد:

«سؤال می‌کنم خدایا از تو حاجتم را که اگر آن را به من عطا کنی ضرر نمی‌زند به من آنچه را تو از من منع کنی، و اگر آن حاجت را از من منع کنی و عطا نفرمایی، به من سود نمی‌رساند آنچه را که به من عطا کرده‌ای. سؤال می‌کنم از آتش دوزخ، آزادم سازی.»

---

۱. علوی حصرمی، رشفة‌الصادی، ص ۷۵. پروردگارا بر پیامبر و خاندان او پاکیزه‌ترین و بهترین درود خود را بفرست. پروردگارا بر پیامبر و خانواده او تا چندی که در مکه و مدینه برق و آذرخش آشکار شود یا پنهان و خاموش شود درود بفرست. پروردگارا بر پیامبر و خاندان او تا وقتی که شخص دارای کرامت و بخشش به مهمان خوش‌آمد بگوید درود بفرست. پروردگارا بر پیامبر و خاندان او تا وقتی که زیارت‌کننده‌ها مدینه منوره را قصد کنند درود بفرست. پروردگارا بر پیامبر و خاندان او درود بفرست، آنهایی که کشتی نجات سرفراز اصحاب عبا هستند، آنها را در روز ملاقات در حشر شفاعت‌کنندگان ما قرار بده هنگامی که از خبر بزرگ و مهم از همدیگر می‌پرسند.



برحسب این قسمت از دعا باید تمام همّ و تلاش انسان صرف این شود که به سعادت اخروی و نجات از عذاب و آتش دوزخ نایل شود و رستگاری و فوز به ثواب و قرب الهی را به تمام نعمت‌های دنیا هم که باشد نفروشد؛ زیرا دنیا و همه نعمت‌هایش موقت و فانی است و اقبال و اِدبار آن هم می‌گذرد آنچه که بر آن صبر نمی‌توان نمود عذاب خدا و غضب او و فراق و دوری از رحمت اوست.

انسانی که نمی‌تواند اندکی از بلای دنیا و ناملایمات آن را تحمل نماید چگونه می‌تواند بر عذاب خدا که آسمان‌ها و زمین طاقت آن را ندارند تحمل نماید و چگونه از روزی که در وصفش می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ  
وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى  
وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾<sup>۱</sup>

«روزی که هر شیردهنده، کودک شیرخوار خود را وامی‌گذارد و هر صاحب‌حملی، حمل خود را می‌نهد و می‌بینی تو مردم را مست و حال اینکه مست نیستند و لکن عذاب خدا سخت است».

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ \* إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ  
بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۲</sup>

۱. حجّ، ۲.

۲. شعراء، ۸۸ - ۸۹.

«روزی که مال و فرزند نفع نمی‌دهد مگر کسی که با دل سالم (از نفاق و حبّ دنیا و انحراف فکری) در محضر خدا حضور یابد».

﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ \*  
وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾<sup>۱</sup>

«در آن روز سخت مردم مانند ملخ هرسو پراکنده شوند و کوه‌ها از هیبت آن همچون پشم زده‌شده متلاشی گردد».

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ \* وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ \*  
وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴾<sup>۲</sup>

«آن روزی که هرکس از برادرش می‌گریزد، و از مادر و پدرش، و از زن و فرزندش هم می‌گریزد».

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ  
وَيَرْزُقُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾<sup>۳</sup>

«روزی که زمین را به غیر این زمین مبدل کنند و هم آسمان‌ها را (دگرگون سازند)، و تمام خلق در پیشگاه حکم خدای یکتای قادر قاهر حاضر شوند».

۱. قارعه، ۴ - ۵.

۲. عبس، ۳۴ - ۳۶.

۳. ابراهیم، ۴۸.

﴿وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ \*

سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ﴾<sup>۱</sup>

«و در آن روز، بدکاران و گردنکشان را زیر زنجیر قهر خدا مشاهده خواهی کرد و بینی که پیراهن‌هایی که از مس گداخته آتشین بر تن دارند و در شعله آتش چهره آنها پنهان است».

﴿وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً

وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا \* وَعَرَضُوا عَلَى

رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا \* وَوَضِعَ

الْكِتَابِ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ

وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ

صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا

حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾<sup>۲</sup>

«روزی را که ما کوه‌ها را به رفتار آریم و زمین را صاف و بدون پستی و بلندی آشکارا بینی و همه را در صف محشر از قبرها برانگیزیم و یکی را فرو نگذاریم و خلائق را در صفی بر خدا عرضه کنند (و به

۱. ابراهیم، ۴۹ - ۵۰.

۲. کهف، ۴۷ - ۴۹.

کافران گفته شود) همان گونه که اولین بار شما را آفریدیم باز به سوی ما امروز باز آمدید و آن معادی را که به خیال باطل، منکر بودید به چشم مشاهده کردید و در آن روز، کتاب اعمال نیک و بد خلق را پیش نهند و اهل عصیان را از آنچه که در نامه عمل آنهاست ترسان و هراسان بینی در حالی که با خود گویند ای وای بر ما! این چگونه کتابی است که اعمال کوچک و بزرگ ما را سر مویی فرو نگذاشته جز آنکه همه را احصا کرده است و در آن کتاب همه اعمال خود را حاضر ببینند و خدا به هیچ کس ستم نخواهد کرد».

خواننده عزیز از این آیات و آیات دیگر، بزرگی روزی را که در پیش داریم و خواه و ناخواه به آن می‌رسیم، در حدی معلوم می‌شود. باید نجات خود را از آتش جهنم تحصیل نماییم؛ آتشی که در این دعا خلاصی از آن حاجتی شمرده شده است که انسان با خلاصی در آن از هر چه ممنوع و محروم شده باشد زیانکار نیست و اگر گرفتار آن شود به هر چه دست یافته باشد و از هر لذت و نعمتی بهره‌مند شده باشد برای او سودمند نیست.

فقط با ایمان و عمل صالح و رفتن در حصن توحید و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام و مخالفت هوا و نفس اماره، توبه، انابه، عبادت، اطاعت،

عرض تذلل و تضرع، کسب تقرب به خدا و سیر در طریق پیغمبر و ائمه طاهرين علیهم السلام و انجام فرائض و واجبات و ترک منہیات و محرّمات، خود را از این آتشی که نمونه‌ای از حرارت و قدرت سوزان آن خورشید است و: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾<sup>۱</sup> است بیمه نمایم.

عقل سلیم می‌گوید: در برابر این همه توعید، تهدید، انذار انبیا و به‌خصوص قرآن مجید؛ کتاب معجزیان وحی باوجود یقین به قیامت و معاد و حساب و جزا و عث و بازی نبودن آفرینش انسان و این همه مخلوقات بر شخصی که یقین دارد و از این همه خبرهای انبیا که نبوتشان به معجزات ظاهر و روشن ثابت شده است به مسئله حشر و نشر و حساب و کتاب قطع دارد، واجب است عقلاً که خود را در مهلکه گرفتار شدن به این آتش قرار ندهد و چنان‌که خدا دستور داده و خیر دنیا و آخرت او در آن است خود را بسازد.

و اگر کسی یقین نداشته باشد لااقل احتمال می‌دهد؛ چون یقین به‌خلاف، برای هیچ صاحب عقل سالم حاصل نخواهد شد و هیچ عاقلی نیست که بتواند عالم غیب و دعوت انبیا را به‌طور جزم انکار نماید و احتمال صحّت و صدق دعوت آنها را ندهد.

---

۱. همزه، ۶ - ۷. «آتش برافروخته الهی است، آتشی که بر دل‌ها سر می‌زند».

اگر چند هزار سال قبل که وجود میکروب و موجودات ذره‌بینی یا بسیاری از منظومه‌ها و کهکشان‌ها کشف نشده بود، کسی احتمال آنها را مطرح می‌کرد، چه بسا افرادی که در عقل، کم‌مایه بودند به‌طور جزم آن را نفی کرده و منکر می‌شدند، اما عقلا و ارباب منطق می‌گفتند: «ذَرَّهُ فِي بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ»<sup>۱</sup> احتمال و امکان آن قابل نفی نیست.

اکنون هم بسیاری از چیزها است که بشر در کاوش‌های علمی و فنی خود از آنها جستجو دارد باینکه به وجود آنها یقین ندارد و بر اساس احتمال به کار و کاوش می‌پردازد. ممکن است برخی از کسانی که فقط به «ماده» ایمان دارند و به آنچه با حواس جسمانی قابل درک نیست، معتقد نیستند بگویند: ما در کاوش‌های به اصطلاح علمی و فنی خود به وجود روح یا فرشته پی نبریم! یا چگونگی و تأثیر صدقه را در دفع بلا یا صله رحم را در طول عمر درک نکرده‌ایم، اما نمی‌توانند بگویند ما که مؤمن به حواس و محسوسات هستیم و معیار تصدیق به وجود یک شیء را «حس» می‌دانیم، با حس نبود روح و ملائکه با تأثیر و تأثرات، غیرمادی را احساس کرده و درک نمودیم؛ چون این امور با حس قابل درک نیستند.

یکی از فرق‌هایی که مادی و ملحد با مؤمن به خدا و موحد دارد، همین است که مادی و ملحد نمی‌تواند به الحاد و نفی خدا ایمان و

۱. ابن سینا، الاشارات، ج ۳، ص ۴۱۸ (النمط العاشر فی اسرار الآیات).

باور داشته باشد؛ چون بر نفی آن، اقامه برهان ممکن نیست؛ و اما مؤمن به خدا و عالم غیب، ایمان و یقین دارد و اقامه برهان بر آنچه مؤمن به آن ایمان دارد ممکن و معقول و منطقی است.

بنابراین و باتوجه به اینکه اکثر اقدامات بشر و حرکت‌های او در مسیرهای خطرناک به احتمال جلب نفع و مصلحت یا دفع فساد و زیان و ضرر است، در مسئله عذاب، عقاب و مؤاخذه الهی که انبیا، بشر را از آن ترسانده و خود به آن ایمان داشته‌اند، وظیفه معقول این است که با اطاعت از انبیا و پذیرش دعوت آنها احتمال خطر را از خود دفع و دور نماید و به اوامر و نواهی آنها احترام بگذارد.

چگونه است که اگر یک فرد ناشناس و مجهولی بگوید در این راهی که می‌روید دزد است یا چاه است، احتیاط می‌کنید. یا اگر پزشک بگوید فلان غذا برای شما ضرر دارد باینکه احتمال می‌دهید که اشتباه کرده باشد آن غذا را ترک می‌نمایید و روشی اتخاذ می‌نمایید که به نجات و رستگاری خود اطمینان پیدا کنید، ولی به این همه هشدارهای انبیا و بزرگان و رجال پاک اعتنا نمی‌نمایید و با پرهیز از معصیت خدا از این ضرر و خسران جاوید اخروی - فرضاً هم احتمالی بدانید - تحصیل امن و نجات نمی‌کنید باینکه به فرض محال اگر عالم غیبت و حساب و کتابی در بین نباشد، صالح، طالح، عادل و ظالم، نکوکار و بدکار علی‌السواء خواهند بود و اگر باشد که هست و عقل و حکمت

آفرینش و دلایل عقلی و سمعی بر آن دلالت دارند، خسران بر ملحدان و گناهکاران است.

چنان که نقل شده است که: حضرت امام صادق علیه السلام در یکی از مباحثاتشان با بعضی از سران ملحد فرمودند:

«اگر وضع چنان باشد که تومی گویی، ما و تو مساوی خواهیم بود و اگر چنان باشد که مامی گوییم پس وای بر تو!»<sup>۱</sup>

و این دو شعر نیز در این معانی منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است:

قَالَ الْمُتَنَجِّمُ وَالْحَكِيمُ<sup>۲</sup> كِلَاهُمَا لَنْ يُخْشَرَ الْأَجْسَادُ قُلْتُ إِلَيْكُمَا  
 إِنَّ صَحَّ قَوْلُكُمَا فَلَسْتُ بِخَائِسٍ إِنَّ صَحَّ قَوْلِي فَالْخَسَارُ عَلَيْكُمَا<sup>۳</sup>

### کلمه پایانی دعا

موافق روایت شیخ جلیل کفعمی در *البلد الامین*<sup>۴</sup> و علامه مجلسی در کتاب *زاد المعاد*<sup>۵</sup>، این دعای بزرگ به این کلمات پایان می یابد:<sup>۶</sup>

۱. صدوق، التوحید، ص ۱۲۶ - ۱۲۷.

۲. الطیب، خ ل.

۳. بیهقی کیدری، دیوان امام علی علیه السلام، ص ۵۲۰؛ خوئی، منهج البراعه، ج ۱۵، ص ۳۱۲. ستاره شناس و حکیم هر دو گفتند بدن ها هرگز برانگیخته نخواهند شد. گفتم سخن مرا بشنوید و بگیرید اگر سخن شما درست باشد، من ضرر نمی کنم؛ اگر سخن من درست باشد ضرر و زیان شما بر شماست.

۴. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۸۵.

۵. مجلسی، زاد المعاد، ص ۱۸۲.

۶. ابن طاووس علیه السلام در کتاب *اقبال الاعمال* برای این دعا پس از جمله: «يَا رَبِّ يَا رَبِّ» بخش های دیگری نیز بیان کرده است که در پایان کتاب توضیحاتی درباره آن آورده ایم. ر.ک: ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۸.



«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْمُلْكُ وَلَكَ

الْحَمْدُ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا رَبِّ يَا رَبِّ»

«نیست خدایی غیر از تو، یکتایی تو که شریک از برای تو

نیست. از برای تو و مختص به توست، ملک و فرمانروایی و از

برای توست حمد و تو بر هر چیزی قدیر و توانایی، ای پروردگار

من، ای پروردگار من (یا: ای آقای من، ای آقای من!)».

دعا با اقرار به توحید و نفی شریک بعد از مسئلت خلاصی از آتش،

پایان می یابد که با توجه به حدیث سلسله الذهب و کلام قدسی خداوند

متعال: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِضْنِي وَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِضْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِضْنِي

أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»<sup>۱</sup> بسیار مناسب و به مورد است.

چنان که تکرار «یا رب» با گریه و زاری و اشک جاری، کاشف از

حضور خاص در محضر خداوند باری تعالی و قبول دعا و تکرار

بیشتر آن، موجب حضور بیشتر و خشوع و خضوع افزون تر است و

شخص را از خود، بیگانه تر و با خدا آشناتر می سازد.

خدایا! ما را از این حالات شورانگیز، شوق آمیز و اقبال و توجه به

خودت بهره مند فرما.

خدایا! لذت آشنایی با خودت، دعا و مناجات و عرض حاجات و

فقر و مسکنت به درگاہت را در ذائقه باطن و روح ما بیش از پیش

---

۱. اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۰۱ - ۱۰۲.



بِعَوْنِ اللَّهِ وَتَوْفِيقِهِ در اینجا کلام ما پایان پذیرفت و خداوند متعال را سپاسگزارم که در این ایام که در شهر لندن برای معالجه هستم، اولاً: به من توفیق عنایت فرمود که با این دعای شریف - حسب درک بسیار ناقص و ناچیز خود - مرتبط باشم و از لذت یاد و ذکر او در این حال بیماری محروم نباشم. ثانیاً: معالجات را که با سه عمل جراحی انجام شد، ناجح و مفید قرار داد، که او هم مسبب همه اسباب است و هم تأثیر همه اسباب زیر نظر عنایت او و به تقدیر و اراده و مشیت اوست. همه نعمت ها به او متبھی می شود و همه اسباب را او به لطف و عنایت خود فراهم می نماید. فَالْحَمْدُ كُلُّهُ لَهْ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَمُسْتَحِقُّهُ.

نفس می نیارم ز دار شکر دوست

که شکری ندارم که در خورد اوست

\*\*\*

بنده همان به که ز تقصیر خویش  
عذر به درگاه خدا آورد  
ورنه سزاوار خداوندیش  
کس نتواند که به جا آورد

\*\*\*

إِلَهِي لَكَ الْحَمْدُ الَّذِي أَنْتَ أَهْلُهُ  
عَلَى نِعْمٍ مَا كُنْتُ فَظًّا لَهَا أَهْلًا  
مَتَى أُرِدُّتْ تَقْصِيرًا تَرِدُنِي تَفْضُلًا  
كَأَنِّي بِالتَّقْصِيرِ أَنَسْتُ وَجِبْتُ الْقَفْضَ لَا<sup>۱</sup>

۱. ر.ک: ابن نجار بغدادی، ذیل تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۲۵؛ زبیدی، تاج العروس، ج ۱۵، ص ۵۷۹. «پروردگار من تو را شکر و حمدی که سزاوار توست و تو اهل آن هستی در برابر نعمت‌هایی که هرگز من اهل آن نعمت‌ها نبوده‌ام. هر وقت تقصیر و گناه را زیاد می‌کنم تفضل و احسان خودت را زیاد می‌کنی مثل اینکه به من به سبب کوتاهی و تقصیر سزاوار احسان و نیکویی می‌شوم.»

و چون یکی از اسباب مهم توفیق حقیر در تألیف کتاب‌هایی که نوشته‌ام به عنایت حضرت مسبب‌الاسباب - جلّت حکمته - همسر معظمه، علویّه محترمه و کریمه از بیت فقاقت و سیادت بوده است و باینکه متجاوز از چهل سال است که غالباً بیمار و در حال استعلاج بودم، ایشان علاوه بر تحمّل زحمات پرستاری و خانه‌داری، در نوشتن همه آثاری که دارم آنچه در توان داشته به من یاری و کمک کرده و به کارم تشویق و ترغیب نموده است، لذا امیدم به لطف خداوند متعال این است که بر نواقص بسیار که در نوشته و آثار حقیر است قلم عفو کشیده و هریک را به‌عنوان عملی خالص و تمام، قبول فرموده و ثواب این نوشته را در نامه عمل ایشان - که در همه ثواب‌های آثار حقیر، نظماً و نثراً شریک است - ثبت فرماید و پدر و مادرم را که از کودکی تا سالمندی زحمات طاقت‌فرسای تربیت و تعلیم و تکمیل مرا به عهده داشتند غریق رحمت فرماید.

لَا عَذَابَ لِلَّهِ أُمِّي إِنَّهَا شَرِيبَتْ      حُبِّ الْوَصِيِّ وَعَدَّتْنِيهِ بِاللَّبَنِ  
وَكَانَ لِي وَالِدٌ يَهُوَى أَبَا حَسَنِ      فَصِرْتُ مِنْ ذِي وَدَا أَهُوَى أَبَا حَسَنِ

تذکر لازم: پس از بازگشت از سفر، در این نوشته تجدید نظر شد و بعضی مطالب مختصر مثل مصادر روایات، بر آن اضافه شد و چون به مناسبت اربعین حسینی - روحی لتراب مقدم خدام مشهده الفداء - این

بخش دهم: دعا ترجمان دل / ۳۴۱

اشعار را در این سفر، عرض و به مجمع اسلامی جهانی تقدیم داشتم، مناسب دانستم آن را نیز برای حُسن ختام به نام نامی آن حضرت پایان بخش این نوشته قرار دهم. وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ.

اربعین است و دل از سوگ شهیدان خون است

هرکه رامی نگرم غم زده و محزون است

زینب از شام بلا آمده یا آنکه رباب

کز غم اصغری شیر دلش پر خون است

یا که لیلا به سر قبر پسر آمده است

که اشکش از دیده روان همچو شط جیحون است

مادر قاسم ناکام که می نالد زار

بهر آن طلعت زیبا و قد موزون است

در ره کوفه و در شام و سرا ظلم یزید

کس نپرسید ز سجاد که حالت چون است

دختر شیر خدا ناطقه آل رسول

کز نهیب سخنش کفر و ستم موهون است

کرد ایراد چنان خطبه و ثابت بنمود

که یزید شقی از دین خدا بیرون است

زنده دین مانده ز تصمیم و ز ایشار حسین

حق و حریت و اسلام به او مدیون است

هان بیایید و ببینید که در راه خدا

صحنه رزم ز خون شهدا گلگون است

آه و افسوس که کشتند لب‌تشنه امام  
زخم بر پیکر پاکش ز عدد افزون است  
قصه کرب و بلا قصه صبر است و قیام  
به فداکاری و جانبازی و دین مشحون است  
تا ابد نام حسین بن علی در تاریخ  
با ثبات قدم و نصرت حق مقرون است  
جاودان عزت حزب الله و انصار خداست  
خیمه باطل و احزاب دگر وارون است  
هر که در حصن ولایت رود از روی خلوص  
ز آتش دوزخ و آن هول و خطر مأمون است  
«لطفی» از عاقبت کار مکن قطع امید  
که به الطاف حسین بن علی میمون است

وَأَخْرَجُوا نَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

لطف الله صافی غفر الله له جرائمه وأثامه

لندن، صفر ۱۴۱۱ هـ . ق

---

# دعای عرفه

---







## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ، وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ، وَلَا كَصُنْعِهِ  
صُنْعُ صَانِعٍ، وَهُوَ الْجَوَادُ الْوَاسِعُ، فَطَرَ أَجْنَاسَ الْبَدَائِعِ، وَأَثَقَنَ  
بِحِكْمَتِهِ الصَّنَائِعَ، لَا تَخْفَى عَلَيْهِ الطَّلَائِعُ، وَلَا تَصْبِغُ عِنْدَهُ الْوُدَائِعُ،  
جَازِي كُلِّ صَانِعٍ، وَرَائِشُ كُلِّ قَانِعٍ، وَرَاحِمُ كُلِّ ضَارِعٍ، وَمُنْزِلُ  
الْمَنَافِعِ وَالْكِتَابِ الْجَامِعِ بِالنُّورِ السَّاطِعِ، وَهُوَ لِلدَّعَوَاتِ سَامِعٌ،  
وَلِلْكُزْبَاتِ دَافِعٌ وَلِلدَّرَجَاتِ رَافِعٌ، وَلِلْجَبَابِرَةِ قَامِعٌ، فَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا  
شَيْءَ يَعْدِلُهُ، وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اللَّطِيفُ  
الْخَبِيرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ، وَأَشْهَدُ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَكَ، مُقِرًّا بِأَنَّكَ رَبِّي،  
وَأِلَيْكَ مَرَدِّي، إِنِّتَدَاتَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئًا مَدْكُورًا،  
وَخَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي الْأَصْلَابَ، أَمِنَّا لَرَيْبِ الْمُنُونِ،  
وَإِخْتِلَافِ الدُّهُورِ وَالسِّنِينَ، فَلَمْ أَزَلْ ظَاعِنًا مِنْ صُلْبٍ إِلَى رَحِمٍ فِي  
تَعَادُلٍ مِنَ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ الْخَالِيَةِ، لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي،  
وَلَطْفِكَ لِي، وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أَيْمَةِ الْكُفْرِ، الَّذِينَ نَقَضُوا

عَهْدَكَ، وَكَذَّبُوا رُسُلَكَ، لَكِنَّكَ أَخْرَجْتَنِي لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى  
الَّذِي لَهُ يَسَّرْتَنِي، وَفِيهِ أَنْشَأْتَنِي، وَمَنْ قَبْلَ ذَلِكَ رَوَّفْتَ بِي، بِجَمِيلِ  
صُنْعِكَ وَ سَوَابِغِ نِعَمِكَ، فَأَبْتَدَعْتَ خَلْقِي مِنْ مَنِيِّ يُمْنِي،  
وَأَسَكَنْتَنِي فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ، بَيْنَ لَحْمٍ وَدَمٍ وَجِلْدٍ، لَمْ تُشْهِدْنِي  
خَلْقِي، وَلَمْ تَجْعَلِ إِلَيَّ شَيْئاً مِنْ أَمْرِي، ثُمَّ أَخْرَجْتَنِي لِلَّذِي سَبَقَ لِي  
مِنَ الْهُدَى إِلَى الدُّنْيَا تَاماً سَوِيّاً، وَحَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِيّاً،  
وَرَزَقْتَنِي مِنَ الْعِذَاءِ لَبناً مَرِيّاً، وَعَظَفْتَ عَلَيَّ قُلُوبَ الْحَوَاضِنِ، وَ  
كَفَلْتَنِي الْأُمّهَاتِ الرَّوَاحِمَ، وَكَلَّأْتَنِي مِنْ طَوَارِقِ الْجَنِّ، وَسَلَّمْتَنِي مِنَ  
الرِّيَادَةِ وَالتَّقْصَانِ، فَتَعَالَيْتَ يَا رَحِيمٌ يَا رَحْمَنٌ، حَتَّى إِذَا اسْتَهْلَكْتُ  
نَاطِقاً بِالْكَلامِ، أَنْمَمْتَ عَلَيَّ سَوَابِغَ الْإِنْعَامِ، وَرَبَّيْتَنِي زَانِداً فِي كُلِّ  
عَامٍ، حَتَّى إِذَا اكْتَمَلْتُ فِطْرَتِي، وَاعْتَدَلْتُ مَرَّتِي، أَوْجَبْتَ عَلَيَّ  
حُجَّتَكَ بِأَنَّ الْأَهْمَتِي مَعْرِفَتَكَ، وَرَوَّعْتَنِي بِعَجَائِبِ حِكْمَتِكَ،  
وَأَيَّقَطْتَنِي لِمَا دَرَأْتَ فِي سَمَانِكَ وَأَرْضِكَ مِنْ بَدَائِعِ خَلْقِكَ،  
وَنَبَّهْتَنِي لِشُكْرِكَ وَذِكْرِكَ، وَأَوْجَبْتَ عَلَيَّ طَاعَتَكَ وَعِبَادَتَكَ،  
وَفَهَّمْتَنِي مَا جَاءَتْ بِهِ رُسُلُكَ، وَيَسَّرْتَ لِي تَقَبُّلَ مَرَضَاتِكَ، وَمَنَنْتَ  
عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ بِعَوْنِكَ وَلُطْفِكَ، ثُمَّ إِذْ خَلَقْتَنِي مِنْ خَيْرِ الثَّرَى،  
لَمْ تَرْتَضَ لِي يَا إِلَهِي نِعْمَةً دُونَ أُخْرَى، وَرَزَقْتَنِي مِنْ أَنْوَاعِ الْمَعَاشِ،  
وَصُنُوفِ الرِّيَاشِ، بِمَنِّكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ عَلَيَّ، وَإِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ  
إِلَيَّ، حَتَّى إِذَا أَنْمَمْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ النَّعْمِ، وَصَرَفْتَ عَنِّي كُلَّ النَّقَمِ،

لَمْ يَمْنَعَكَ جَهْلِي وَجُرْأَتِي عَلَيْكَ أَنْ دَلَّتْنِي إِلَى مَا يَقْرُبُنِي إِلَيْكَ،  
 وَوَفَّقْتَنِي لِمَا يُزِلُّنِي لَدَيْكَ، فَإِنْ دَعَوْتُكَ أَجَبْتَنِي وَإِنْ سَأَلْتُكَ  
 أَعْطَيْتَنِي، وَإِنْ أَطَعْتُكَ شَكَرْتَنِي، وَإِنْ شَكَرْتُكَ زِدْتَنِي، كُلُّ ذَلِكَ  
 إِكْمَالٌ لِأَنْعَمِكَ عَلَيَّ، وَإِحْسَانٌ إِلَيَّ، فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ مِنْ  
 مُبَدِيٍّ مُعِيدٍ مُعِيدٍ حَمِيدٍ مَجِيدٍ، وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ، وَعَظُمَتْ أَلْوَاكُ،  
 فَأَيَّ نِعْمِكَ يَا إِلَهِي أَحْصِي عَدَدًا وَذَكَرًا، أَمْ أَيَّ عَطَايَاكَ أَقُومُ بِهَا  
 شُكْرًا، وَهِيَ يَا رَبِّ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصِيَهَا الْعَادُونَ، أَوْ يَنْلِغَ عُلَمَاءُ بِهَا  
 الْحَافِظُونَ، ثُمَّ مَا صَرَفْتَ وَذَرَأْتَ عَنِّي.

اللَّهُمَّ مِنَ الضَّرِّ وَالضَّرَاءِ أَكْثَرَ مِمَّا ظَهَرَ لِي مِنَ الْعَافِيَةِ وَالسَّرَاءِ، وَأَنَا  
 أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيمَانِي، وَعَقْدِ عَزَمَاتِ يَقِينِي، وَخَالِصِ  
 صَرِيحِ تَوْحِيدِي، وَبَاطِنِ مَكْنُونِ صَمِيرِي، وَعَلَائِقِ مَجَارِي نُورِ  
 بَصْرِي، وَأَسَارِيرِ صَفْحَةِ جَبِينِي، وَخُزُقِ مَسَارِبِ نَفْسِي،  
 وَخَذَارِيفِ مَارِنِ عَزِينِي، وَمَسَارِبِ سِمَاخِ سَمْعِي، وَمَا ضُمَّتْ  
 وَأَطْبَقَتْ عَلَيْهِ شَفَتَايَ، وَحَرَكَاتِ لَفْظِ لِسَانِي، وَمَعْرِزِ حَنَكِ فَمِي  
 وَفَكِّي، وَمَنَابِتِ أَضْرَاسِي، وَمَسَاغِ مَطْعَمِي وَمَشْرَبِي، وَحِمَالَةِ أُمِّ  
 رَاسِي، وَبَلُوعِ فَارِغِ حَبَائِلِ عُنُقِي، وَمَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ تَامُورُ صَدْرِي،  
 وَحِمَائِلِ حَبْلِ وَتِينِي، وَنِيَاطِ حِجَابِ قَلْبِي، وَأَفْلَاذِ حَوَاشِي كَبْدِي،  
 وَمَا حَوَتْهُ شَرَايِيفُ أَضْلَاعِي، وَحِقَاقُ مَفَاصِلِي، وَقَبْضُ عَوَامِلِي،  
 وَأَطْرَافِ أَنَامِلِي، وَلَحْمِي، وَدَمِي، وَشَعْرِي، وَبَشْرِي، وَعَصَبِي،

وَقَصِي، وَعَظَامِي، وَمَخِي وَعُرُوقِي، وَجَمِيعِ جَوَارِحِي، وَمَا انْتَسَحَ  
 عَلَى ذَلِكَ أَيَّامَ رِضَاعِي، وَمَا أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّي، وَنَوْمِي، وَيَقْظِي،  
 وَسُكُونِي، وَحَرَكَاتِ رُكُوعِي وَسُجُودِي، أَنْ لَوْ حَاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ  
 مَدَى الْأَعْصَارِ وَالْأَحْقَابِ لَوْ عَمِرْتُهَا أَنْ أُؤَدِّيَ شُكْرَ وَاحِدَةٍ مِنْ  
 أَنْعَمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ إِلَّا بِمَنِّكَ، الْمَوْجِبِ عَلَيَّ بِهِ شُكْرَكَ  
 أَبَدًا جَدِيدًا، وَثَنَاءً طَارِفًا عَتِيدًا، أَجَلٌ، وَلَوْ حَرَضْتُ أَنَا وَالْعَادُونَ مِنْ  
 أَنَامِكَ أَنْ تُحْصِي مَدَى إِنْعَامِكَ سَالِفِهِ وَأَنفِهِ مَا حَصَرْنَاهُ عَدَدًا،  
 وَلَا أَحْصَيْنَاهُ أَمَدًا، هَيْهَاتَ أَتَى ذَلِكَ، وَأَنْتَ الْمُخْبِرُ فِي كِتَابِكَ  
 النَّاطِقِ، وَالنَّبَأُ الصَّادِقِ ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾،  
 صَدَقَ كِتَابُكَ اللَّهُمَّ وَإِنْبَاؤُكَ، وَبَلَغْتَ أَنْبِيَائُكَ وَرُسُلَكَ مَا أَنْزَلْتَ  
 عَلَيْهِمْ مِنْ وَحْيِكَ، وَشَرَعْتَ لَهُمْ وَبِهِمْ مِنْ دِينِكَ، غَيْرَ أَنِّي يَا إِلَهِي  
 أَشْهَدُ بِجَهْدِي وَجَدِّي، وَمَبْلَغِ طَاعَتِي وَوُسْعِي، وَأَقُولُ مُؤْمِنًا مُوقِنًا:  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا فَيَكُونَ مَوْزُونًا، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ  
 فِي مُلْكِهِ فَيَضَاهَهُ فِيمَا ابْتَدَعَ، وَلَا وَلِيٌّ مِنَ الدَّلِّ فَيُرْفِدَهُ فِيمَا صَنَعَ،  
 فَسُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ، ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾  
 وَتَفَطَّرَتَا، سُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ  
 يُولَدْ \* وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾، الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا يُعَادِلُ حَمْدَ  
 مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرَتِهِ  
 مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ الْمُخْلِصِينَ وَسَلَّم.

پس شروع فرمود آن حضرت در سؤال و اهتمام نمود در دعا و آب از دیده‌های مبارکش جاری بود، پس گفت:

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَخْشَاكَ كَأَنِّي أَرَاكَ، وَأَسْعِدْنِي بِتَقْوَاكَ، وَلَا تُشْقِنِي  
بِمَعْصِيَتِكَ، وَخَزَلِي فِي فَضَائِكَ، وَبَارِكْ لِي فِي قَدْرِكَ، حَتَّى لَا  
أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ، وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ .

اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي، وَالْيَقِينَ فِي قَلْبِي، وَالْإِخْلَاصَ فِي  
عَمَلِي، وَالتُّورَ فِي بَصْرِي، وَالبَصِيرَةَ فِي دِينِي، وَمَتَّعْنِي بِجَوَارِحِي،  
وَاجْعَلْ سَمْعِي وَبَصْرِي الْوَارِثَيْنِ مِنِّي، وَأَنْصُرْنِي عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي،  
وَأَرْنِي فِيهِ ثَارِي وَمَارِبِي، وَأَقْرَبْ بَدَلِكَ عَيْنِي

اللَّهُمَّ اكْشِفْ كُرْبَتِي، وَاسْتُرْ عَوْرَتِي، وَاعْفُزْ لِي خَطِيئَتِي، وَاحْسَأْ  
شَيْطَانِي، وَفُكَّ رِهَانِي، وَاجْعَلْ لِي يَا إِلَهِي الدَّرَجَةَ الْعُلْيَا فِي  
الْآخِرَةِ وَالْأُولَى .

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا خَلَقْتَنِي فَجَعَلْتَنِي سَمِيعاً بَصِيراً، وَلَكَ  
الْحَمْدُ كَمَا خَلَقْتَنِي فَجَعَلْتَنِي خَلْقاً سَوِيّاً رَحِمَةً بِي، وَقَدْ كُنْتُ  
عَنْ خَلْقِي غَنِيّاً .

رَبِّ بِمَا بَرَأْتَنِي فَعَدَلْتَ فِطْرَتِي، رَبِّ بِمَا أَنْشَأْتَنِي فَأَحْسَنْتَ  
صُورَتِي، رَبِّ بِمَا أَحْسَنْتَ إِلَيَّ وَفِي نَفْسِي عَافَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا  
كَلَّمْتَنِي وَوَقَفْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَهَدَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَوْلَيْتَنِي  
وَمِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَعْطَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَطْعَمْتَنِي وَسَقَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا

أَعْتَبْتَنِي وَأَقْتَبْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَعْتَبْتَنِي وَأَعَزَّزْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَلْبَسْتَنِي مِنْ  
سِتْرِكَ الصَّافِي، وَيَسَّرْتَ لِي مِنْ صُنْعِكَ الْكَافِي، صَلَّى عَلَيَّ  
مُحَمَّدٌ وَآلَ مُحَمَّدٍ، وَأَعْيَيْ عَلَيَّ بَوَائِقَ الدُّهُورِ وَصُرُوفَ اللَّيَالِي  
وَالْأَيَّامِ، وَنَجَّيْتَنِي مِنْ أَهْوَالِ الدُّنْيَا وَكُرُوبَاتِ الْآخِرَةِ، وَكَفَّنِي شَرَّ مَا  
يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ فِي الْأَرْضِ.

اللَّهُمَّ مَا أَخَافُ فَأَكْفِنِي، وَمَا أَحْذَرُ فَفَقِنِي، وَفِي نَفْسِي وَدِينِي  
فَاخْرُسْنِي، وَفِي سَفَرِي فَاخْفُظْنِي، وَفِي أَهْلِي وَمَالِي فَاخْلُقْنِي،  
وَفِيمَا رَزَقْتَنِي فَبَارِكْ لِي، وَفِي نَفْسِي فَذَلِّلْنِي، وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ  
فَعَظِّمْنِي، وَمَنْ سَرَّ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ فَسَلِّمْهُنِي، وَبِذُنُوبِي فَلَا  
تَفْضَحْنِي، وَبِسِرِّي فَلَا تُخْرِجْنِي، وَبِعَمَلِي فَلَا تَبْتَلْنِي، وَبِنِعْمَتِكَ فَلَا  
تَسْلُبْنِي، وَإِلَى غَيْرِكَ فَلَا تَكِلْنِي.

إِلَهِي إِلَى مَنْ تَكِلْنِي، إِلَى قَرِيبٍ فَيَقْطَعْنِي، أَمْ إِلَى بَعِيدٍ  
فَيَتَجَهَّمْنِي، أَمْ إِلَى الْمُسْتَضْعَفِينَ لِي، وَأَنْتَ رَبِّي وَمَلِيكَ أَمْرِي،  
أَشْكُو إِلَيْكَ غُرْبَتِي وَبُعْدَ دَارِي، وَهَوَانِي عَلَى مَنْ مَلَكَتَهُ أَمْرِي.

إِلَهِي فَلَا تُخْلِلْ عَلَيَّ غَضَبَكَ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَيَّ فَلَا أَبَالِي  
سِوَاكَ، سُبْحَانَكَ غَيْرَ أَنَّ عَافِيَتَكَ أَوْسَعُ لِي، فَاسْأَلُكَ يَا رَبِّ بِنُورِ  
وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ وَالسَّمَاوَاتُ، وَكُشِفَتْ بِهِ  
الظُّلُمَاتُ، وَصَلِّحْ بِهِ أَمْرَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، أَنْ لَا تُمِيتَنِي عَلَى  
غَضَبِكَ، وَلَا تُنَزِّلْ بِي سَخَطَكَ، لَكَ الْعُيُوبُ لَكَ الْعُيُوبُ حَتَّى

تَرْضَى قَبْلَ ذَلِكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ، وَالْمَشْعَرِ  
الْحَرَامِ، وَالْبَيْتِ الْعَتِيقِ، الَّذِي أَحْلَلْتَهُ الْبِرْكَةَ، وَجَعَلْتَهُ لِلنَّاسِ أَمْنًا،  
يَا مَنْ عَفَا عَنْ عَظِيمِ الذُّنُوبِ بِحِلْمِهِ، يَا مَنْ أَسْبَغَ النِّعْمَاءَ بِفَضْلِهِ،  
يَا مَنْ أَعْطَى الْجَزِيلَ بِكَرَمِهِ، يَا عُدَّتِي فِي شِدَّتِي، يَا صَاحِبِي فِي  
وَحْدَتِي، يَا غِيَاثِي فِي كَرْبَتِي، يَا وَلِيِّي فِي نِعْمَتِي.

يَا إِلَهِي وَإِلَهَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَرَبَّ  
جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ، وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَإِلَهَ  
الْمُسْتَجِيبِينَ، وَمُنزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ، وَمُنزِلَ  
كِهَيْعِصِ وَطِهِ وَيَسِ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ، أَنْتَ كَهْفِي حِينَ تُعِينِنِي  
الْمَذَاهِبُ فِي سَعَتِهَا، وَتَضِيقُ بِي الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا، وَلَوْلَا رَحْمَتُكَ  
لَكُنْتُ مِنَ الْهَالِكِينَ، وَأَنْتَ مُقْبِلُ عَثْرَتِي، وَلَوْلَا سُرَّتُكَ إِيَّايَ لَكُنْتُ  
مِنَ الْمَفْضُوحِينَ، وَأَنْتَ مُؤَيِّدِي بِالنَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِي، وَلَوْلَا نَصْرُكَ  
إِيَّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ.

يَا مَنْ حَصَّ نَفْسَهُ بِالسُّمُومِ وَالزَّفَعَةِ، فَأَوْلِيَاؤُهُ بِعِزِّهِ يَعْزُزُونَ، يَا مَنْ  
جَعَلْتَ لَهُ الْمُلُوكَ نَيْرَ الْمَدَلَّةِ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَهُمْ مِنْ سَطَوَاتِهِ  
خَائِفُونَ، ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ وَ غَيْبَ مَا  
تَأْتِي بِهِ الْأَزْمَتَةُ وَالذُّهُورُ، يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ، يَا مَنْ لَا  
يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا هُوَ، يَا مَنْ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، يَا مَنْ كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى  
الْمَاءِ، وَسَدَّ الْهَوَاءَ بِالسَّمَاءِ، يَا مَنْ لَهُ أَكْرَمُ الْأَسْمَاءِ، يَا ذَا الْمَعْرُوفِ

الَّذِي لَا يَنْقُطُ أَبَدًا، يَا مُقْتَصِصَ الرَّكْبِ لِيُوسَفَ فِي الْبَلَدِ الْقَفْرِ،  
وَمُخْرِجَهُ مِنَ الْجُبِّ، وَجَاعِلَهُ بَعْدَ الْعُبُودِيَّةِ مَلِكًا، يَا رَادَّهُ عَلَى  
يَعْقُوبَ بَعْدَ أَنْ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ، يَا كَاشِفَ  
الضَّرِّ وَالْبَلْوَى عَنْ أَيُّوبَ، وَمُمْسِكَ يَدَيَّ إِبْرَاهِيمَ عَنْ ذَنْحِ ابْنِهِ بَعْدَ  
كِبَرِ سِنِّهِ وَفَنَاءِ عُمُرِهِ، يَا مَنْ اسْتَجَابَ لِرُكْرِيَا فَوَهَبَ لَهُ يَحْيَى، وَلَمْ  
يَدْعُهُ فَرْدًا وَحِيدًا يَا مَنْ أَخْرَجَ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ، يَا مَنْ فَتَقَ  
الْبَحْرَ لِيَتِيَّ إِسْرَائِيلَ فَأَنْجَاهُمْ، وَجَعَلَ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ مِنَ الْمُعْرَقِينَ،  
يَا مَنْ أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ يَا مَنْ لَمْ يَجْعَلْ عَلَى  
مَنْ عَصَاهُ مِنْ خَلْقِهِ، يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ،  
وَقَدْ غَدَاؤَا فِي نِعْمَتِهِ يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ، وَقَدْ حَادُوهُ وَنَادُوهُ  
وَكَذَّبُوا رُسُلَهُ.

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا بَدِيءُ، يَا (بَدِيعُ) بَدِيعًا لَا نَدَّ لَكَ، يَا دَائِمًا لَا نَفَادَ لَكَ،  
يَا حَيًّا حِينَ لَا حَيٍّ، يَا مُحْيِي الْمَوْتَى، يَا مَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ  
بِمَا كَسَبَتْ، يَا مَنْ قَلَّ لَهُ شُكْرِي فَلَمْ يَحْرَمْنِي، وَعَظُمَتْ خَطِيئَتِي  
فَلَمْ يَفْضَحْنِي، وَرَأَى عَلَيَّ الْمَعَاصِيَ فَلَمْ يَشْهَرْنِي، يَا مَنْ حَفِظَنِي  
فِي صَغَرِي، يَا مَنْ رَزَقَنِي فِي كِبَرِي، يَا مَنْ أَيَّدَنِي عِنْدِي لَا تُحْصَى،  
وَيَنْعَمُهُ لَا تُجَازَى، يَا مَنْ عَارَضَنِي بِالْخَيْرِ وَالْإِحْسَانِ وَعَارَضْتُهُ  
بِالْإِسَاءَةِ وَالْعُضْيَانِ، يَا مَنْ هَدَانِي لِلْإِيمَانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَعْرِفَ شُكْرَ  
الْإِيمَانِ، يَا مَنْ دَعَوْتُهُ مَرِيضًا فَشَفَانِي، وَعُزِيَانًا فَكَسَانِي، وَجَائِعًا



فَأَشْبَعْنِي، وَعَظْشَانًا فَأَزْوَانِي، وَذَلِيلًا فَأَعْرَنِي، وَجَاهِلًا فَعَرَفْنِي،  
 وَوَحِيدًا فَكَتَرْنِي، وَغَائِبًا فَرَدَدْنِي، وَمُقِلًّا فَأَغْنَانِي، وَمُتَّصِرًا فَنَصَرْنِي،  
 وَغَنِيًّا فَلَمْ يَسْلُبْنِي، وَأَمْسَكْتُ عَنْ جَمِيعِ ذَلِكَ فَأَبْتَدَأْنِي فَلَكَ الْحَمْدُ  
 وَالشُّكْرُ، يَا مَنْ أَقَالَ عَثْرَتِي، وَنَفَسَ كُرْبَتِي وَأَجَابَ دَعْوَتِي، وَسَتَرَ  
 عَوْرَتِي، وَغَفَرَ ذُنُوبِي، وَبَلَّغْنِي طَلِبَتِي، وَنَصَرْنِي عَلَى عَدُوِّي، وَإِنْ  
 أَعَدَّ نِعَمَكَ وَمَنَّكَ وَكَرَّامٍ مَنَحَكَ لَا أَحْصِيهَا.

يَا مُؤَلَّي، أَنْتَ الَّذِي مَنَّتَ، أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ، أَنْتَ الَّذِي  
 أَحْسَنْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَجْمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَفْضَلْتَ أَنْتَ الَّذِي  
 أَكْمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَ، أَنْتَ الَّذِي وَقَفْتَ، أَنْتَ الَّذِي  
 أَعْطَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعْنَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَفْتَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَوَيْتَ،  
 أَنْتَ الَّذِي كَفَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي عَصَمْتَ، أَنْتَ  
 الَّذِي سَتَرْتَ، أَنْتَ الَّذِي غَفَرْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَقَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي  
 مَكَّنْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعَزَّزْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعْنَتَ، أَنْتَ الَّذِي عَصَدْتَ،  
 أَنْتَ الَّذِي أَيَّدْتَ، أَنْتَ الَّذِي نَصَرْتَ، أَنْتَ الَّذِي شَفَيْتَ، أَنْتَ  
 الَّذِي عَافَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَكْرَمْتَ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، فَلَكَ الْحَمْدُ  
 دَائِمًا، وَلَكَ الشُّكْرُ وَاصْبَأْ أَبَدًا.

ثُمَّ أَنَا يَا إِلَهِي الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَاغْفِرْهَا لِي، أَنَا الَّذِي أَسَأْتُ، أَنَا  
 الَّذِي أَخْطَأْتُ، أَنَا الَّذِي هَمَمْتُ، أَنَا الَّذِي جَهَلْتُ، أَنَا الَّذِي  
 غَفَلْتُ، أَنَا الَّذِي سَهَوْتُ، أَنَا الَّذِي اعْتَمَدْتُ، أَنَا الَّذِي تَعَمَّدْتُ،

أَنَا الَّذِي وَعَدْتُ وَأَنَا الَّذِي أَخْلَفْتُ، أَنَا الَّذِي نَكَثْتُ، أَنَا الَّذِي أَقْرَضْتُ، أَنَا الَّذِي اعْتَرَفْتُ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَعِنْدِي، وَأَبُوءُ بِذُنُوبِي فَأَغْفِرْهَا لِي، يَا مَنْ لَا تَضُرُّهُ ذُنُوبُ عِبَادِهِ، وَهُوَ الْغِيُّ عَنْ طَاعَتِهِمْ، وَالْمُؤَقِّقُ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْهُمْ بِمَعُونَتِهِ وَرَحْمَتِهِ، فَلَكَ الْحَمْدُ إِلَهِي وَسَيِّدِي.

إِلَهِي أَمْرَتِي فَعَصَيْتُكَ، وَنَهَيْتَنِي فَارْتَكَبْتُ نَهْيَكَ، فَأَصْبَحْتُ لَا ذَا بَرَاءَةَ لِي فَأَعْتَذِرُ، وَلَا ذَا قُوَّةَ فَأَتَتَّصِرُ، فَبِأَيِّ شَيْءٍ أَسْتَقْبِلُكَ يَا مَوْلَايَ، أَسْمَعِي أَمْ يَبْصِرِي أَمْ بِلِسَانِي أَمْ بِيَدِي أَمْ بِرِجْلِي، أَلَيْسَ كُلُّهَا نِعْمَتَكَ عِنْدِي، وَبِكُلِّهَا عَصَيْتُكَ يَا مَوْلَايَ، فَلَكَ الْحُجَّةُ وَالسَّبِيلُ عَلَيَّ، يَا مَنْ سَتَرَنِي مِنَ الْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ أَنْ يُزْجِرُونِي، وَمَنْ الْعَشَائِرِ وَالْإِخْوَانَ أَنْ يُعَيِّرُونِي، وَمَنْ السَّلَاطِينَ أَنْ يُعَاقِبُونِي، وَلَوْ أَظْلَعُوا يَا مَوْلَايَ عَلَيَّ مَا أَظْلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي إِذَا مَا أَنْظَرُونِي، وَلَرَفْضُونِي وَقَطَعُونِي، فَهَا أَنَا ذَا يَا إِلَهِي بَيْنَ يَدَيْكَ يَا سَيِّدِي خَاضِعٌ ذَلِيلٌ حَصِيرٌ حَقِيرٌ، لَا ذُو بَرَاءَةَ فَأَعْتَذِرُ، وَلَا ذُو قُوَّةَ فَأَتَتَّصِرُ، وَلَا حُجَّةَ فَاحْتَجُّ بِهَا، وَلَا قَائِلَ لَمْ أُجْتَرِحْ وَلَمْ أَعْمَلْ سُوءَ وَمَا عَسَى الْجُحُودُ، وَلَوْ جَحَدْتُ يَا مَوْلَايَ يَنْفَعَنِي، كَيْفَ وَأَنْتَى ذَلِكَ، وَجَوَارِحِي كُلُّهَا شَاهِدَةٌ عَلَيَّ بِمَا قَدْ عَمِلْتُ، وَعَلِمْتُ يَقِينًا غَيْرَ ذِي شَكٍّ أَنْكَ سَائِلِي مِنْ عِظَائِمِ الْأُمُورِ وَأَنَّكَ الْحَكَمُ الْعَدْلُ الَّذِي لَا تَجُورُ، وَعَدْلُكَ مُهْلِكِي، وَمَنْ كُلِّ عَدْلِكَ مَهْرَبِي، فَإِنْ

تُعَذِّبْنِي يَا إِلَهِي فِدُنُوبِي بَعْدَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ، وَإِنْ تَعَفَّ عَنِّي  
فِيحْلِمِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ .

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ  
سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُسْتَعْفِرِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي  
كُنْتُ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ  
الْخَائِفِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْوَجِلِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا  
أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الرَّاجِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي  
كُنْتُ مِنَ الرَّاعِبِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمَهْلِكِينَ، لَا  
إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ السَّائِلِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ  
إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ  
الْمُكَبِّرِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ رَبِّي وَرَبُّ آبَائِي الْأُولِينَ .

اللَّهُمَّ هَذَا ثَنَائِي عَلَيْكَ مُمَجِّدًا، وَإِخْلَاصِي لِدُكْرِكَ مُوَحِّدًا،  
وَإِفْرَاقِي بِآلَانِكَ مُعَدِّدًا، وَإِنْ كُنْتُ مُقِرًّا أَنِّي لَمْ أُحْصِهَا لِكَثْرَتِهَا  
وَسُبُوغِهَا وَتَظَاهِرِهَا وَتَقَادُمِهَا إِلَى حَادِثٍ، مَا لَمْ تَزَلْ تَتَعَهَّدُنِي بِهِ  
مَعَهَا مِنْذُ خَلَقْتَنِي وَبَرَأْتَنِي مِنْ أَوَّلِ الْعُمُرِ مِنَ الْإِغْنَاءِ مِنَ الْفَقْرِ وَكَشَفِ  
الضَّرِّ وَتَسْيِيبِ الْيُسْرِ وَدَفْعِ الْعُسْرِ وَتَفْرِيجِ الْكَرْبِ وَالْعَافِيَةِ فِي الْبَدَنِ  
وَالسَّلَامَةِ فِي الدِّينِ، وَلَوْ رَفَدَنِي عَلَى قَدْرِ ذِكْرِ نِعْمَتِكَ جَمِيعُ  
الْعَالَمِينَ مِنَ الْأُولِينَ وَالْآخِرِينَ مَا قَدَرْتُ وَلَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ، تَقَدَّسَتْ  
وَتَعَالَيْتَ مِنْ رَبِّ كَرِيمٍ عَظِيمٍ رَحِيمٍ، لَا تُحْصَى آلاؤُكَ، وَلَا يُبْلَغُ

ثَنَّاؤُكَ، وَلَا تُكَافَى نِعْمَاؤُكَ، صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْتُمْ عَلَيْنَا نِعْمَكَ، وَأَسْعِدْنَا بِطَاعَتِكَ، سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تُحِبُّ الْمُضْطَرَّ وَتَكْشِفُ الشُّوْءَ، وَتُغِيثُ الْمَكْرُوبَ، وَتَشْفِي السَّقِيمَ، وَتُعِينُ الْفَقِيرَ، وَتَجْبِرُ الْكَسِيرَ، وَتَرْحَمُ الصَّغِيرَ، وَتُعِينُ الْكَبِيرَ، وَلَيْسَ دُونَكَ ظَهِيرٌ، وَلَا فَوْقَكَ قَدِيرٌ، وَأَنْتَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، يَا مُطَّلِقَ الْمَكْبَلِ الْأَسِيرِ، يَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ، يَا عِصْمَةَ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ، يَا مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا وَزِيرَ، صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَعْطِنِي فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ، أَفْضَلَ مَا أَعْطَيْتَ وَأَنْلَيْتَ أَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ مِنْ نِعْمَةٍ تُؤَلِّمُنِيهَا، وَأَلَاءٍ تُجَدِّدُهَا، وَبَلِيَّةٍ تَصْرِفُنَاهَا، وَكُرْبَةٍ تَكْشِفُنَاهَا، وَدَعْوَةٍ تَسْمَعُهَا، وَحَسَنَةٍ تَقْبَلُهَا، وَسَيِّئَةٍ تَنْعَمُّدُهَا، إِنَّكَ لَطِيفٌ بِمَا تَشَاءُ حَبِيرٌ، وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَقْرَبُ مِنْ دُعَايَ، وَأَسْرَعُ مِنْ أَجَابَ، وَأَكْرَمُ مِنْ عَفَايَ، وَأَوْسَعُ مِنْ أَعْطَايَ، وَأَسْمَعُ مِنْ سُئُلَ، يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا، لَيْسَ كَمِثْلِكَ مَسْئُولٌ وَلَا سِوَاكَ مَأْمُولٌ، دَعَوْتُكَ فَاجْتَبَيْتَنِي، وَسَأَلْتُكَ فَأَعْطَيْتَنِي، وَرَغِبْتُ إِلَيْكَ فَارْحَمْتَنِي، وَوَقَفْتُ بِكَ فَجَبَيْتَنِي، وَفَزَعْتُ إِلَيْكَ فَكَفَيْتَنِي.

اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَبَيْتِكَ، وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ، وَتَمِّمْ لَنَا نِعْمَاءَكَ، وَهَيِّئْنَا عَطَاءَكَ، وَاكْتُبْنَا لَكَ شَاكِرِينَ، وَلَا لِأَنْتَ ذَاكِرِينَ، آمِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ يَا مَنْ مَلَكَ فَقْدَرٌ، وَقَدَّرَ فَقَهْرٌ، وَعُصِيَ فَسْتَرٌ، وَاسْتُغْفِرَ فَغَفَرَ،  
يَا غَايَةَ الظَّالِمِينَ الرَّاحِمِينَ، وَمُنْتَهَى أَمَلِ الرَّاحِمِينَ، يَا مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ  
شَيْءٍ عِلْمًا، وَوَسَّعَ الْمُسْتَقِيلِينَ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَحِلْمًا.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ، الَّتِي شَرَفْتَهَا وَعَظَّمْتَهَا  
بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَأَمِينِكَ عَلَى  
وَحْيِكَ، الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، السَّرَاحِ الْمُنِيرِ، الَّذِي أُنْعَمْتَ بِهِ عَلَى  
الْمُسْلِمِينَ، وَجَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا مُحَمَّدٌ أَهْلٌ لِدَلِّكَ مِنْكَ  
يَا عَظِيمٌ، فَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الْمُتَّبِعِينَ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ  
أَجْمَعِينَ، وَتَعَمَّدْنَا بِعَفْوِكَ عَنَّا، فَإِلَيْكَ عَجَّتِ الْأَصْوَاتُ بِصُنُوفِ  
اللُّغَاتِ، فَاجْعَلْ لَنَا اللَّهُمَّ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ نَصِيبًا مِنْ كُلِّ خَيْرٍ  
تَقْسِمُهُ بَيْنَ عِبَادِكَ، وَنُورٍ تَهْدِي بِهِ، وَرَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا، وَبِرَكَّةٍ تُنَزِّلُهَا،  
وَعَافِيَةٍ تُجَلِّلُهَا، وَرِزْقٍ تَبْسِطُهُ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ أَقْبِلْنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مُنْجِحِينَ مُفْلِحِينَ مَبْرُورِينَ غَانِمِينَ وَلَا  
تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ، وَلَا تُخَلِّنَا مِنْ رَحْمَتِكَ، وَلَا تَحْرِمْنا مَا نُؤْمَلُهُ  
مِنْ فَضْلِكَ، وَلَا تَجْعَلْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ مَحْرُومِينَ، وَلَا لِفَضْلِكَ مَا نُؤْمَلُهُ  
مِنْ عَطَايِكَ قَانِطِينَ، وَلَا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ، وَلَا مِنْ بَابِكَ مَظْرُودِينَ، يَا  
أَجْوَدَ الْأَجْوَدِينَ وَأَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، إِلَيْكَ أَقْبِلْنَا مُوقِنِينَ، وَلِبَيْتِكَ الْحَرَامِ  
أَمِينَ قَاصِدِينَ، فَأَعِنَّا عَلَى مَنَاسِكِنَا، وَأَكْمِلْ لَنَا حَجَّنَا، وَاعْفُ عَنَّا

وَعَافِنَا، فَقَدْ مَدَدْنَا إِلَيْكَ أَيْدِينَا، فَهِيَ بِذَلِكَ الْإِعْتِرَافِ مَوْسُومَةٌ.  
 اللَّهُمَّ فَأَعْطِنَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ مَا سَأَلْنَاكَ، وَآخِفْنَا مَا اسْتَكْفَيْنَاكَ،  
 فَلَا كَافِيَ لَنَا سِوَاكَ، وَلَا رَبَّ لَنَا غَيْرُكَ، نَافِذٌ فِينَا حُكْمُكَ،  
 مُحِيطٌ بِنَا عِلْمُكَ، عَدْلٌ فِينَا قِضَاؤُكَ، إِقْضِ لَنَا الْخَيْرَ، وَاجْعَلْنَا  
 مِنْ أَهْلِ الْخَيْرِ.

اللَّهُمَّ أَوْجِبْ لَنَا بِجُودِكَ عَظِيمِ الْأَجْرِ وَكَرِيمِ الذُّخْرِ وَدَوَامِ الْيُسْرِ،  
 وَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا أَجْمَعِينَ، وَلَا تُهْلِكْنَا مَعَ الْهَالِكِينَ، وَلَا تَصْرِفْ عَنَّا  
 رَأْفَتَكَ وَرَحْمَتَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَأَلَكَ فَأَعْطَيْتَهُ، وَشَكَرَكَ فَوَدَّتَهُ،  
 وَتَابَ إِلَيْكَ فَقَبِلْتَهُ، وَتَنَصَّلَ إِلَيْكَ مِنْ ذُنُوبِهِ كُلِّهَا فَعَفَرْتَهَا لَهُ، يَا ذَا  
 الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

اللَّهُمَّ وَنَقِّنَا وَسَدِّدْنَا وَاقْبَلْ تَضَرُّعَنَا يَا خَيْرَ مَنْ سُنِلَ، يَا أَرْحَمَ مَنْ  
 اسْتُرْحِمَ، يَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ إِعْمَاضُ الْجُفُونِ، وَلَا لِحْظُ الْعُيُونِ،  
 وَلَا مَا اسْتَقَرَّ فِي الْمَكُونِ، وَلَا مَا انْطَوَتْ عَلَيْهِ مُضْمَرَاتُ الْقُلُوبِ،  
 إِلَّا كُلُّ ذَلِكَ قَدْ أَحْصَاهُ عِلْمُكَ وَوَسَّعَهُ حِلْمُكَ، سُبْحَانَكَ  
 وَتَعَالَيْتَ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلُوًّا كَبِيرًا، تُسَبِّحُ لَكَ السَّمَاوَاتُ  
 السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ،  
 فَلَكَ الْحَمْدُ وَالْمَجْدُ وَعُلُوُّ الْجَدِّ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْفَضْلِ  
 وَالْإِنْعَامِ، وَالْأَيَادِي الْجِسَامِ، وَأَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ.

اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ، وَ عَافِنِي فِي بَدَنِي وَدِينِي،  
وَأَمِنْ خَوْفِي وَأَعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ.  
اللَّهُمَّ لَا تَمَكِّرْ بِي، وَلَا تَسْتَدْرِجْنِي، وَلَا تَخْدَعْنِي، وَأَذْرَأْ عَنِّي شَرَّ  
فَسَقَةِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ.

پس سر و دیده خود را به سوی آسمان بلند کرد و از دیده‌های  
مبارکش آب می‌ریخت مانند دو مشک و به صدای بلند گفت:

يَا أَسْمَعَ السَّمَاعِينَ، يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ، وَيَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَيَا  
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ السَّادَةِ الْمَيَامِينَ،  
وَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ حَاجَتِي الَّتِي إِنْ أَعْطَيْتَنِيهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا مَنَعْتَنِي،  
وَإِنْ مَنَعْتَنِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي مَا أَعْطَيْتَنِي، أَسْأَلُكَ فَكَأَنَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ،  
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْمُلْكُ وَلَكَ الْحَمْدُ،  
وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، يَا رَبِّ يَا رَبِّ.<sup>۱</sup>

۱. کفعمی، البلدالامین، ص ۲۵۱ - ۲۵۸؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۷۳ - ۱۸۲؛ محدث قمی،

مفاتیح الجنان (دعای عرفه امام حسین علیه السلام).







توضیح مهم پیرامون وجه عدم  
اشاره به ذیل دعای عرفه



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دعای شریف عرفه که از حضرت سیدالشهدا علیه السلام روایت شده است تا جمله «وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا رَبِّ يَا رَبِّ» مورد اتفاق همه کتاب‌های دعاست، ولی بخش دیگر که از «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ، فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي» آغاز می‌شود و به جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ» پایان می‌یابد، مورد سؤال و بحث و سخن است که آیا این بخش به دعا الحاق شده یا از اصل دعاست؟

در *مفاتیح الجنان* آمده است: کفعمی دعا را تا همان بخش نخست نقل نموده و علامه مجلسی نیز در *زاد المعاد* موافق کفعمی عمل فرموده است، اما سید بن طاووس در *اقبال الاعمال* بعد از «يَا رَبِّ يَا رَبِّ» این بخش دوم را نیز نقل نموده<sup>۱</sup> و به عبارت صحیح‌تر در *اقبال الاعمال* سید، این بخش دوم نیز نقل شده است.<sup>۲</sup> حاصل اینکه

---

۱. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۲. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۸.

می‌خواهیم این موضوع روشن شود که آیا بخش دوم هم جزء دعا و انشای حضرت سیدالشهدا علیه السلام است یا بر آن اضافه و ملحق شده است. البته فرق بین اینکه دعا، انشای امام معصوم علیه السلام باشد یا شخص دیگری هر چند صاحب مقامات رفیعه و بلند علم و عمل باشد معلوم است، چرا که:

اگر دعا صادر از پیغمبر یا امام باشد یقین به اینکه مضامین آن در ارتباط با عقاید و احکام الهی و معارف مُلک و ملکوت و عالم غیب و مطالب دیگر، مطابق با واقع است، حاصل است و دعاکننده می‌تواند با خدا با همان خطابات و الفاظ و عبارات، مناجات نماید و حمد و سپاس و تسبیح و تهلیل و تنزیه الهی را به زبان آورد و حضرتش را با آن بخواند.

اما اگر دعا، انشای دیگران باشد و سبک و مضامین آن با سبک و مضامین عالیۀ ادعیۀ صادره از معصومین علیهم السلام مطابق نباشد کسی نمی‌تواند با اطمینان خاطر، آن دعا را بخواند؛ زیرا موافقت مضمون آن اگر از طریق ادعیۀ عالیۀ و معارف مأثوره از اهل بیت علیهم السلام و مستفاد از قرآن کریم تایید نشود مورد شک است، و مخالفت آن با واقع محتمل می‌باشد؛ خواندن چنین دعایی حتی برای خود انشاکننده دعا حقیقی نیست و مثل ندا و خواندن شخصی است به اسمی که معلوم نیست اسم اوست یا خیر و بسا این دعا متضمّن معنایی باشد که مخالف با

واقع و بلکه کفرآمیز باشد؛ این یک فرق مهمّ جوهری است، پس می‌توان گفت که این‌گونه دعاها توقیفی است و باید مضمون آن از سوی مکتب وحی و متصل به وحی (مکتب قرآن و عترت) قابل تأیید باشد و خواندن غیر از نسخه دعایی که مستقیماً از معصوم گرفته شده باشد و غیر آن نسخی که صددرصد با نسخه‌های مأثوره از معصوم، مطابقت آن یقینی و معلوم باشد، جایز نیست. البتّه در دعا برای قضای حوایج شخصیه و امور عادیّه و طلب رزق و شفای مریض و مغفرت ذنوب و سلامتی و ازدیاد یقین، هرکس به هر زبانی خدا را بخواند و نجات از بلیّات را طلب نماید دعا مجاز است و همه بالفطره در این امور از خدا یاری و نجات می‌خواهند:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ  
السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* بَلْ  
إِلَٰهَهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ \*﴾<sup>۱</sup>

این حالات و این دعاها مورد سخن ما نیست؛ غرض ما، دعاهایی است که در آنها بنده در مقام نیایش و سپاس و تمجید و تنزیه و اظهار توحید و معانی ارزشی عرفانی است. این دعاها توقیفی است و اگر

---

۱. انعام، ۴۰ - ۴۱. «بگو ای پیامبر ﷺ که اگر عذاب خدا یا ساعت مرگ شما را فرا رسد چه خواهید کرد، آیا در آن ساعت غیر خدا را می‌خوانید؛ اگر راست می‌گویید. بلکه در آن هنگام تنها خدا را می‌خوانید تا اگر مشیّت او قرار گرفت شما را از سختی برهاند.»

غیر معصوم بدون اقتباس تمام از معصوم و الهام ظاهر از قرآن و احادیث و ادعیه صحیحه از خود انشا کند و بخواهد خود را واصل به چیزی که دیگران به آن واصل نشده‌اند معرفی کند و دعایی و مضمونی که بکر و بی‌مأخذ و بی‌سابقه باشد بگوید حتماً اشتباه رفته است و حتی از احتمال خطر کفر هم استقبال کرده است.

بنابراین معلوم می‌شود که چقدر سخت در اشتباه و غرورند اشخاصی که در این مطالبی که به آن اشاره شد از پیش خود دعا و مناجات انشا کنند و نه تنها خود را به آن مشغول می‌نمایند بلکه از حقایق ادعیه و حیانی و فیض قرائت مثل دعاها و مناجات‌های قرآنی مانند ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا﴾<sup>۱</sup> و جمله‌های بسیار دیگر و دعاهایی مثل ادعیه مأثوره از اهل بیت علیهم‌السلام محروم می‌شوند.

متأسفانه در زمان ما هم بعضی از مغرورین و قاصرین نسخه‌های دعا و مناجات از خود منتشر می‌کنند که یا از جهات عقیدتی و معرفتی خدشه‌دار و انحراف‌آمیز است که با این نسخه‌ها باید جداً برخورد شود و چاپ و نشر آن ممنوع گردد و یا از جهت رکیک‌بودن و زشت‌بودن معانی و مطالب، نشر آنها مناسب فرهنگ متعالی و روش مذهب اهل بیت علیهم‌السلام نیست.

---

۱. آل عمران، ۱۴۷. «پروردگارا! گناهان ما را ببخش! و از تندروی‌های ما در کارها، چشم‌پوشی

کوتاه سخن آنکه باوجود این همه ادعیه جامعه و صحیحه - که تنها از حضرت امام زین العابدین علیه السلام علاوه بر **صحیفه کامله**، صحائف دیگر به عنوان صحیفه ثانیه و ثالثه و رابعه در دسترس است و متضمن معانی و معارف عالیه و پیام‌های بلند و عرفان صحیح و حیانی است - این نسخه نویسی‌ها یا از جهل مفرط و یا کاشف از سوء اعتقاد و یا غرور تمام است.

به هر حال، به سخن اول و جواب درباره سؤال از ذیل معروف دعای عرفه باز می‌گردیم. گفتیم در **زاد المعاد** مجلسی و **بلد الامین** کفعمی، بخش دوم دعا غیر مذکور است؛ حال، آیا این بخش، انشای امام علیه السلام بوده و مضامین آن معتبر و مستند است یا بی اعتبار است؟

در پاسخ باید گفت: دقیق ترین و صحیح ترین نظر در این مورد نظر بزرگ استاد فن، سبک شناس در روایات و ادعیه، علامه مجلسی رحمته الله است؛ وی در **بحار الانوار** بعد از نقل این دعای شریف از **اقبال الاعمال** می‌فرماید: **أَقُولُ: قَدْ أُوْرِدَ الْكُفْعَمِيُّ رحمته الله أَيْضاً هَذَا الدُّعَاءَ فِي الْبَلَدِ الْأَمِينِ وَابْنُ طَاوُسٍ فِي مِصْبَاحِ الزَّائِرِ كَمَا سَبَقَ ذِكْرُهُمَا وَلَكِنْ لَيْسَ فِي آخِرِهِ فِيهِمَا بِقَدْرِ وَرَقٍ تَقْرِيْباً وَهُوَ مِنْ قَوْلِهِ: «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ... إِلَى آخِرِ هَذَا الدُّعَاءِ»؛**

ایشان می‌فرماید: کفعمی در **بلد الامین** و ابن طاووس در **مصباح الزائر** این دعا را بدون این بخش نقل کرده‌اند و در بعض نسخه‌های قدیمی

**اقبال الاعمال** نیز این بخش نیست. عبارات این بخش با سیاق و سبک دعاهای ائمه معصومین علیهم السلام ملائمت و همخوانی ندارد بلکه موافق با ذوق صوفیه است و به این جهت بعضی از افاضل میل به این فرموده که این قسمت را بعضی از صوفیه بر دعا اضافه کرده و داخل در آن و ملحق به آن ساخته‌اند و خلاصه، این زیادتى را یا بعضی از صوفیه در بعضی کتاب‌ها وارد کرده و ناخودآگاه ابن طاووس آن را در **اقبال الاعمال** نقل نموده یا مستقیماً صوفیه آن را در کتاب **اقبال الاعمال** وارد نموده‌اند و احتمال اخیر ظاهرتر است زیرا چنان‌که اشاره کردیم در بعضی از نسخه‌های قدیمی **اقبال الاعمال** و **مصباح الزائرین** این قسمت موجود نیست.<sup>۱</sup>

حقیر هم همین احتمال را تأیید می‌نمایم که از سوی صوفیه یا کسانی که گرایش به آنها داشته‌اند این زیادتى وارد شده است و مؤید این احتمال وجود این بخش در کتاب کم‌حجمی در ۱۱۹ صفحه به نام «**الحکم العطائیه**» منسوب به یکی از صوفیه است در حالی که وفات سیّد بن طاووس در ۶۶۴ هجری قمری واقع شده و مؤلف **الحکم العطائیه** متوفای ۷۰۹ هجری قمری می‌باشد.

به‌رحال همان‌گونه که علامه مجلسی فرموده، این سبک عبارات و مطالب با سبک ادعیه و مناجات‌هایی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده و حتی

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۷ - ۲۲۸.



با سبک بخش اول همین دعا سازگار نیست و کاملاً ظاهر است که از دو منبع می‌باشد. مطالب و معارفی که از منبع کتاب و سنت و معارف اهل بیت علیهم‌السلام و **نهج البلاغه** و **کافی** شریف و... استفاده می‌شود غیر از منبع صوفیگری است که هیچ پشتوانه‌ای ندارد و مورد اعتماد نیست؛ منبع اصل و اصیل منبعی است که به وحی، اتصال دارد و پشتوانه و دلیل حقایق آن، پشتوانه نبوت حقّه و معجزات انبیا از آدم تا حضرت خاتم صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

اصلاً فرهنگ خداشناسی و معرفت و مسائلی مانند ربط حادث به قدیم و بیان صحیح توحید و صفات جلال و جمال آن‌گونه که از قرآن مجید و روایات استفاده می‌شود غیر از فرهنگ «من عندی» مدعیان کشف و شهود است و موارد افتراق این دو فرهنگ زیاد است و در بعضی از مسلک‌ها گاه به نفی صانع منتهی می‌شود. در مطالب و حقایقی که از دسترس عقل و فطرت مستقیم خارج است جز بر مبنای محکّمات آیات و روایات هر نظر و رأی دیگر اگر هم به ظاهر با شرع معارض نباشد و مبنی بر کشف و شهود باشد، بی‌پشتوانه و غیرقابل استناد است و مسائل متعدّدی را که فلاسفه یا به اصطلاح عرفا یا طراحان مکتب ثالث و مستحدثی که اخیراً مطرح شده اظهار می‌دارند همه فاقد این پشتوانه است و حتی اگر با خط و دعوت انبیا در این مسائل معارض نباشند، بی‌پشتوانه است.

پیرامون مضامین این بخش الحاقی به دعای شریف عرفه هم اگر تأمل شود برخی از آن، موافق با ذوق سلیم نیست و با آیات و احادیث منافات دارد؛ مثلاً در این جمله‌ها تأمل کنید:

جملهٔ اولی: «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ، فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي»<sup>۱</sup>. فقرِ فقیرِ غنیّ و فقرِ فقیرِ فقیرِ هر دو فقرِ ممکن به واجب و ذاتی است. غنای فقیرِ بالذات و فقر او هر دو عارضی و غیرذاتی است. ظاهر این جمله استدلال بر فقر ذاتی فقیرِ عرضی است به فقر ذاتی غنیّ و این معنای عجیبی است که برای اثبات فقر ذاتی فقیر به فقر ذاتی غنیّ استدلال شود؟ مگر فقر ذاتی غنیّ اظهار از فقر ذاتی فقیر است و فقر ذاتی فقیرِ اخفی از فقر غنیّ است؟! یا فقر ذاتی فقیرِ مشکوک است و فقر ذاتی غنیّ معلوم؟ خلاصه، ما برای این جمله، معنای منطقی و معقولی نیافتیم.

جملهٔ دوم: «إِلَهِي أَنَا الْجَاهِلُ فِي عِلْمِي، فَكَيْفَ لَا أَكُونُ جُهُولًا فِي جَهْلِي»<sup>۲</sup>. این جمله هم مثل همان جملهٔ اولی غیر معلوم المعنی است. مراد چیست؟ جهولیت در جهل مگر مجهول است که برای آن استدلال شود؟ البتّه کسی که در حال علمش جاهل باشد در جهل

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۵؛ محدّث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۲. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۵؛ محدّث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

مطلقش صدق جاهل بر او اولی و اصدق است؛ در هر حال مراد نامعلوم است و لفاظی است.

جمله دیگر: «إِنَّ ظَهَرَ الْمَسَاوِي مِنِّي فَبَعْدِكَ»<sup>۱</sup> در آن مناسب مثل (فِتَقْدِيرِكَ) یا (بِقَضَائِكَ وَقَدْرِكَ) یا (بِقُصُورِي وَتَقْصِيرِي) یا (صَعْفِي) یا (جَهَالْتِي) و ... است.

جمله دیگر: «هَا أَنَا أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِفَقْرِي إِلَيْكَ، وَكَيْفَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِمَا هُوَ مَحَالٌّ أَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ»<sup>۲</sup>. این مضمون چگونه مستقیم می شود؟ اولاً آنچه ذاتِ غنی مطلق از آن تنزیه می شود و منزّه از آن است، فقر مطلق است و مطلق فقر است و محال است که در ساحت قدس بی نیازی مطلق او راه داشته باشد و فقر مضاف به غیر او به خود آن غیر وجوداً یا عدماً نسبت داده می شد و نفی آن از خدا و «غَيْرَ مَنْ يَتَّصِفُ بِهِ وَاجِباً كَانَ أَوْ مُمَكِناً» مثل سالبه به انتفاء موضوع و «سَلْبُ مَا يَتَّصِفُ بِهِ الشَّيْءُ عَنْ غَيْرِهِ الَّذِي لَا يَتَّصِفُ بِهِ» است و به هر حال استحاله اتّصاف الهی به فقر و مَا يَسْتَحِيلُ أَنْ يَصِلَ إِلَيْهِ، لَا يَمْنَعُ مَنْ جَعَلَ فَقْرِي وَسِيلَةً إِلَى الْإِسْتِمْدَادِ وَالْإِسْتِعَانَةِ مِنْهُ.

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۵؛ محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۲. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۵؛ محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

و حاصل اینکه جمله از حیث مضمون کامل نیست و جمله بعد اگر «إِلَهِي أَشْكُو إِلَيْكَ حَالِي الَّذِي لَا يَخْفَى عَلَيْكَ» بود لطیف‌تر به نظر می‌رسد.

در جمله: «إِلَهِي عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الْأَثَارِ وَتَنَقُّلِ الْأَطْوَارِ، أَنْ مُرَادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لَا أَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ»<sup>۱</sup>. بدیهی است که اختلاف آثار و آیات و صور حقایق و مخلوقات که حتی در یک درخت، میلیون‌ها برگ آن از هم مشخص است و اختلاف در انواع حیوانات، نباتات و افکار و اندیشه‌ها و همه‌وهمه که تصور آن برای ما ممکن نیست در توجه‌دادن به قدرت و علم و حکمت الهی و توسعه معرفت، اثر خاص و وسیع خود را دارد که اگر خلقت همه بر یک منوال بود تفضن انسان به وجود خالق آنها دیرتر و دیرتر حاصل می‌شد. به‌رحال در مسئله حرفی نیست، همان‌طور که کلام قرآن: ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> حق و حقیقت است.

اما مراد از «أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ» این است که هر چیز را آیه‌ او بدانیم و در دیدن هر چیز، جاهل از او نمایم؛ یا اینکه او را در هر

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۵؛ محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین (ع).

۲. لقمان، ۲۷. «و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریاچه به آن افزوده شود، اینها همه تمام می‌شود ولی کلمات خدا پایان نمی‌گیرد».

توضیح مهم پیرامون وجه عدم اشاره به ذیل دعای عرفه / ۳۷۳

چیز بشناسیم و جاهل از وجود حقیقی او در هر چیز نمایم؛ این معنای آخر، معنایی است که سر از وحدت وجود در می آورد که اگر مراد باشد حتماً کلام امام و از نوع کلمات ائمه علیهم السلام و هدایت‌های قرآنی نیست.

و بالجمله از بخش‌هایی از این دعا استفاده می‌شود که استدلال از مخلوق به خالق و از آیات به الله را که این همه در قرآن و روایات و **نهج البلاغه** به آن اهمیّت داده شده و پایه فهم دعوت به خدا و معرفت خداست و به آن تأکید شده، یا بی‌قیمت و یا کم‌ارزش قرار می‌دهد و این معنایی است که حتماً مردود و غیرقابل قبول است.

### بررسی کتاب **الحکم العطائیه**

**الحکم العطائیه فی المناجات الالهیه** که همراه با **الحکم العطائیه** دیگر در طبع دوم «المکتبه العربیة بدمشق» در ۱۱۹ صفحه چاپ شده از یکی از صوفیّه عامّه، به نام احمد بن محمد بن عبدالکریم بن عطاءالله السکندری متوفای ۷۰۹ هجری قمری می‌باشد. طبع دوم کتاب که نسخه‌ای از آن نزد حقیر موجود است مشتمل بر دو بخش است: بخش اول که به همان اسم «**الحکم العطائیه فی المناجات الالهیه**» است؛ شامل ۲۶۴ به اصطلاح حکمت و پند کوتاه (کلمات قصار) و چهار مکاتبه است که به نظر حقیر آن‌چنان که اهل به اصطلاح عرفان و متمایلان به مشرب

صوفیگری به آن بها می دهند مهم نیست و بسیار عادی و در حد متوسط است؛ علاوه بر آنکه بعضی مضامین آنها پایین و بعضی دیگر از جمله‌ها متهافت و بسا مخالف با ظواهر شرع است. به هر حال این کلمات و جمله‌ها کجا و هزارها کلمات قصار مروی از حضرت رسول ﷺ و مآثور از امیرالمؤمنین علیه السلام در **نهج البلاغه** و سایر ائمه علیهم السلام کجا؟ آنجا که این کلمات مآثور از آن بزرگواران باشد جایی برای این کلمات نیست. کسی بر آفتاب، نور چراغ و کمتر از نور چراغ آورد؟! متأسفانه بی اطلاعی این قوم یا تعصبی که از پیشینیان خود به ارث برده‌اند، موجب شده است که به سخنان این صوفی و آن صوفی خود را قانع کنند.

در اینجا مجال نیست و نه از کثرت وضوح، ضرورت دارد که شمه‌ای از آن کلمات معجز آیات را بیاوریم.

باری! بخش بعد از این «**المناجات الالهیه**» نام نهاده شده که همین ذیل دعای عرفه است و بند بند آن عنوان را تجزیه کرده و بند اول آن همین جمله «**الهی انا الفقیر...**» است و تا آخر آن به سی و پنج بند رسانده است و سپس بخش دوم به نام «**الحکم العطائیه الصغری**» شروع می‌شود که آن هم بهتر و شیواتر از کبری نیست.

به هر حال، قصد اطالۀ کلام نداریم و الا فقراتی از این به اصطلاح حکمت‌ها را می‌آوردیم تا معلوم شود این قوم به واسطه محرومیت از عرفان قرآن و عترت از چه فواید و معانی و هدایت‌هایی محروم

توضیح مهم پیرامون وجه عدم اشاره به ذیل دعای عرفه / ۳۷۵

شده‌اند و از عجایب آنکه در تمام این کتاب چه در بخش «المناجات/الالهیه» و چه در بخش‌های دیگر، در هیچ‌یک، صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام وجود ندارد حتی صلوات بتراء و بدون آل محمد نیز در آن نیست؛ فقط در چند مورد آن - و آن به ده مورد نمی‌رسد - از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ذکری به میان آمده است که جمله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» بدون آل، آورده شده که آن‌هم معلوم نیست مُنشی عبارات آن را اضافه کرده یا واقعاً از کاتب است.





## كتاب نامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه، الامام على بن ابي طالب عليه السلام، الشريف الرضى، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دارالمعرفة، ١٤١٢ق .
٣. الاتحاف بحب الاشراف، شبراوى، عبدالله بن محمد، قم، منشورات الرضى، ١٣٦٣ ش .
٤. اعلام الدين فى صفات المؤمنين، ديلمى، حسن بن ابي الحسن (م . قرن ٨)، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاهياء التراث .
٥. الآحاد والمثانى، ابن ابي عاصم، احمد بن عمرو بن ضحاک (م . ٢٨٧ق .)، دارالدراية، ١٤١١ق .
٦. الاختصاص، مفيد، محمد بن محمد (م . ٤١٣ق .)، قم، نشر اسلامى، ١٤١٤ق .
٧. الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م . ٤١٣ق .)، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤ق .
٨. الاستنكار، ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله قرطبى (م . ٤٦٣ق .)، بيروت، دارالكتب العلمية، ٢٠٠٠م .

٩. *الاشارات*، ابن سینا، حسین بن عبدالله (م. ٤٢٨ ق.)، قم، نشر البلاغة، ١٣٧٥ ش.
١٠. *اعیان الشیعه*، امین عاملی، سید محسن (م. ١٣٧١ ق.)، بیروت، دارالتعارف، ١٤٠٣ ق.
١١. *اقبال الاعمال*، ابن طاووس، سید علی بن موسی (م. ٦٦٤ ق.)، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ١٤٠٩ ق.
١٢. *الامالی*، صدوق، محمد بن علی (م. ٣٨٠ ق.)، قم، مؤسسه البعثة، ١٤١٧ ق.
١٣. *الامالی*، طوسی، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، قم، دارالثقافة، ١٤١٤ ق.
١٤. *اوصاف الاشراف*، خواجه نصیر طوسی، محمد بن محمد (م. ٦٧٢ ق.)، تهران، نشر علم، ١٣٧٦ ش.
١٥. *بजार الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، مجلسی، محمدباقر (م. ١١١١ ق.)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٤٠٣ ق.
١٦. *البدایة و النهایة*، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. ٧٧٤ ق.)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٤٠٨ ق.
١٧. *البلد الامین و الدرع الحصین*، کفعمی، ابراهیم بن علی (م. ٩٠٥ ق.)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ١٤١٨ ق.
١٨. *تاج العروس من جواهر القاموس*، زبیدی، سید محمد مرتضی حسینی (م. ١٢٠٥ ق.)، بیروت، دارالفکر، ١٤١٤ ق.

۱۹. *تاریخ مدینة دمشق*، ابن عساکر، علی بن حسن (م. ۵۷۱ق.)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۲۰. *تاریخ الامم والملوک*، طبری، محمد بن جریر (م. ۳۱۰ق.)، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۳ق.
۲۱. *تحف العقول عن آل الرسول ﷺ*، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (م. قرن ۴)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۲۲. *تذکرة الخواص*، سبط ابن جوزی، یوسف بن حسام الدین (م. ۶۵۴ق.)، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۸ق.
۲۳. *تفسیر فرات الکوفی*، فرات کوفی، فرات بن ابراهیم (م. ۳۰۷ق.)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۴. *تفسیر نور الثقلین*، حویزی، عبدعلی بن جمعه (م. ۱۱۲ق.)، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۲ق.
۲۵. *تفسیر الصافی*، فیض کاشانی، محسن بن مرتضی (م. ۱۰۹۱ق.)، تهران، مکتبة الصدر، ۱۴۱۵ق.
۲۶. *تفسیر القمی*، قمی، علی بن ابراهیم (م. ۳۰۷ق.)، تحقیق سید طیب موسوی جزائری، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۲۷. *التفسیر الکبیر*، فخر رازی، محمد بن عمر (م. ۶۰۶ق.)، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۲۸. *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، حر عاملی، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ق.)، قم، مؤسسة آل البيت ﷺ لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.

۲۹. تهذیب الاحکام، طوسی، محمد بن حسن (م ۴۶۰ ق.)، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۴۶ ش.
۳۰. التوحید، صدوق، محمد بن علی (م ۳۸۱ ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۳۹۸ ق.
۳۱. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، صدوق، محمد بن علی (م ۳۸۱ ق.)، قم، الشریف الرضی، ۱۳۶۸ ش.
۳۲. الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، قرطبی، محمد بن احمد (م ۶۷۱ ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۳۳. الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، سیوطی، جلال الدین (م ۹۱۱ ق.)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
۳۴. الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیة، حر عاملی، محمد بن حسن (م ۱۱۰۴ ق.)، قم، مکتبة المفید، ۱۳۸۴ ق.
۳۵. جواهر العقیدین فی فضل الشرفین، سمهودی، علی بن عبدالله (م ۹۱۱ ق.)، بغداد، مطبعة العانی، ۱۴۰۷ ق.
۳۶. جوهرة الكلام، قراغولی بغدادی، محمود.
۳۷. حق الیقین فی معرفة اصول الدین، شبّر، سید عبدالله (م ۱۲۴۲ ق.)، قم، انتشارات انوار الهدی، ۱۴۲۴ ق.
۳۸. الخصال، صدوق، محمد بن علی (م ۳۸۱ ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۳ ق.

۳۹. **خصائص الائمة** عليه السلام، سيد رضی، محمد بن حسين (م. ۴۰۶ ق.)، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۶ ق.
۴۰. **الدرالمتثور في التفسير بالمأثور**، سيوطی، جلال الدين (م. ۹۱۱ ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۴۱. **ديوان اشعار**، خاقانی، بدیل بن علی (م. ۵۹۵ ق.).
۴۲. **ديوان امام علي** عليه السلام (سروده های منسوب به آن حضرت)، بیهقی کیدری، محمد بن حسين (م. قرن ۶)، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۸۱ ش.
۴۳. **ذیل تاریخ بغداد**، ابن نجار بغدادی، محمد بن محمود (م. ۶۴۳ ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ق.
۴۴. **رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی**، علوی حصرمی، سيد ابی بکر بن شهاب الدين (م. ۳۰۳ ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق.
۴۵. **الروضة في فضائل امير المؤمنين علي بن ابي طالب** عليه السلام، ابن شاذان قمی، شاذان بن جبرئیل (م. ۶۶۰ ق.)، قم، مکتبة الامین، ۱۴۲۳ ق.
۴۶. **روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه**، مجلسی، محمدتقی (م. ۱۰۷۰ ق.)، قم، مؤسسه فرهنگ اسلامی کوشانپور، ۱۴۰۶ ق.
۴۷. **روضة الواعظین و بصيرة المتعظین**، فتال نیشابوری، محمد بن حسن (م. ۵۰۸ ق.)، قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۵ ش.
۴۸. **رياض السالكين في شرح صحيفة سيد الساجدين**، مدنی شیرازی، سيد علی خان بن احمد (م. ۱۱۲۰ ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۵ ق.

٤٩. *زاد المعاد*، مجلسی، محمدباقر (م. ١١١١ ق.)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ١٤٢٣ ق.
٥٠. *سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد*، صالحی شامی، محمد بن یوسف (م. ٩٤٢ ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٤ ق.
٥١. *سفینة البحار و مدینة الحکم والآثار*، محدث قمی، عباس (م. ١٣٥٩ ق.)، تهران، دارالاسوة، ١٤١٦ ق.
٥٢. *سنن ابن ماجه*، ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید (م. ٢٧٥ ق.)، دارالفکر.
٥٣. *سنن ابی داود*، ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث (م. ٢٧٥ ق.)، بیروت، دارالفکر، ١٤١٠ ق.
٥٤. *سنن الترمذی*، ترمذی، محمد بن عیسی (م. ٢٧٩ ق.)، بیروت، دارالفکر، ١٤٠٣ ق.
٥٥. *السنن الکبری*، بیهقی، احمد بن حسین (م. ٤٥٨ ق.)، بیروت، دارالفکر، ١٤١٦ ق.
٥٦. *سنن النسائی*، نسائی، احمد بن شعیب (م. ٣٠٣ ق.)، بیروت، دارالفکر، ١٣٤٨ ق.
٥٧. *سیر اعلام النبلاء*، ذهبی، محمد بن احمد (م. ٧٤٨ ق.)، بیروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٣ ق.
٥٨. *شرح نهج البلاغه*، ابن ابی الحدید، عزالدین (م. ٦٥٦ ق.)، داراحیاء الکتب العربیة، ١٣٧٨ ق.

۵۹. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار عليهم السلام، مغربی، قاضی نعمان بن محمد تمیمی (م. ۳۶۳ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۶۰. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، عبیدالله بن عبدالله (م. ۵۰۶ق.)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۶۱. صحیح البخاری، بخاری، محمد بن اسماعیل (م. ۲۵۶ق.)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۶۲. صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، مسلم بن حجاج (م. ۲۶۱ق.)، بیروت، دارالفکر.
۶۳. الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ابن طاووس، سید علی بن موسی (م. ۶۶۴ق.)، قم، مطبعة الخيام، ۱۳۹۹ق.
۶۴. العتب الجمیل علی اهل الجرح والتعدیل، ابن عقیل علوی، محمد بن عقیل (م. ۱۳۵۰ق.)، نشر الهداف.
۶۵. عدة الداعی ونجاح الساعی، ابن فهد حلّی، احمد بن محمد (م. ۸۴۱ق.)، قم، مكتبة وجدانی.
۶۶. علل الشرائع، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵ق.
۶۷. عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، ابن بطریق، یحیی بن حسن (م. ۶۰۰ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۶۸. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ابن عنبه حسینی، احمد بن علی (م. ۸۲۸ق.)، النجف الاشرف، المطبعة الحيدرية، ۱۳۸۰ق.

٦٩. *عوالی اللئالی العزیزة فی الاحادیث الدینیہ*، ابن ابی جمہور احسائی، محمد بن علی (م. ٨٨٠ ق.)، قم، مطبعة سيد الشهداء، ١٤٠٣ ق.
٧٠. *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، صدوق، محمد بن علی (م. ٣٨١ ق.)، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ١٤٠٤ ق.
٧١. *عیون الحكم والمواعظ*، لیثی واسطی، علی بن محمد (م. قرن ٦)، قم، دارالحدیث، ١٣٧٦ ش.
٧٢. *الغدير فی الكتاب والسنة والادب*، امینی، عبدالحسین (م. ١٣٩٢ ق.)، بیروت، دارالكتاب العربی، ١٣٩٧ ق.
٧٣. *فروق اللغات*، جزائری، سید نورالدین بن نعمة الله (م. ١١٥٨ ق.)، النجف الاشرف، دارالکتب العلمیة، ١٣٨٠ ق.
٧٤. *الفصول المهمة فی معرفة الائمة* علیهم السلام، ابن صباغ مالکی، علی بن محمد (م. ٨٥٥ ق.)، قم، دارالحدیث، ١٤٢٢ ق.
٧٥. *الكافی*، کلینی، محمد بن یعقوب (م. ٣٢٩ ق.)، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ١٣٦٣ ش.
٧٦. *الکامل فی التاریخ*، ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م. ٦٣٠ ق.)، بیروت، دارصادر، ١٣٨٦ ق.
٧٧. *الکشف والبیان فی تفسیر القرآن (تفسیر ثعلبی)*، ثعلبی، احمد بن ابراهیم (م. ٤٢٧ ق.)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٤٢٢ ق.
٧٨. *کشف الغمة فی معرفة الائمة* علیهم السلام، اربلی، علی بن عیسی (م. ٦٩٣ ق.)، بیروت، دارالاضواء، ١٤٠٥ ق.



۷۹. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام، خزاز قمی، علی بن محمد (م. ۴۰۰ ق.)، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ ق.
۸۰. کنز العمال فی سنن الاقوال والاحوال، متقی هندی، علی (م. ۹۷۵ ق.)، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ ق.
۸۱. کنز الفوائد، کراجکی، محمد بن علی (م. ۴۴۹ ق.)، قم، مكتبة المصطفوی، ۱۳۶۹ ش.
۸۲. اللهوف فی قتلى الطفوف، ابن طاووس، سید علی بن موسی (م. ۶۶۴ ق.)، قم، انتشارات انوار الهدی، ۱۴۱۷ ق.
۸۳. المبسوط، سرخسی، محمد بن احمد (م. ۴۸۳ ق.)، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ق.
۸۴. مثیر الاحزان، ابن نما حلّی، محمد بن جعفر (م. ۴۶۵ ق.)، النجف الاشرف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۶۹ ق.
۸۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ ق.)، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۵ ق.
۸۶. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هیثمی، علی بن ابی بکر (م. ۸۰۷ ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ق.
۸۷. محاسبة النفس، کفعمی، ابراهیم بن علی (م. ۹۰۵ ق.)، قم، مؤسسة قائم آل محمد علیهم السلام، ۱۴۱۳ ق.
۸۸. مختصر بصائر الدرجات، حلّی، حسن بن سلیمان (م. قرن ۹)، النجف الاشرف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۰ ق.

٨٩. مدينة معجز الائمة الاثنى عشر و دلائل الحجج على البشر، بحراني، سيد هاشم حسيني (م. ١٠٧٠ ق.)، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١٣ ق.
٩٠. مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان، يافعي يمني، عبدالله بن اسعد (م. ٧٦٨ ق.)، القاهرة، دارالكتب الاسلامية، ١٤١٣ ق.
٩١. مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول ﷺ، مجلسي، محمدباقر (م. ١١١١ ق.)، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٤٠٤ ق.
٩٢. المراجعات، شرف الدين موسوي، سيد عبدالحسين (م. ١٣٧٧ ق.)، بيروت، الجمعية الاسلامية، ١٤٠٢ ق.
٩٣. مروج الذهب و معادن الجوهر، مسعودي، علي بن حسين (م. ٣٤٥ ق.)، قم، دارالهجرة، ١٤٠٩ ق.
٩٤. المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابوري، محمد بن عبدالله (م. ٤٠٥ ق.)، بيروت، دارالمعرفة.
٩٥. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوري، ميرزا حسين (م. ١٣٢٠ ق.)، بيروت، مؤسسة آل البيت ﷺ لاهياء التراث، ١٤٠٨ ق.
٩٦. المسترشد في امامة امير المؤمنين علي بن ابي طالب ﷺ، طبري امامي، محمد بن جرير (م. قرن ٥)، مؤسسه فرهنگ اسلامي كوشانپور، ١٤١٥ ق.
٩٧. مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، شيباني (م. ٢٤١ ق.)، بيروت، دارصادر.
٩٨. مسند الحميدي، حميدي، عبدالله بن زبير (م. ٢١٩ ق.)، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٩ ق.

۹۹. **مسند الشهاب**، ابن سلامه قضاعي، محمد بن سلامة (م. ۴۵۴ق.)، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵ق.
۱۰۰. **مشكاة الانوار في غرر الاخبار**، طبرسي، علي بن حسن (م. قرن ۷)، انتشارات دار الحديث، ۱۴۱۸ق.
۱۰۱. **المصباح**، كفعمي، ابراهيم بن علي (م. ۹۰۵ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمي، ۱۴۰۳ق.
۱۰۲. **مصباح المتجهد**، طوسي، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، بيروت، مؤسسة فقه الشيعة، ۱۴۱۱ق.
۱۰۳. **معارض الوصول الى معرفة فضل آل الرسول**، زرندي، محمد بن يوسف (م. ۷۵۰ق.)، ۱۳۶۱ش.
۱۰۴. **معاني الاخبار**، صدوق، محمد بن علي (م. ۳۸۱ق.)، قم، نشر اسلامي، ۱۳۶۱ش.
۱۰۵. **المعجم الاوسط**، طبراني، سليمان بن احمد (م. ۳۶۰ق.)، دار الحرمين، ۱۴۱۵ق.
۱۰۶. **المعجم الكبير**، طبراني، سليمان بن احمد (م. ۳۶۰ق.)، دار احياء التراث العربي، ۱۴۰۴ق.
۱۰۷. **مفاتيح الجنان**، محدث قمي، عباس (م. ۱۳۹۵ق.)، ۱۳۹۵ق.
۱۰۸. **مفردات الفاظ القرآن**، راغب اصفهاني، حسين بن محمد (م. ۵۰۲ق.)، نشر الكتاب، ۱۴۰۴ق.

۱۰۹. **مقتل الحسين** علیه السلام، خوارزمی، موفق بن احمد (م. ۵۶۸ق.)، قم، مکتبه المفید.
۱۱۰. **مکارم الاخلاق**، طبرسی، حسن بن فضل (م. ۵۵۴ق.)، الشریف الرضی، ۱۳۹۲ق.
۱۱۱. **من لایحضره الفقیه**، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۱۱۲. **مناقب آل ابی طالب**، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م. ۵۸۸ق.)، النجف الاشرف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۷۶ق.
۱۱۳. **مناقب الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب** علیه السلام، کوفی، محمد بن سلیمان (م. قرن ۳)، قم، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۱۱۴. **مناقب علی بن ابی طالب** علیه السلام، ابن مردویه اصفهانی، احمد بن موسی (م. ۴۱۰ق.)، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۴ق.
۱۱۵. **منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه**، خوئی، میرزا حبیب الله (م. ۱۳۲۴ق.)، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۰ق.
۱۱۶. **ناسخ التواریخ در احوالات حضرت سید الشهداء** علیه السلام، سپهر، میرزا محمد تقی (م. ۱۲۹۷ق.)، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۴۳ش.
۱۱۷. **نزهة الجلیس و منیة الادیب الانیس**، مکی حسینی موسوی، سید عباس بن علی، قم، المکتبه الحیدریه، ۱۴۱۷ق.
۱۱۸. **النصائح الکافیة لمن یتولی معاویة**، ابن عقیل علوی، محمد بن عقیل (م. ۱۳۵۰ق.)، قم، دارالثقافه، ۱۴۱۲ق.

۱۱۹. *النص والاجتهاد*، شرف الدین موسوی، سید عبدالحسین (م. ۱۳۷۷ ق.)، قم، مطبعة سيد الشهداء عليه السلام، ۱۴۰۴ ق.
۱۲۰. *نظم درالسمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين* عليه السلام، زرندي، محمد بن يوسف (م. ۷۵۰ ق.)، اصفهان، مكتبة الامام امير المؤمنين عليه السلام العامة، ۱۳۷۷ ق.
۱۲۱. *النهائية في غريب الحديث والاثر*، ابن اثير، مبارك بن محمد (م. ۶۰۶ ق.)، قم، انتشارات اسماعيليان، ۱۳۶۴ ش.
۱۲۲. *الوافي*، فيض كاشاني، محسن بن مرتضى (م. ۱۰۹۱ ق.)، اصفهان، كتابخانه امام امير المؤمنين علي عليه السلام، ۱۴۰۶ ق.
۱۲۳. *ينابيع المودة لنوى القري*، قندوزي، سليمان بن ابراهيم (م. ۱۲۹۴ ق.)، دارالاسوة، ۱۴۱۶ ق.



## آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف

### در یک نگاه

ردیف	نام کتاب	زبان	ترجمه
<b>قرآن و تفسیر</b>			
۱	تفسیر آیه فطرت	فارسی	—
۲	القرآن مصون عن التحریف	عربی	—
۳	تفسیر آیه التطهیر	عربی	—
۴	تفسیر آیه الانذار	عربی	—
۵	پیام های قرآنی	فارسی	—
<b>حدیث</b>			
۶	منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر <small>علیه السلام</small> در ۳ جلد	عربی	اردو / انگلیسی / فارسی
۷	غیبة المنتظر	عربی	—
۸	قبس من مناقب امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> (مئة و عشر حدیث من کتب عامه)	عربی	—
۹	پرتوی از فضائل امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در حدیث	فارسی	—
۱۰	احادیث الائمة الاثنی عشر، اسنادها و الفاظها	عربی	—
۱۱	احادیث الفضائل	عربی	—

فقه			
—	فارسی	توضیح المسائل	۱۲
—	فارسی	منتخب الاحکام	۱۳
انگلیسی	فارسی	احکام نوجوانان	۱۴
—	فارسی	جامع الاحکام در ۲ جلد	۱۵
—	فارسی	استفتائات قضایی	۱۶
—	فارسی	استفتائات پزشکی	۱۷
عربی	فارسی	مناسک حج	۱۸
عربی	فارسی	مناسک عمره مفرده	۱۹
—	فارسی	هزار سؤال پیرامون حج	۲۰
آذری	فارسی	پاسخ کوتاه به ۳۰۰ پرسش در ۲ جلد	۲۱
—	فارسی	احکام خمس	۲۲
—	فارسی	اعتبار قصد قربت در وقف	۲۳
—	فارسی	رساله در احکام ثانویه	۲۴
—	عربی	فقه الحج در ۴ جلد	۲۵
—	عربی	هدایة العباد در ۲ جلد	۲۶
—	عربی	هدایة السائل	۲۷
—	عربی	حواشی علی العروة الوثقی	۲۸
—	عربی	القول الفاخر فی صلاة المسافر	۲۹
—	عربی	فقه الخمس	۳۰
—	عربی	أوقات الصلوة	۳۱
—	عربی	التعزیر (احکامه و ملحقاته)	۳۲
فارسی	عربی	ضرورة وجود الحكومة	۳۳
—	عربی	رسالة فی معاملات المستحدثة	۳۴
—	عربی	التداعی فی مال من دون بیّنة و لا ید	۳۵



—	عربي	رسالة في المال المعين المشتبه ملكيته	٣٦
—	عربي	حكم نكول المدعى عليه عن اليمين	٣٧
—	عربي	ارث الزوجة	٣٨
—	عربي	مع الشيخ جادالحق في ارث العصبية	٣٩
—	عربي	حول ديات ظريف ابن ناصح	٤٠
—	عربي	بحث حول الاستسقام بالازلام (مشروعية الاستخارة)	٤١
—	عربي	الرسائل الخمس	٤٢
—	عربي	الشعائر الحسينية	٤٣
أذرى	—	أنچه هر مسلمان بايد بداند	٤٤
—	عربي	الرسائل الفقهية من فقه الامامية	٤٥
—	عربي	الاتقان في احكام الخلل و النقصان	٤٦
<b>اصول فقه</b>			
—	عربي	بيان الاصول در ٣ جلد	٤٧
—	عربي	رسالة في الشهرة	٤٨
—	عربي	رسالة في حكم الاقل و الاكثر في الشبهة الحكمية	٤٩
—	عربي	رسالة في الشروط	٥٠
<b>عقايد و كلام</b>			
—	فارسي	عرض دين	٥١
—	فارسي	بهسوي آفريدگار	٥٢
—	فارسي	الهيئات در نهج البلاغه	٥٣
—	فارسي	معارف دين در ٣ جلد	٥٤
—	فارسي	پيرامون روز تاريخي غدیر	٥٥
—	فارسي	ندای اسلام از اروپا	٥٦

۵۷	نگرشی بر فلسفه و عرفان	فارسی	—
۵۸	نیایش در عرفات	فارسی	—
۵۹	سفرنامه حج	فارسی	—
۶۰	شهید آگاه	فارسی	—
۶۱	امامت و مهدویت	فارسی	—
۶۲	نوید امن و امان/۱	فارسی	—
۶۳	فروغ ولایت در دعای ندبه/۲	فارسی	عربی
۶۴	ولایت تکوینی و ولایت تشریحی/۳	فارسی	—
۶۵	معرفت حجت خدا/۴	فارسی	—
۶۶	عقیده نجات بخش/۵	فارسی	—
۶۷	نظام امامت و رهبری/۶	فارسی	—
۶۸	اصالت مهدویت/۷	فارسی	عربی
۶۹	پیرامون معرفت امام/۸	فارسی	—
۷۰	پاسخ به ده پرسش/۹	فارسی	آذری
۷۱	انتظار، عامل مقاومت و حرکت/۱۰	فارسی	—
۷۲	وابستگی جهان به امام زمان/۱۱	فارسی	—
۷۳	تجلی توحید در نظام امامت/۱۲	فارسی	—
۷۴	باورداشت مهدویت/۱۳	فارسی	—
۷۵	به سوی دولت کریمه/۱۴	فارسی	انگلیسی
۷۶	گفتمان مهدویت/۱۵	فارسی	عربی
۷۷	پیام‌های مهدوی/۱۶	فارسی	—
۷۸	توضیحات پیرامون کتاب عقیده مهدویت در تشیع امامیه	فارسی	انگلیسی

—	فارسی	گفتمان عاشورایی	۷۹
—	فارسی	مقالات کلامی	۸۰
—	فارسی	صراط مستقیم	۸۱
—	عربی	الی هدی کتاب الله	۸۲
—	عربی	ایران تسمع فتجیب	۸۳
—	عربی	رسالة حول عصمة الانبياء و الائمة	۸۴
—	عربی	تعليقات على رسالة الجبر و القدر	۸۵
—	عربی	لمحات في الكتاب و الحديث و المذهب	۸۶
—	عربی	صوت الحق و دعوة الصدق	۸۷
—	عربی	رد اكدوبة خطبة الامام علي عليه السلام، على الزهراء عليها السلام	۸۸
اردو / فرانسه	عربی	مع الخطيب في خطوطه العريضة	۸۹
—	عربی	رسالة في البداء	۹۰
—	عربی	جلاء البصر لمن يتولى الائمة الاثني عشر عليهم السلام	۹۱
—	عربی	حديث افتراق المسلمين على ثلاث و سبعين فرقة	۹۲
—	عربی	من لهذا العالم؟	۹۳
	عربی	بين العلمين، الشيخ الصدوق و الشيخ المفيد	۹۴
	فارسی	داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید	۹۵
—	عربی	مقدمات مفصلة على «مقتضب الاثر» و «مکیال المکارم» و «منتقى الجمال»	۹۶

—	عربی	امان الامّة من الضلال و الاختلاف	۹۷
—	عربی	البكاء على الامام الحسين <small>عليه السلام</small>	۹۸
—	عربی	النقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالاخبار الدخيلة	۹۹
—	فارسی	پیام غدیر	۱۰۰
<b>تربیتی</b>			
—	فارسی	عالی ترین مکتب تربیت و اخلاق یا ماه مبارک رمضان	۱۰۱
—	فارسی	بهار بندگی	۱۰۲
—	فارسی	راه اصلاح (امر به معروف و نهی از منکر)	۱۰۳
—	فارسی	با جوانان	۱۰۴
<b>تاریخ</b>			
—	فارسی	سیرحوزه های علمی شیعه	۱۰۵
—	فارسی	رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)	۱۰۶
<b>سیره</b>			
—	فارسی	پرتوی از عظمت امام حسین <small>عليه السلام</small>	۱۰۷
—	فارسی	آینه جمال	۱۰۸
—	فارسی	از نگاه آفتاب	۱۰۹
—	فارسی	اشک و عبرت	۱۱۰
<b>تراجم</b>			
—	فارسی	زندگانی آیت الله آخوند ملا محمد جواد صافی گلپایگانی	۱۱۱
—	فارسی	زندگانی جابر بن حیان	۱۱۲

—	فارسی	زندگانی بوداسف	۱۱۳
—	فارسی	فخر دوران	۱۱۴
<b>شعر</b>			
—	فارسی	دیوان اشعار	۱۱۵
—	فارسی	بزم حضور	۱۱۶
—	فارسی	آفتاب مشرقین	۱۱۷
—	فارسی	صحيفة المؤمن	۱۱۸
—	فارسی	سبط المصطفی	۱۱۹
—	فارسی	در آرزوی وصال	۱۲۰
<b>مقاله‌ها و خطابه‌ها</b>			
—	فارسی	حدیث بیداری (مجموعه پیام‌ها)	۱۲۱
—	فارسی	شب‌پرگان و آفتاب	۱۲۲
—	فارسی	شب عاشورا	۱۲۳
—	فارسی	صبح عاشورا	۱۲۴
—	فارسی	با عاشوراییان	۱۲۵
—	فارسی	رسالت عاشورایی	۱۲۶